فارسی تابستان

دستور، گزیده‌ای از شیوه‌های واژه‌سازی

هاشم رضی

گمان مبر که بپایان رسید کار مغان
هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است

شرح تصویر روی جلد

فارسی باستان

دستور، گزیده‌ای از کتیبه‌ها، واژه‌نامه

هاشم رضی





فارسی باستان

هاشم رضی

چاپ وصحافی : چاپخانه خواجه

چاپ اول : اسفند ۱۳۶۷

چاپ ۱۰۰۰ جلد

همهٔ حقوق چاپ برای مؤلف محفوظ است

خیابان انقلاب ـ نبش فلسطین جنوبی شماره ۶ سازمان انتشارات فروهر

تلفن ۶۶۲۷۰۴

هزینه چاپ این کتاب از محل سرمایه پروین گیو انجام گرفت

نوشتن متن کتاب، خطوط: فارسی، لاتین، میخی، اوستائی
تهیه و نوشته واژه نامه، صفحه آرائی، طرح روی جلد و ویراستاری از:
فیروز زهدی

بخش اوّل:
الفبای فارسی باستان

۱ــ الفبای فارسی باستانی، الفبایی است هجائی که کتیبه‌های هخا-منشیان بدان نوشته شده است. چون این خط به شکل میخ‌های عمودی | و افقی ــ درسنگ کنده و نقر شده است، به خط میخی مشهور شده و به این عنوان نامیده می‌شود. خط میخی از چپ به راست نوشته می‌شود.

۲ــ الفبای خط میخی دارای بیست و دو حرف هجّی است که صدای زبر یا فتحه دارد:

پ pa; ت ta ج ka ک ka

ج ga گ ga ; و va ; ی ja

ل la; ر ra ب ba; د da

س sa ف fa ث θa ح ha

م ma; ن na ش ša; ثر ša ش ša

ه ha. ز za;

۳ــ دارای چهار حرف است با صدای زیر یا کسره ، یا یای مجهول:

ی، mi. ف، vi; د، di; ج، gi

۴ــ دارای هفت حرف است با صدای پیش ــ ضمّه یا "او، u":

گ، gu ر، ru; ث، tu; گ، ku

م، mu. ن، nu د، du;

۵ــ دو نشانه دراین خط هست که کلمات را ازهم جدا می‌کند. نخست نشانهٔ یک میخ کج است 𐎁 که کاربرد بیشتری دارد. دو دیگر یک زاویه تاشده که از دو نشانهٔ میخ 𐏐 درست می‌شود ــ که درضمن عدد ده نیز هست. امّا باید توجه داشت که درکارها و کاوش‌های اخیر، با توجه به متن کتیبهٔ بزرگ بیستون که محققان اولیه معتقد بودند نشانهٔ 𐏐 برای جدا کردن کلمات کاربرد دارد، چنین نیست و آنجا نیز نشانهٔ جدا کردن 𐎁 است و نشانهٔ 𐏐 فقط عدد ۱۰ می‌باشد.

۶ــ سه حرف صوادار یا مصوت در خط میخی هست:

𐎠 a آ یا أ 𐎡 i ای یا إ 𐎢 u. اُ یا او

۷ــ درخط میخی فارسی باستان، نشانه‌ها یا علامت‌های نموداری ــ (*Ideogramme*) نیز وجود دارد که می‌توان آنها را حُرُوفِ واژش‌های فارسی باستان دانست. هریک ازاین علامت‌ها، اختصار یکی از کلمات زیر است: ۱ــ بوم، زمین. ۲ــ بَگ، بَغ، خدا. ۳ــ دَهْیو، کشور. ۴ــ خْشایَثِیَ، شاه. ۵ــ اَ اُرمزدا، اُرْمَزْد.

۸ــ ترتیب حجاهای خط میخی، میان دانشمندان و محققانی که در این رشته کارکرده‌اند، یک سان نیست و هرچند نثری، یک شیوه را برگزیده‌اند[1]. اما برای یک فارسی زبان، ترتیبی که انطباق آن با ردیف الفبایِ فارسیِ امروزه سازش و هم آهنگی داشته باشد، مأنوس است. دراین ترتیب، نخست سه حرف صوادار یا مصوت نقل شده، آنگاه الفبای مصمت می‌آید. چنانکه اشاره شد، خط میخی ازچپ به راست نوشته می‌شود

حروف میخی فارسی باستان	برابر فارسی	برابر اوستایی	حروف میخی فارسی باستان	برابر فارسی	برابر اوستایی
𐎠	اَ ـ آ	𐬀 ـ 𐬁	𐎫	رِ	𐬭 ـ 𐬮
𐎡	اِ ـ ای	𐬋 ـ 𐬌	𐎬	دُ	𐬢 ـ 𐬣
𐎢	اُ ـ او	𐬉 ـ 𐬊	𐎭	رَ	𐬫
𐎣	بَ	𐬨	𐎮	رُ	𐬫 𐬳
𐎤	پَ	𐬧	𐎯	زَ	𐬵
𐎥	تَ	𐬠	𐎰	سَ	𐬯
𐎦	ثُ	𐬠 𐬳	𐎱	شَ	𐬰
𐎧	ثَ	𐬡	𐎲	فَ	𐬥
𐎨	جَ	𐬘[1]	𐎳	کَ	𐬐
𐎩	جِ	𐬘𐬋	𐎴	کُ	𐬐 𐬳
𐎪	حَ	𐬲	𐎵	گَ	𐬜
𐎫	حِ	𐬲𐬋	𐎶	گُ	𐬜 𐬳
𐎬	دَ	𐬛	𐎷	لَ	برابر اوستایی ندارد
𐎭	دُ	𐬛 𐬳	𐎸	مَ	𐬨

۱ــ اساس کار نگارنده شکل و ترتیب حروف هجایی میخی هخامنشی ـ طبق کار "بارتولومه" در "کتاب مقدماتی زبان ایران باستان" ص ۱۵۹ تا ۱۷۵ بوده است.

Chr. BARTHOLOMAE: *Handbuch der altiranischen Dialekt. Leibzig. 1883*

حروف میخی فارسی باستان	برابر فارسی	برابر اوستایی	حروف میخی فارسی باستان	برابر فارسی	برابر اوستایی
	م	۶ء			
	مُ	۶		ه َ	ه
	نَ	ن		ی َ	ی
	نُ	نْ			
	وَ	۶ـ«			
	وُ	۶ء			

★ حرف " " در فارسی باستان ویژه کلمات بیگانه است.

۹ــ چنانکه اشاره شد ، پنج نشانه یا *Ideogramme* در این خط وجود دارد که مناهیم : بوم ، زمین بَگ ـ بَغ ، خدا دَهیو ، کشور شاه اُرمَزد را بیان می کند :

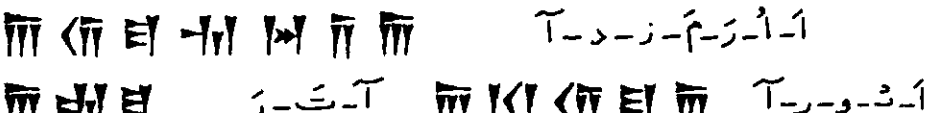
دَهیو ، کشور بَگ ، خدا بوم ، زمین

اَرمَزد خَشایَثیَ ـ شاه اَرمَزدا

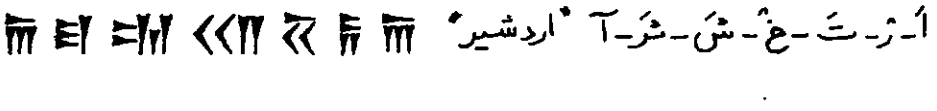
۱۰ــ بعضی از حرف ها ، به ویژه مصوت ها دارای دو صدا هستند ــ چنانکه امروزه در فارسی این شش صدا به وسیلهٔ حرکاتِ روی حروف ، صدای ــ همزا می رسانند . در فارسی : اَ ـ اِ ـ اُ ـ آ ـ او ـ ای . در خط کتیبه ای فارسی باستان : = اَ ـ آ = اِ ـ ای = اُ ـ او

۱۱ــ حرف صوادار هرگاه در میان یا پایان کلمه درآید ، صدای آ = سد

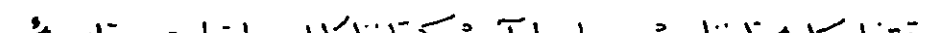
می‌دهد. در آغاز واژه هردو صدای "ا" به "یا" تبدیل می‌شود، چون:



۱۲ــ حرف صدادار نیز چنانچه اشاره شد، هم "ا" ـ هم "او" به ـــ مقتضای کلمه تلفظ می‌شود. باید یادآور شد که تلفظ کلمات با تطبیق و مقایسهٔ ـ زبانهای دیگر هند و اروپایی تا اندازه‌ای تعیین می‌شود، به ویژه با کلماتی که در اوستا برابر آنها موجود می‌باشد:



اغلب اوقات، وقتی صدای "او" د" می‌دهد که پیش از آن یکی از هجاهای ـــ مضموم واقع باشد و شرح شد که هجاهای مضموم، در الفبای میخی، پنج‌ـ حرف است:



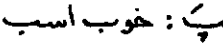
یا در آغاز کلمه واقع شود، چون:



او - پَ - رَ - ای - یَ - : برابر، بالا 

او - وَ - س - پا : دارندهٔ اسب خوب 

دراوستا:  هُوَشْپَ : خوب اسب ، کسی که اسب خوب دارد.

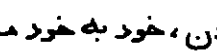
اما همیشه چنین نیست ، بلکه کمتر با صدای "ا" در آغاز کلمه ملاحظه می‌شود: اُتا  و چا هردو حرف (وَ) عطف است که به دنبال کلمه می‌پیوندد. دراوستا نیز و چَ - چا ، حرف (وَ) — عطف است که به دنبال کلمه درمی‌آید.

۱۳ــ به طورکلی درمواقعی که هجاهای مضموم یا مکسور قبل از حرف‌ها ی مصوت درکلمه قرارداشته باشد ، دوصدا درهم ادغام شده وجدا جدا- تلفظ نمی‌شود، چنانکه گذشت ، و :

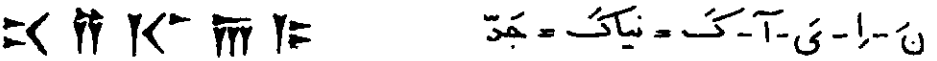
کُ - او - شاه کوشا؛ همیشه

وِ - ای - سَ = ویسَه ؛ همه

دراوستا

۱۴ــ چنین مواردی ، هنگام خواندن ، خود به خود مطابق قانون ادغام- کلمات درهم ، روشن می‌شود. چنانکه اشاره شد ، چنین قوانین و روش‌هایی درقرائت حتمی و جزمی نبوده بلکه براثر انطباق و مقایسه با سایر زبانهای- هند و ایرانی - اروپایی روشن می‌شود. درمثل ، اغلب درمواقعی که حرف- صوادار  اِ - بعد از هجای منتوحی درآید ، صدای فتحه یا زبَردرآن —

مصوت ادغام شده و صریحاً تلفظ نمی‌شود؛ و مصوت 𐎠 «ا یا ای» تبدیل به یای مجهول می‌شود، چون:



ن ـ را ـ ی ـ آ ـ ک = نیاک = جَدّ

۱۵ ـ حرف 𐎡 «ل» چون الفبای اوستایی، در الفبای میخی به نظر می‌رسد که محلی برای تلفظ نداشته و فقط حرف بی‌صدایی برای نوشتن واژه‌های بیگانه که حجای «ل» داشته است مقرر شده بود = 𐎡 ؛

چون 𐎼𐎹𐎼𐎡𐎼 ل ـ ب ـ نا ـ ن.

بخش دوم:

حالاتِ هشت گانهٔ اسم

۱۶ــ در بخش دستور زبان اوستایی، شرح شد که هر اسم دارای هشت حالت است. این مسئله در مورد زبانهای کهن، به ویژه از دیدگاه مورد نظر: در سانسکریت، اوستایی و فارسی باستان وارد است در دستور زبان اوستایی و فارسی باستانی و سانسکریت و... هر اسم علاوه بر هشت حالت، دارای سه نوع است: مذکر، مؤنث و خنثی که یا به صیغهٔ مفرد یا تثنیه یا جمع در می آید.

هشت حالت اسم، مطابق با آنچه در دستور زبان اوستایی گذشت به ترتیب زیر می باشد:

۱ــ حالت فاعلی *Nominatif*

۲ــ حالت مفعولی صریح *Accusatif* ــ را

۳ــ حالت مفعول معه *Instrumental* ــ با.

۴ــ حالت مفعولی غیر صریح *Datif* ــ به، برایِ.

۵ــ حالت مفعول عنه *Ablatif* ــ از.

۶ــ حالت اضافه *Genitif* ــ نشانه کسره به واژه بعد: از آنِ، مالِ

۷ــ حالت مفعول فیه *Locatif* ــ در

۸ــ حالت ندا *Vocatif* . ای، در آمدن الف ندا در آخر اسم.

در همین مورد، در بخش اوستایی، یادآوری شد که اسم در هر حالتی از

حالات هشت گانهٔ مذکور که واقع شود ، با حرف اضافهٔ یاد شده همراه می شود و این حرف اضافه یا درجلو و یا پس از اسم واقع می شود.

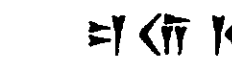
هم چنین برای نشان دادن سه صیغهٔ مفرد ، تثنیه و جمع نیز از شماره ها ی ۱ و ۲ و ۳ استفاده می شود. شماره سمت چپ خط کج (/) مربوط است به حالت هشت گانهٔ اسم و شماره های سمت راست نشانهٔ مفرد و تثنیه و جمع بودن همان کلمه است ، چون :



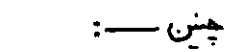
یعنی حالت فاعلی ، مفرد و مذکر. در اوستا ō به ah تبدیل شده چنان که در مفرد و آن و مقایسه با فارسی باستان جای بحث فراوان دارد.

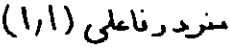


که همان اسم است در حالت مفعولی صریح ، که مفرد و مذکر است.



اسم در حالت مفعول فیه ، مفرد (۷/۱) و مؤنث است. واژهٔ زمین به صورت نشانه ای یا *Ideogramme* — در حالت مفرد و فاعلی (۱/۱) چنین —:



است (به بند ۹ نگاه کنید) و  حالت مضاف کلمه زمین است با نشانهٔ دستوری (۷/۱) مفعول فیه و مفرد : در زمین.

۱۷ — اسم : حالت فاعلی : حالت فاعلی و مفرد در اسم ها ، اسمائی هستند که با هجای صوادار منتوحه پایان پذیرند. چنین اسم هایی از لحاظ نوع ، یا مذکر هستند یا خنثی ، چون :

در اوستا ahurō ، اسم و مذکر (۱/۱) ، مذکر. اَساء سنگ 

اَ ـ سَ ـ گ ـ رَ ـ تَ (۱/۱) مذکر ، نام شهری در حوالی آذربایجان امروزه بوده است.


او ـ تَ ـ ا ـ نَ (۱/۱) مذکر. نام یکی از یاران داریوش.

ک ـ آ ـ مَ = کامَ (۱/۱) مذکر. به معنی کام ، میل.

در اوستا نیز وسه 6 نه .

کَ ـ اُ ـ فَ ، کَئُوفَه (۱/۱) مذکر. به معنی کوه.


ک ـ او ـ رو ـ او ـ شَ (۱/۱) مذکر = کوروشَ.

البته موارد استثنا نیز هست ، چون  ویثَ ـ که مفروم خاندان شاهی را دارد و مؤنث است. در اوستایی هم به وه ویش ـ به معنی خانواده می باشد.

۱۸ ـ حالات هشت گانهٔ چند اسم ، با مثال هایی نقل می شود ، تا چگونگی تغییراتی که در اسم ایجاد می شود ، آشکار گردد :

اَ ـ رَ ـ مِ ـ ای ـ نَ = ارمنستان (۱/۱) مذکر

اَ ـ رَ ـ مِ ـ ای ـ نِ ـ یَ

از اسم مذکور ، صفت درآمده (۱/۱) مذکر = ارمنی .


اَ ـ رَ ـ مِ ـ ن ـ ی ـ یَ ـ ئُ ـ یَ

در ارمنستان ، (۷/۱) مذکر.


اَ ـ رَ ـ مِ ـ ای ـ نَ ـ مَ = ارمنستان را ، (۲/۱).

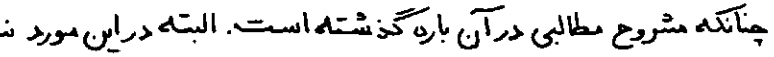

دَهْیاوُشَ (۱/۱) دَهیو ، کشور.

اوستایی ونـد که ره د ، ونـد ـه که ره د ، ونـد ـه ره د .


دَهیاثوم (۲/۱) مؤنث = دَهیورا ، کشور را .

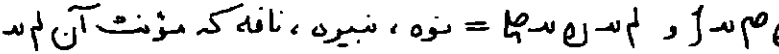
یادداشت : حالتِ تأنیث : حرا سمی که حالت فاعلی آن درصورت مفرد بودن ، مختوم به " آ " باشد مؤنث ، و این در موارد اوستایی نیز رایج می‌باشد ، چنانکه مشروح مطالبی در آن باره گذشته است. البته در این مورد نیز استثناهایی هست ، چون پی تا = پدر . در اوستا ره ـم ـد ، ره ـم ـد که اسم مذکر است.


نَپا = نوه . در اوستا لم ـد ـه مذکر و لم ـد ـه مؤنث . نیز لم ـد ـه ـم ـد و لم ـد ـه ـد ـها = نوه ، نبیره ، نافه که مؤنث آن لم ـد ـه ـم ـه می باشد .


بَراتا = برادر . در اوستایی را ـد ـم ـد که اسم و مذکر است . این گونه موارد استثنا در فارسی باستان و اوستایی مشابه است.

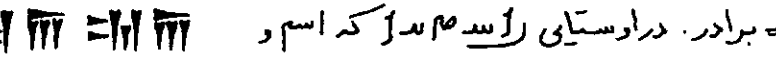

دَهیاثوشَ مَ ثی یَ .

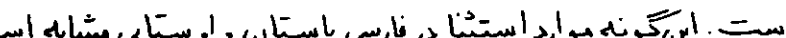
همان اسم است که ضمیر اول شخص مفرد با آن آمده است = کشورم ، کشور من . ( ) مَ - ثی - یَ . ضمیر اول شخص مفرد و متصل) .


دَهیاوَ (۲/۳) و (۱/۳) کشورها را ، کشورها .


دَهَیُ اُوا (۷/۱) در دَهیو ، در کشور .


دَهیونامَ (۶/۳) کشورهای


دَهیوَنامَ (۶/۳) کشورهای


دَهیوشوا (۷/۱) = در کشورها

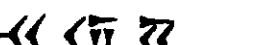

پَرَشَوَ. صنت است به معنی پارتی.

نیز اسم است و مذکر- نام یکی از شهرهای ایران (۱/۱).


پَرَشَوَئِیَ بیشَ (۳/۳) صنت مذکر است از ۳۲

فوق که مذکر می باشد.


پَرَشَوَئِیَ (۷/۱) = درپارت.


بابی روشَ (۱/۱) مذکر = بابل


بابی رومَ (۲/۱) مذکر = بابل را


بابی رَشوشَ (۶/۱) = بابلی، از آن بابل.


بابی رَشوَوَ (۷/۱) = در بابل


بابی رودی یا (۲/۳) بابلی ها را.

صنت است درحالت فاعلی یا مفعول صریح.

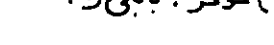

بابی رودی یَ. صنت (۱/۱) مذکر. بابلی.


بابی رودی یَمَ. همان صنت

فوق است درحالت دستوری (۲/۱) مذکر: بابلی را.

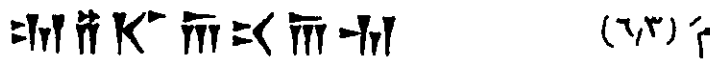

بَگَ (۱/۱) خدا. دراوستایی رسد به بَغَ.


بَگاهَ (۱/۳) خدایان.


بَگانامَ (۶/۳) خدایان.


مَرتی یَ (۱/۱) مذکر، مرد.

در اوستایی ۵ ـد [٤٣ ـد ، مَشْیَ ، مَرِتَ ۵ ـد ـس ـد .


مَرتی یانامَ (۶/۳)

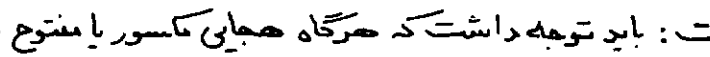
مردان.

مَرتی یَ ئی بیشَ (۳/۳)

بامردان.


مَرتی یَ هَیا (۶/۱) مردِ .

یادداشت : باید توجه داشت که هرگاه هجایی مکسور یا منتوح باشد ، وحرف مصوتِ پس از آن "  را ـ ای " باشد ، فتحه یا کسرهٔ هجای ما ـ قبل مصوتِ مذکور در مصوت ادغام می شود ، چون که خوانده می شود : مَرْتی یَه . هم چنین هرگاه هجایی مضموم باشد وحرف پس از آن مصوتِ " اُ ـ او " باشد ، هجای مضموم ، صدایش در مصوتِ مضموم ادغام می گردد ، چون :


بابی روشَ بابی رُ اُیا اوشَه .

این گونه ادغام ها در ضمنِ خواندن و قرائت ملموس است.

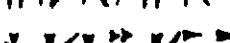
در مورد زیر ، به ادغام هجاهای منتوح و مکسور ـ با صداهای زیر و بالا و یا ی ـ مجهول توجه شود.  هجایِ " دِ ـ دی " می باشد . هرگاه حرف صوادار ـ پس از آن مصوت "  = ای " باشد " دی " تلفظ می شود . هرگاه ـ هجایِ پس از آن هجایی منتوح باشد ، چون "  ثَ " آنگاه " دِ " تلفظ می شود : ویدَنَ ـ اسم مذکر ـ نام یکی از دست یاران ـ

داریوش:

اسم مؤنث (۲/۱) = کاخ را. 

مأخوذ است از ویث: کاخ، خانه.

دی ثی یا 

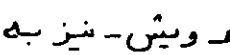
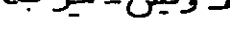
وثی یا 

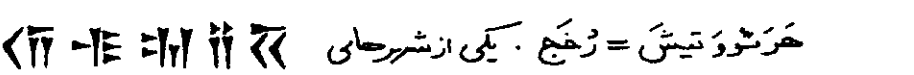
وثاپتی ی 

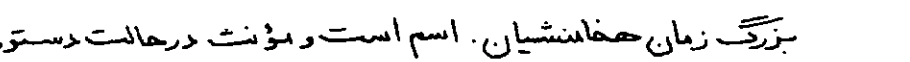
هرسه تلفظ و شکل، حالت دستوری (۷/۱) را دارند، به معنی: در کاخ. — در هرسه مورد هرگاه دقت شود. شکل ادغام هجاها با مصوت‌ها شناخته می‌شود.

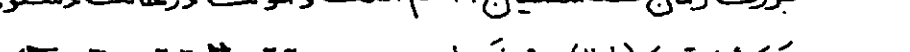
وِثَبی ثَ چا (۳/۳)

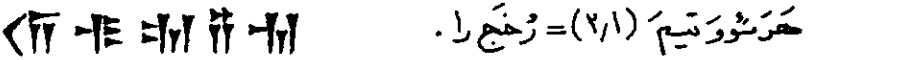
به معنی "و باخانه‌ها" مفعول صریح (۲/۳) نیز بکار رفته است: و کاخ‌ها را، و خانه‌ها را.  = چا، حرف عطف است "و" که همیشه و کلاً پیوسته به کلمه می‌آید — روشی که در دستور اوستایی نیز معمول است و ۳سد، ۳سد چ - چا - هردو واو عطف است که همیشه پیوسته به کلمه در می‌آید.

در فارسی باستان کلمهٔ  به معنی همه می‌باشد، که در اوستا یی  ویشپَه - می‌باشد = همه  - نیز به معنی خانه و خانواده است که از لحاظ تبار اوستایی و فارسی باستان — شایان توجه است.

 = رُخَج . یکی از شهرهای بزرگ زمان هخامنشیان. اسم است و مؤنث در حالت دستوری (۱/۱).

 (۲/۱) = رُخَج را .

 ۳/۱ و یا (۷/۱) = در رُخَج ، در هَرَئووَتیش . با رُخَج .

 . صفت است (۲/۱) = رُخجی ، از هَرَئووَتیش ، اهل رُخَج .

بخش سوّم:
صفت:

۱۹ـ صفات در فارسی باستان اغلب با حروف مفتوح پایان می‌یابند وصفاتی که جز این مشخصه داشته باشند بسیار اندک است. درمورد اسم، یادآوری شود که اسم‌هایی که به حرف مصوت "𐎠 ā" مختوم هستند، محدود می باشد درمورد صفت نیز این امر مصداق دارد. در فارسی باستان، صفت با موصوف، درحالات هشت‌گانهٔ اسم مطابقت می‌کند ـ یعنی هرگاه در مثل اسم درحالت دستوری مفعول صریح یا اضافه، یا مفعول عنه و... باشد، صفت نیز باهمان ساخت و شناسه شکل می‌گیرد. هم‌چنین است مطابقت صفت و موصوف درجنس، یعنی مذکر، مؤنث و خنثی بودن؛ چون:



بَگ ـ وَزَرَکَ = بَگ ـ وَزْرَکَ،

یعنی خدای بزرگ. جزء نخست اسم است درحالت فاعلی و مذکر. جزء دوم صفت است درحالت فاعلی و مذکر.



اَئُورَمَزْدا ـ وَزْرَکَ = اَهورمزدای بزرگ. هردو، اسم و صفت درحالت فاعلی و مذکر هستند.

بعضی اوقات اسم و صفت به صورت مرکب در می‌آید؛ چون:

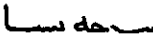


اوَمَرتی یا = مردان خوب.

جزء نخست  او (در اوستا ورِ د) به صورت پیشوند در سر بسیاری از افعال و اسماء و صفات در می آید، به معنی خوب.

جزء دوم، اسم است در حالت فاعلی و مذکر. در این مواقع ترکیب چه بسا که به صورت مؤنث در آید؛


اورَشیاه = اسبان خوب.

جزء دوم از  اَشپَ (در اوستا به صورت اسم و مذکر) چنانکه ملاحظه می شود ترکیب در حالت (۱/۱) و مؤنث است، نیز حالت (۲/۳) و جنس خنثی را دارد.

هرگاه اسم مؤنث باشد، صنت نیز حالت تأنیث می گیرد:

رَهیائوش - نَئُ با = رهیوی زیبا، کشور زیبا. جزء نخست اسم در حالت فاعلی و مؤنث است. جزء دوم  صنت در حالت فاعلی، مفرد و مؤنث است.


خَشایَ ثیَ یَ - وَزرَکَ = شاه بزرگ. جزء نخست در حالت (۱/۱) مذکر و اسم است. جزء دوم نیز حالت دستوری (۱/۱) مذکر را دارد.

۲۰ــ حرف  اَ- پیشوند است که در سر کلمه به صورت پیوسته در آمده و به کلمه معنی منفی می دهد. البته این حرف یا این مصوت، مناصبی دیگر نیز دارد که به جای خود مشرح می شود، چون هرگاه در آغاز ریشهٔ زمان حال در آید، اَ- نشانهٔ ماضی بودن فعل است، مثال:
اَرَسَمْ = رسیدم

هم چنین هرگاه در جلو صنت در آید، آن را منفی می سازد، چنانکه مصوت

۱۵ـ اَ ـ نیز در اوستا حرف نفی است:


اَهْشَ ثِینَ (۱/۱) مذکر، تار، ناروشن، تیره.


اَهْشَ تا (۱/۱) مؤنث. ناگسستنی، بی رقفه.


اَیاثمَ نیشَ (۱/۱) مذکر: ناآزموده، نادان.

۲۱ـ البته صفت هایی نیز هستند که با حرف نفی  شروع می شوند، امّا صفت منفی نیستند و مصوت یاد شده جزو کلمه است، چون:

اَماتا. صفت است (۱/۱) مذکر = نژاده، اصیل، شریف.


اَریَکَ. صفت (۱/۱) مذکر = شریر.

که شکل جمع آن به صورت (۱/۳)  اَریکا = شریران می باشد.

۲۲ـ برخی از صفت ها که در فارسی باستان کاربرد دارد:


کَپَ اوتَکَ، کَپوتَکَ = کبود (۱/۱) مذکر.

کَمَنَ. مفرد و خنثی = کم، اندک. در اوستا نیز و در ۶ لهجه صفت ساده است و خنثی = کم

جی وَ. (۱/۱) مذکر. صفت به معنی زنده.

در اوستایی نیز جیوَ: زنده، زندگی (۱/۱) مذکر. ریشهٔ جیوَ، زندگی کردن، زیستن. در فارسی باستان از این ریشه


جی وا ـ نیز هست که دوم شخص مفرد از وجه امری است به معنی: زندگی کن در اوستایی و فارسی باستان ریشهٔ "جی وَ" مفرد و به یک معنی مورد استفاده است


یَگَرِنَ کاوا. صفت مرکب است.

درحالت فاعلی: تیزخودها (۱/۳) که اشاره است به طایفه و قومی موسوم به سکاها که خودهای تیزی برسر می‌گذاشتند.

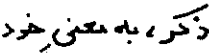
جزء دوم خودا. که اسم است و مؤنث.

در اوستایی برابر به xaoθra، اسم است و مذکر، به معنی خود، کلاه‌خود. جزء نخست در فارسی باستان تیگرَ- اسم است و مذکر که در اوستایی صورت به tiγra- می باشد به معنی تیز. اما ترکیب مذکور در اوستا وارد نیست.

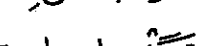
 توتووا. (۱/۱) مذکر. صفت فاعلی است به معنی توانا. در اوستا ریشه صورت tu- به معنی توانستن، توانایی داشتن.

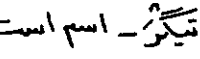
و در حالت این صفت:

 توتوَتَمَ (۲/۱) مذکر = توانا را.

 توتوَ تَبیا.

(۶/۱) مذکر. توانای.

صفت تفضیلی آن  تَ او و یا (۱/۱) مذکر = تواناتر.

 تَخمَ. (۱/۱) مذکر. این صفت به معنی دلیر است و در اوستا نیز صورت به tahma- تَخمَ: دلیر.

 دوروا. (۱/۱) مؤنث: استوار، محکم

 دُروجَنَ. (۱/۱) مذکر. دروغ زن، دروغ گو.

صفت فاعلی است.

 دُرَاجَنَم. (۲/۱) مذکر.

همان صفت است درحالت مفعولی صریح و مفرد : دروغکورا .

مأخوذ است از 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 دَرَاگ . اسم است و مؤنث به معنی ـ دروغ .

دَرَاگَا. همان اسم است درحالت مفعول منه 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

یا اضافه : از دروغ

دَرَاگَمْ . (۲/۱) مفرد . از اسم مؤنث در فوق : 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

دروغ را. در اوستا نیز 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 دَرَاغ ـ اسم مؤنث است به معنی دروغ . تابل ـ ذکر است که در فارسی باستان حرف 𐬛 گ ، جانشین 𐬎 غ ـ اوستایی است که تاکنون چنین نمونه از آن ملاحظه شده است . 𐬛𐬀𐬭𐬎 دَروج ـ نیز در اوستا به معنی دروغ است که اسم در حالت خنثی می باشد . (𐬛𐬀𐬭𐬎 دروج ـ ه) .

مَنَ اُویشَ . (۱/۱) مؤنث : 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

بد منش ، بد خو .

مَزْدَاهَ . (۶/۱) مؤنث . 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

صفت درحالت اضافه و مفرد است : دانا (در ترکیب اهورامزد) جزء دوم است. از ریشه 𐬛𐬀𐬭𐬎 مَز که در اوستا نیز وارد است : بزرگ شدن ، بزرگ بودن . همچنین در اوستا صفت است به معنی بزرگ .

یاامَ مَنِیشَ . (۱/۱) مؤنث . 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

صفت است به معنی کاردان ، آزموده .

راشتَامَ . (۲/۱) مؤنث : راست را . 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

راشتَمَ . (۱/۱) همان صفت است . 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬀𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎 𐬛𐬀𐬭𐬎

درحالت فاعلی و مفرد ـ خنثی . راست .


شی یاتَ. (۱/۱) صفت فاعلی، مفرد و مذکر: شاد.


شی یاتیَ. اسم، (۲/۱) مؤنث. شادی را.


شی یاتیشَ. اسم (۱/۱): شادی.

در اوستا ریشهٔ فعل سد شا، به معنی شادی کردن، شاد بودن. که صفت فاعلی نیز هست: شاد، شادمان. فعل سد دهم شائیَ = شادی. اسم جنسی.

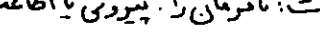

هَمی ثریَ (۱/۱) مذکر. نافرمان.


هَمی ثری یا. همان صفت در حالت تأنیث.

یا در حالت دستوری (۲/۳) مذکر یا مؤنث: نافرمان را. پیروی یا اطاعت نکنندگان را.


هَمی ثریَمَ. (۲/۱) مذکر: نافرمان را.

هَمی ثریَ یَ نُ بیشَ.

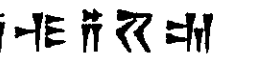

(۳/۳) با نافرمانها.

۲۳ــ صفت تفضیلی: در فارسی باستان کاربرد صفت تفضیلی بسیار اندک است. صفت  تونووا ــ به معنی توانا، صفتی است در حالت فاعلی، مفرد و مذکر.

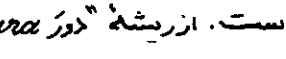
صفت نیز صفت تفضیلی است در حالت فاعلی، مفرد و مذکر، به معنی توانا‌تر.

۲۴ــ صفت عالی. دربارهٔ صفت عالی و چگونگی ساخت آن نیز به موجب کمی دست یافته های میخی، آگاهی چندانی نداریم. اما با آن چه که در دست است، همانندی با موارد اوستایی آشکار می باشد. در اوستا دو پسوند ایشتَ ــ و ــ ـم ۶ ۴ ۴ پسوند رتمَ، دو شناسه است برای صفت عالی، از جمله شناسه های وارد در دستور زبان اوستایی همین دو شناسه را در فارسی باستان نیز ملاحظه ــ

می‌کنیم.

دوورَئیشْتَه. صفت عالی است. 

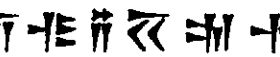
شناسهٔ آن = ـ ی ـ م ـ د آشکار است. از ریشهٔ "دورَ dūra" دور ـ بودن. معنی صفت "دورترین" می باشد (کنت. ص ۱۹۱). در اوستا ـ دورَ ـ صفت است به معنی دور، دراز، طولانی.

دوورَئیشْتَمَه. همان صفت است 

در حالت دستوری (۲/۱) خنثی: دورترین را، تا دورترین.

مَثیشْتَه. صفت فاعلی و مفرد و مذکر: بزرگترین.

در اوستا ـ د ـ و ـ م ـ د مَزیشْتَه. از ریشهٔ ـ د ـ ک.

مَثیشْتَمَه. همان صفت 

در حالت دستوری (۲/۱) مذکر.

فْرَتَما. صفت، در حالت (۱/۳) مذکر: 

بالاترین، برترین، عالی‌ترین. در اوستا ـ م ـ م ـ ـ د ـ ـ ـ

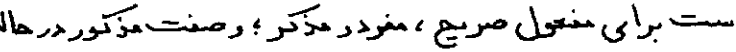
شناسهٔ ای نَ - کاربرد دارد : 

اَشگَ اینَه = سنگی ، ساخته شده از سنگ. اشاره شود کهـ ـ مَ - شناسه ـ است برای مفعول صریح ، مفرد و مذکر ؛ و صفت مذکور در حالت (۲/۱) مذکر، چنین است :

اَشگَ اینامَ. سنگی را. ساخته شده از سنگ را. 

اسم در حالت (۱/۱) و مذکر  اَشگَ - به معنی سنگ است. اما در ـ کتیبه ها  اَسا - نیز به معنی سنگ (۱/۱) مذکر کاربرد دارد ، چنانکه در اوستا نیز سدوسدم اَسَنَ - به معنی سنگ آمده است.

 کاسَکَ نام نوعی سنگ پربها بوده است (۱/۱) مذکر. وصفت :

صفت (۱/۱) مذکر - کاسَکی - کاسکین، 

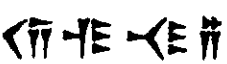
ساخته شده از کاسَکَ - از آن اسم است.

 نَ اُجَ - به معنی درخت کاج (۱/۱) مذکر که صفت از آن :

ساخته شده از چوب درخت کاج ، "نَوچینَ" 

ساخته شده از چوب کاج می شود (۱/۱) مذکر.

۲۶ـ شناسه در فارسی به صورت یای نسبیت باقی مانده است. ـ این شناسه برای نسبت دادن کسی به یک قوم یا کشور و شهر و خانواده یا قبیله کاربرد دارد ، که چند نمونه نقل می شود . در این نمونه ها ، نام وصفت نسبت به آن نام آورده شده تا مزیح نامیده باشد :

اسم:	صفت:
	
اَرْمِنَ = ارمنستان. (۱/۱) مذکر.	اَرْمِنِیَ = ارمنی (۱/۱) مذکر.
	
اَسَگَرْتَ (۱/۱) مذکر، نام یکی از ایالات هخامنشی	اَسَگَرْتَ ای یَ - منسوب به اَسَگَرْتَ (۱/۱) مذکر.
	
اوجَ (۱/۱) مذکر. خوزستان	اوْجِیَ = خوزستانی، خوزی (۱/۱) مذکر.
	
اوْجَ " " "	
	
اسم و صفت (۱/۱) مذکر. خوارزم، خوارزمی	اووارَزْمِیَ.
این اسم در حالت (۱/۱) مؤنث چنین است	
اووارَزْمیش.	
	
کوشا (۷/۱) - در حبشه.	کوشِیَ = حَبَشی (۱/۱) مذکر. صفت
	
ثَتَگوش (۱/۱) اسم است. نام یکی از ایالات تابعهٔ هخامنشی - جز نخست در اوستا	ثَتَگوشِیَ. صفت (۱/۱) مذکر.

نیز ور.ده‌م.ده سَتَ ـ به معنی صد ، عدد ۱۰۰ ، جزء دوم به معنی گاو. در اوستا ـ

ویه سَتَ ، ویه ۴ دویه .



اسم است (۱/۱) مذکر. نام سرزمین پارت. "پ رَثَ وَ"

نیز صفت است (۱/۱) مذکر : پارتی .

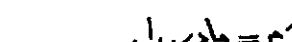
اسم	صفت
	
بابی روشَ . اسم (۱/۱) بابل .	بابی رودی یَ (۱/۱) مذکر = بابلی .



مادَ ـ ماد ، مادی . اسم و صفت (۱/۱) مذکر .

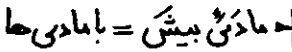
صفت در حالت (۱/۳)  مادا = مادی ها .

صفت در حالت (۲/۱) مذکر  مادَم = مادی را .

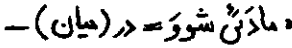
صفت در حالت (۳/۳) مذکر  مادَئیبیشَ = با مادی ها

صفت در حالت (۷/۳)  مادَئیشوَ = در (میان) ـ

مادی ها.



موذرایَ . صفت (۱/۱) مذکر ؛ اسم (۱/۱) مذکر. مصر ، مصری .



یُ اونَ ، یونَ . صفت (۱/۱) مذکر ؛ و اسم (۱/۱) مذکر. یونان ، یونانی .

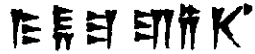
اسم	صفت
سَپَرَدَ = اسم. (۱/۱) مذکر. سارد. نام سرزمینی است	سَپَرَدَئیَ : صفت (۱/۱) مذکر. ساردی .

اسم	صفت
	
هیدوش (۱/۱) اسم، مذکر. هند	هیدویَ. صفت (۱/۱) مذکر. هندی.
	
هَخامَنیشَ. اسم (۱/۱) مذکر. هخامنیش	هَخامَنیش ئیَ. صفت (۱/۱) مذکر = هخامنشی.

صفت نسبی در حالت جمع، مصوت  به دنبال آن افزوده می‌شود، چنانکه ـ مواردی از آن گذشت:



هَخامَنی شی یا. حالت دستوری: صفت ۱/۳ مذکر = هخامنشیان:

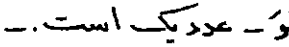


سَپَرِ دِئی یا. صفت (۱/۳) مذکر. سازدی‌ها.

بخش چهارم:

عدد

۲۷ـ در فارسی باستان، بنابر آنچه که از کتیبه های میخی برمی آید، شکل ـ رقمی یا حسابی اعداد در دست است و چگونگی نوشتن الفبایی آن، جز یک مورد چیزی در دست نیست. و این برخلاف روش اوستایی است که صورت ارقام به ما نرسیده، اما روش نوشتن الفبایی شان در دست است:



ـ که در اوستا نیز به ۲ رد به ـ اَیُوَ ـ عدد یک است. ـ البته در فارسی باستان، حرف نخست "آ" نیز ممکن است تلفظ شود.

۲۸ـ از اعداد وصفی در کتیبه ها نیز موارد اندکی در دست است، چون



دووی تی یَ = دوم، دومین.

در اوستا عدد ۲، و رد به دُوَ ـ و برای عدد وصفی دومین ر د م رد به بیثْ یَ. آمده است.



ثْری تی یَ = سوم، سومین.

در اوستا و ل ر د، ثْری = سه، عدد ۳ ـ و و ل ر د م رد به ثْرِیت یَ ـ عدد وصفی است به معنی سوم، سومین.



نَوَمَ = نهم، نهمین.

در اوستا ن ه د رد به، ن ه د رد به م نَوَ، نَه، عدد ۹ ـ و ن ه د ل ه رد به، ن ه د ر ه د به، نَه اُمَ، نهم، نهمین است.

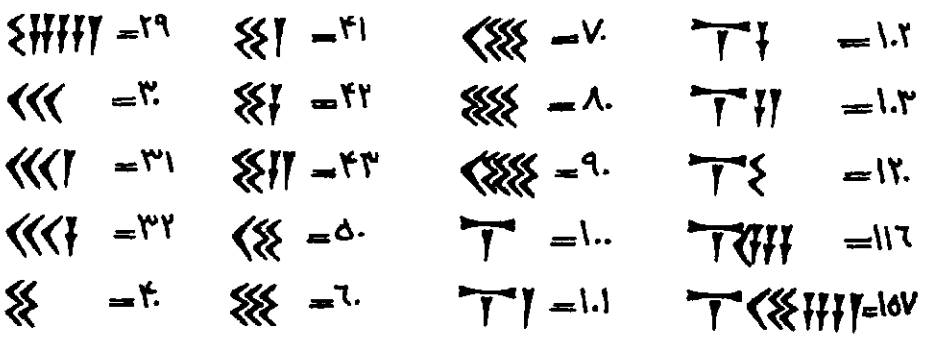
۲۹ــ چنانکه اشاره شد، در فارسی باستان و کتیبه‌ها، اعداد به ارقام آمده است و به‌حروف جز در مواردی معدود که یاد شد موردی ملاحظه نمی‌شود.

برای عدد یک، یک میخ عمودی نقش می‌کرده‌اند 𐎹 = ۱، یک. برای عدد دو نقش دو میخ کوچک سوار برهم 𐎹 = ۲ نقر می‌کرده‌اند. برای نمایاندن عدد ۴، نقش 𐎹 را دو برابر در خط افقی رسم می‌نمودند، 𐎹𐎹 عدد سه را با نقش دو میخ کوچک سوار برهم به خط عمودی نشان می‌دادند. که عدد یک، یعنی 𐎹 را در سمت راست آن نقش می‌کرده‌اند 𐎹𐎹 = ۳.

همیشه عدد کوچک، یا کوچکترین عدد سمت راست نوشته می‌شود. عدد ده، یک زاویه قائمه است که به طرف راست باز می‌شود = 𐏑 عدد بیست دو زاویهٔ قائمهٔ کوچکتر، عمودی سوار برهم است، 𐏒 = ۲۰. و عدد صد 𐏓 دارای چنین نقشی است، یعنی نقش دو میخ به شکل افقی که از تیزی به هم پیوسته و یک میخ عمودی زیر آن.

نمونهٔ اعدادی که در دست است، هم چنین مواردی از اعداد وصفی، در کتیبهٔ داریوش در بیستان مأخوذ است.

𐎹 = ۱	𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۸	𐏑𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۱۵	𐏒𐎹 = ۲۲
𐎹 = ۲	𐎹𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۹	𐏑𐎹𐎹𐎹 = ۱۶	𐏒𐎹𐎹 = ۲۳
𐎹𐎹 = ۳	𐏑 = ۱۰	𐏑𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۱۷	𐏒𐎹𐎹 = ۲۴
𐎹𐎹 = ۴	𐏑𐎹 = ۱۱	𐏑𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۱۸	𐏒𐎹𐎹𐎹 = ۲۵
𐎹𐎹𐎹 = ۵	𐏑𐎹 = ۱۲	𐏑𐎹𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۱۹	𐏒𐎹𐎹𐎹 = ۲۶
𐎹𐎹𐎹 = ۶	𐏑𐎹𐎹 = ۱۳	𐏒 = ۲۰	𐏒𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۲۷
𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۷	𐏑𐎹𐎹 = ۱۴	𐏒𐎹 = ۲۱	𐏒𐎹𐎹𐎹𐎹 = ۲۸


=١٠٢
=١٠٣
=١٢٠
=١١٦
=١٥٧
=٧٠
=٨٠
=٩٠
=١٠٠
=١٠١
=٢٩
=٣٠
=٣١
=٣٢
=٤٠
=٤١
=٤٢
=٤٣
=٥٠
=٦٠

بخش پنجم:
ضمیر

۳۰ـ همچنان که اشاره شد، به موجب کمی آثار برجای مانده به فارسی باستان باخط میخی، لاجرم درهر مبحث دستوری، مواردی اندک از انواع صفات، افعال و ضمیرها و... در دست است. در مبحث ضمیر، به موارد و نمونه هایی از ضمایر ـ شخصی و ضمیرموصول و ضمیراشاره پرداخته شده است. ضمیراشاره، چنانکه در فارسی امروز نیز معمول است، به دو شکل ضمایرِ شخصیِ منفصل و متصل بخش می شود.

۳۱ـ ازضمایر شخصی منفصل، چندحالت دستوری نقل می شود:

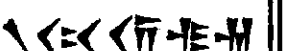
اوّل شخص مفرد:

در اوستا: 𐬀𐬵𐬌 azəm. (۱،۱)

در اوستا: 𐬨𐬀 mā، 𐬨𐬀𐬥 mānəm، ma. (۲،۱)

در اوستا: 𐬨𐬌𐬥 mana، 𐬨𐬌𐬥𐬀 manā، 𐬨𐬌𐬥𐬀𐬱 manāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱 manuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱 manuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuā، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀 manuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuuāuua، 𐬨𐬌𐬥𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀

سوّم شخص مفرد:


هُو، هُوَ، هُوَا، هُوَاَ، هُوَاَ، هُوَاَ

۳۳ـ ضمیر یا اسم اشاره : درفارسی باستان برای اشاره به دور ونزدیک "این، آن" ای یَمْ - اَوَ 𐎠𐎢𐎹𐏁 آمده است.

این - ای یَمْ دراوستا ید و6 اَیِمْ = ایم ، این می باشد.

نیز دراوستا ید و ید اَوَ ، چون فارسی باستان اسم اشاره است = آن . با این - یادآوری که اغلب دراوستا هردو ضمیر اشارهٔ یاد شده به جای هم کاربرد دارد .

دراوستا و فارسی باستان ، ضمایرچون اسم وصفت صرف شده ودارای هشت حالت صرفی ، نیز مفرد ، تثنیه جمع ومذکر ، مؤنث وخنثی هستند . ـ درجدول زیر فهرست حالات صرفی وجنسی دو اسم اشارهٔ یاد شده نقل ـ می شود . صورت اوستایی نیز درکنار هریک برای آگاهی بیشتر آورده شده است :

۳۴ـ 𐎠𐎢𐎹𐏁 ای یَمْ : این . دراوستا ید و6.

𐎠𐎢𐎹𐏁 ای یَمْ (۱/۱) مذکر . حالت فاعلی ومفرد . ید و6 ، ید ۴۷6 .

𐎠𐎢𐎹𐏁 ایم (۱/۱) خنثی . ید ۲ ، د 6 ید ۲ ، ی ۲ ، د ۲

𐎠𐎢𐎹𐏁 ای یَم (۱/۱) مؤنث . ی 6 .

𐎠𐎢𐎹𐏁 ای مَمْ (۲/۱) مذکر . مفعول صریح ومفرد . د 6 ۷ 6 .

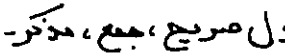
𐎠𐎢𐎹𐏁 ایمَ (۲/۱) خنثی . ید ۲ ، د 6 ید ۲ ، ی ۲ ، د ۲ .

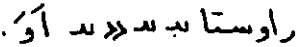
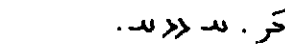
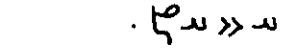
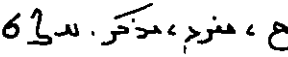
𐎠𐎢𐎹𐏁 ایمانْمْ (۲/۱) مؤنث . ی 6 ۲ 6 . (ایمانْمْ)

𐎠𐎢𐎹𐏁 اَنا (۳/۱) مذکر . مفعول معه ومفرد . ید ۱ ید ، ید ۱ ید *

* حالات دیگر دستوری دراوستا وارد است. برای آگاهی به کتاب "دستور زبان ـ اوستایی" از نگارنده . نگاه کنید .

 اَهْیایا (۷/۱) منعول فیه ، مفرد ، مذکر.
بد ره 6 ـ ، بد ره 6 ـ بد ، اَهْی ، اَهْیَ .

۳۵ـ  ای یَمْ . ضمیر اشارهٔ این ، حالات جمع :
 ایمَ یُ یْ (۱/۳) فاعل ، جمع ـ مذکر. ـ 6 بد ۳ .
 ایمَ یُ یْ (۲/۳) منعول صریح ، جمع ، مذکر ـ بد 6 ۲ ، ـ بد و بد.
 ایما (۲/۳) مؤنث . ـ 6 سع .
 ایما (۲/۳) خنثی ـ 6 بد ، ـ 6 بد.
 ایمَ یُ شام (۶/۳) حالت اضافه ، جمع ، مذکر. بد 6 ۲ ۳ ۳ ۲
 ایمَ یُ بیش (۳/۳) منعول معه ، خنثی .

۳۶ـ  اَوَ ـ آن ـ در اوستا به بد « بد اَوَ .
 اَوَ (۱/۱) فاعلی ، مفرد ، مذکر . بد « بد.
 اَوَ (۱/۱) خنثی . بد 6 ، بد « بد ۳ .
 اَوَم (۲/۱) منعول صریح ، مفرد ، مذکر . بد 6 .
 اَوام (۲/۱) مؤنث . بد « 6 .
 اَوَهْیا (۶/۱) اضافه ، مفرد ، مذکر بد « بد ره و ۲/۴ بد .
 اَوَنا (۳/۱) منعول معه ، مفرد ، مذکر. بد « بد ، بد « بد.
 اَوَنا (۵/۱) منعول عنه ، مفرد ، مذکر .
 اَوَنا (۳/۱ و ۵/۱) مؤنث .

۳۷ـ 𓏏𓄿𓅱 اُوَ. آن. حالات جمع.

𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓐍 اُوَئیُ (۱،۳) حالت فاعلی، مذکر جمع. ند «و۲

𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱 اُوَا (۱،۳) مؤنث.

𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱 اُوَا (۱،۳) خنثی. ند «و۲

𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓐍 اُوَئیُ (۲،۳) منعول صریح، مذکر، جمع. ند «ی ـَ.

𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓐍 اُوَی شام (۶،۳) حالت اضافه، جمع، مذکر.

ند «ند و۲ مع 𓄿𓏏𓄿 6.

۳۸ـ ضمیر 𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱 اَنیَ: دیگر، دیگری. اوستایی ند۴ «ند.

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱 اَنیَ: (۱،۱) مذکر، حالت فاعلی. اوستایی ند۴ «ی.

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱 اَنیَ
𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓐍 اَنیَیشْچیَ } (۱،۱)، خنثی. ند۴ « ند۳.

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿 اَنیَ یا (۱،۱) مؤنث.

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓐍 اَنیَمَ (۲،۱) منعول صریح*، مذکر، مفرد. ند۴ «6۴، ند ند۴ 6

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿 اَنیَیام (۲،۱) مؤنث. ند۴ «6۴.

𓄿𓐍𓅱𓄿𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓏏𓄿𓅱𓐍 اَنیَینا (۵،۱) منعول عنه. ند۴ « ند۳، ند۴ « ند ـ ۳، ند ند۴ « ند۳.

* شناسه برای منعول صریح 𓏏𓄿𓅱 ۴.

۳۹ــ aniyaŋ : دیگر، دیگری . حالات جمع :

 aniyāh ، // ۲۵،

 aniyaŋ ciyaŋ (۱،۳) مذکر . ۵۱م // ۵۵ ، ۵۱م // ۴م ، ۵۱م

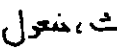
 aniyā (۱،۳) مؤنث .

 aniyā (۲،۳) منعول صریح ، مؤنث . ۵۱م // ۵۳ ، ۵۱م // ۵۳ ۵۵ ۳۵.

 aniyā uwā (۷،۳) مؤنث ، منعول فیه ، جمع ،

۴۰ــ صفت مبرم یا ضمیر مانند  wisaŋ : همه .

اوستایی :  ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ .

 wisā (۳،۱) مذکر ، مفرد . ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ .

 wisaŋ (۱،۱ و ۲،۱) خنثی ، مفرد . ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵

 wisaŋhā (۶،۱) مذکر ، مفرد . ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵

 wišpā (۶،۱) اضافه ، خنثی .

بخش ششم:
حروف اضافه، حروف ربط

۴۱ــ در فهرست زیر، عمدهٔ حروف اضافه‌ای که به موجب کتیبه‌ها کاربرد داشته و از موضع آنرا آگاهیم نقل می‌شود. بیشتر این حروف اضافه همانند است که در زبان اوستایی معمول بوده و فهرست تفضیلی آن در "دستور زبان اوستایی" گزارش شده است که جهت آشنایی بیان ماخذ می‌توان مراجعه کرد. در این فهرست به اختصار، معادل اوستایی نیز درج می‌شود.

اوستایی	فارسی باستان
𐬀𐬙𐬀𐬭𐬌 𐬀𐬙𐬀𐬭𐬌 : پهلوی: اندر ـ Andarg	𐎠𐎼𐎲 : اَنتَرَ اندر، درون،
𐬀𐬌𐬙𐬌 ، 𐬀𐬌𐬙𐬌𐬯𐬌 ، 𐬀𐬌𐬙𐬌𐬯𐬌𐬌𐬎	𐎠𐏁𐎢 : اَبِیْ به، به سوی، نزدیک،
ـــــــــــــــ	𐎠𐏁𐎢 : اَتِیْ به، روی، به سوی.
𐬀𐬎 به 𐬀𐬎𐬌 : به معانی مختلفی به کار رفته است به "دستور زبان اوستایی" نگاه کنید.	اوپا، حرف اضافه است، نیز پیشوندی باشد (کنت ۱۷۶) : زیر، تحت.
𐬠𐬀𐬭𐬌 𐬠𐬀𐬭𐬌𐬌 : جز از این مفهوم، کاربردهای گوناگونی دارد.	𐎹𐎼𐎲 : تَرَ از میان، از توی.

اوپَرَئِی : بَر، بالای، روی. نیز پیشوند است.


نی پَدی یْ : از پس، از پشت، از عقب.


پَ ئِی شْی یا : پیش، پیش از.





















و۳۵ ۵۳ یَت (نیز ریشهٔ فعل است)

یاتا : 

تا ، تابه . که حرف اضافه است . نیز حرف ربط است : تاوقتی که ، هنگامی که .

و۳۵ ۵۳ «« یَوَ . در اوستا ، نیز فارسی باستان حروف اضافه گاه چون قید یا حرف ربط نیز مفروض شده و کاربرد دارند.

یاوا : 

حرف ربط است : مادامی که ، تاوقتی که .

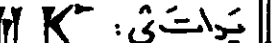
و۳۵ ۵۳ و۵ ۵۳ یَتَ . در اوستا کاربرد گسترده دارد . "دستور زبان اوستایی"

یَثا : 

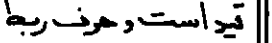
از حروف ربط است ؛ که ، چنانکه ، — آنطور که ، چگونه ، هنگامی که .

و۳۵ ۵۳ ۵۳ ، و۳۵ ۵۳ ۵۳ :

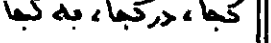
هرچند ، گرچه ، با این که و...

یَرات َیْ : 

قید است و حرف ربط ؛ جایی که ، هرگاه کجا ، در کجا ، به کجا .



یَدی پَتَی یْ : حرف ربط است : اگر .

یَدایا : از حروف ربط است ، نیز کاربرد قید دارد : جایی که . 

یَدیوا : از حروف ربط است : یا ، ویا . 

یَدی یَ : هرگاه ، اگر . از حروف ربط است . 

یَنی ی : جایی که . از حروف ربط است . 

۵۳ ، ۵۳ ـ مَ ـ ما . در اوستا نیز حرف نفی است و به صورت جزء پیوسته در سر

ما : از حروف نفی است

"مَ" : نه . در فارسی نیز باقی است : مَگو ـ

کلمات درمی‌آید.

ماش‌یَ : مباد، نشود.

لد ن. ازحروف نفی است.
درارستا نیز تنیا است : به طورحتم، مسلما.

ره د دو۳ د پَسْ‌چَه : پس، پس از. بعد از.

ره د دو۳ د پَس‌چَه‌اتَ : سپس، پس از آن. درارستا برای حرف اضافهٔ پس ـ کلمهٔ ره د دو لد نیز هست.

ره د۳ د هَچَ : از (نیز ره د۳ د هَچا. به معنوم : بیرون، دورهم آمده است.

مَ پُرس،...



نی‌یْ :
ازحروف نفی است؛ نَه.

پَسا :
حرف اضافه است که با حالت منعول صریح یا اضافه درمی‌آید : بعد از، پس از

پَساوَ :
این کلمه مرکب است. پَسا + اَوَ ـ 
که مفهوم قید را دارد : پس از آن، سپس بعد از آن.

هَچا:
حرف اضافه است، از

ازآنجا.

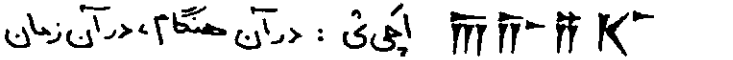
هَچاچیْ ـ دورَدَشْ : 
ازدور

هَوا : با، همراه.

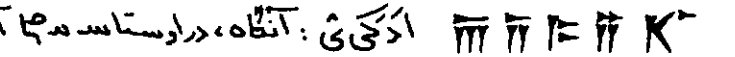
وا : حرف ربط است؛ یا. 

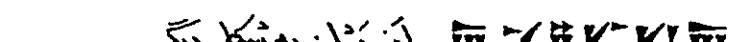
بخش هفتم:
قید

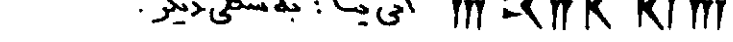
۴۲ــ در فارسی باستان، به موجب کتیبه ها، به دو نوع قید برمی خوریم. ــ نخست قیدهایی که اصولاً معنی و مفهوم قید را دارا می باشند. دوم قیود صفت گونه که از لحاظ مفهوم با صفت تفاوتی ندارند.


اَچی یْ : در آن هنگام، در آن زمان.


اَدَکَی یْ : آنگاه، در اوستا سدمه آئت.

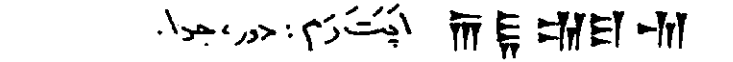

اَنَی یَتا : به شکلی دیگر.

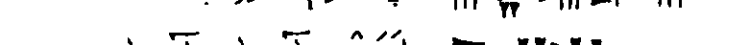

اَچی یْ : بسیار، خیلی، زیاد.


اَپَتَ رَم : دور، جدا.


اَمَتْ : آن جا، از آن جا.


اَوَا : چنان، چنین.

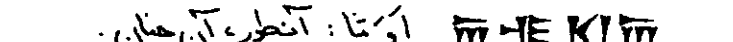

اَوَ تَا : آنطور، آن چنان.


اَوَدَا : آن جا، آن طور، آن گاه، آن هنگام.


اَوَدَ شْ : از آن جا، از آن هنگام.


اَوَ پَرَا : از آن سو، از آن طرف.

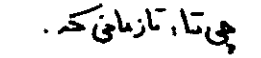

اَنْ تی یْ : نزدیک.


اَزدا : معلوم.

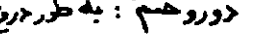

ایدا : این جا.


چی نا : به کلی ، تماماً ، به طور کامل .

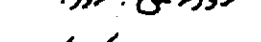

چی تا : تا زمانی که .

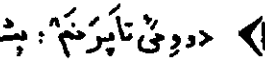

دوروخْتَمْ : به طور دروغ ، از روی دروغ .


دورَدَش : دور .

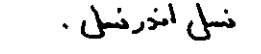

دوویْ تاپَرَنَمْ : پشت در پشت ، ـــ نسل اندر نسل .

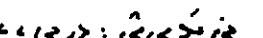

نی پَدی یْ : در پی ، عقب ، دنبال .


نوَرَمْ : اکنون .

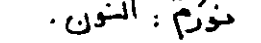

پَشیشْ یا : پیش ، جلو ، (۲،۱)

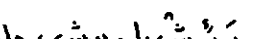
پَتی شَمْ : به اضافه ، به علاوه .


پَتی یْ : باز ، دیگر (نیز حرف اضافه است : بر علیه ، ضد)

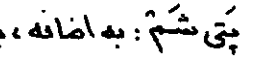

پَروَرَم : گذشته براین ، پیش از ، ـــ در گذشته ، سابقاً .


پَروَری یَتَ : دیرگاه ، دیرزمان .

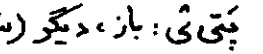

پَسا وَ : پس از آن .


فرُوَتَ : زیر ، به سوی پایین .


فرُهَرَوَمْ : روبهم ، روبهم رفته ، همگی .


وِیشپَ دا : همه جا .


وَسی یْ : زیاد ، بسیار .


هْیاپَرَمْ : پس از آن .

بخش هشتم:
فعل

۴۳ــ دستگاه فعل در فارسی باستان، چون زبانهای کهن دیگر از یک تقسیم ــ اصلی پیروی می‌کند، و در کتاب "دستور زبان اوستایی" به طور مشروح شرح شده ــ است پیروی می‌کند. در این جا تنها به شکل فهرست از انواع و ساختمان فعلی مطالبی در پی است.

۴۴ــ افعال به دو فعل معلوم Voix active و مجهول Voix passive تقسیم می‌شود. معلوم خود به دو گونه صرف می‌شود: معلوم اصلی که در ــــ سانسکریت Parasmaipada (سخن برای دیگر) نامیده شده است.ــ در فارسی می‌توان تا اندازه‌ای آن را با فعل متعدی (گذرا) برابر دانست، یعنی ــ صورتی از فعل که نتیجه عمل از فاعل تجاوز کرده و به دیگران می‌رسد.

شکل دوم "میانه" است که در سانسکریت Atmane pada نامیده ــ و اصطلاح میانه برای این شکل از فعل پذیرفته شده است که می‌توان آن را ــــ "ناگذر" نیز نامید و عمل فعل به خود شخص می‌رسد و در فارسی تا حدودی می‌توان آن را با فعل لازم یا مجهول متایسه کرد.

از لحاظ زمان، افعال در فارسی باستان یا صورت حال را ارائه می‌دهد و یا ــ گذشته را: ماضی و مضارع. به ندرت از زمان آینده نمونه‌هایی ملاحظه می‌شود در اوستا نیز همین ویژگی قابل تشخیص است و نمونه‌های زمان آینده بسیار کم

نقل است.

۴۵ــ پیشوندهای فعلی : در کتاب "دستور زبان اوستایی" به طور مشروح از پیشوندهای فعلی مباحثی است. این پیشوندها در وسعت کاربرد افعال بسیار مؤثر هستند و در فارسی نو نیز پیشوندهای فعلی فراوان است. در فارسی باستان نیز با توجه به اندکی مدارک بازمانده، این پیشوندهای فعلی قابل ملاحظه است. پیشوندها هنگامی که جلو افعال در می‌آیند، در معنی فعل تصرف کرده و معانی گوناگون بدان می‌دهند. در فارسی باستان پیشوندها متصل به فعل در می‌آیند. پیشوندهای فعلی در اوستایی و فارسی باستان مشترک می‌باشند که در جدول زیر به نظر می‌رسد:

اوستایی	فارسی باستان	
𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 . اَئیتی . *	اَتَی .	𐎠𐎼𐎹
𐬀𐬎𐬎 . اَر .	اَرَ .	𐎠𐎼
𐬀𐬉𐬎𐬀𐬎 . اوپَرَتْ .	اوپَرَتْ .	𐎢𐎼𐎡𐎼𐎹
𐬀𐬌𐬎 ، 𐬀𐬌𐬎𐬎 . نیژ ، نیش .	نیچ .	𐎠𐎽𐎼
𐬀𐬌 . نی .	نی .	𐎠𐎽
𐬛𐬀𐬌 . وی .	وی .	𐎢𐎽
𐬉𐬎𐬀 . پَرَ .	پَرَا .	𐎡𐎼𐎹
𐬉𐬎𐬌𐬙𐬀 . پَئیتی .	پَتَی .	𐎡𐎼𐎹
𐬉𐬎𐬌𐬀 . پَئیری .	پَرَی .	𐎡𐎼𐎹
𐬀𐬎 . فَرَ .	فَرَ .	𐎢𐎼
𐬵𐬀𐬉 ، 𐬵𐬎𐬀 . هانْتْ ، هَنْ .	هَمْ .	𐎧𐎼𐎹

۴۶ـ ریشهٔ 𐎠𐎢𐎽 اَیَ ـ به معنی رفتن، گذشتن، رسیدن (کنت ۱۶۹)
در اوستایی د ای ـ ی باشد. در اوستا با پیشوندهای ـد ـ کله ـد، ـد ـرد ـد، ـد
، ـرد ـد، ـ فد، ـرد ـد ـم ـد، ـرد ـد ـر ـد، ـرد ـد ـ اَچ، ـرد ـد، ـرد ـد ـم ـد، ـرد
6 آمده است. با توجه به کاربرد این ریشه با پیشوند 𐎠𐎢𐎽 نیج در ـ
فارسی باستان، در اوستا باید ریشهٔ د با پیشوند ـم د ـرد ـد، ـم د ـرد ـد نیز وجود ـ
داشته باشد که حالیه به ما نرسیده است.

*ـ در فارسی باستان ریشهٔ یاد شده 𐎠𐎢𐎽 اَیَ ـ با پیشوندهای اَیَ : ـ
𐎢𐎽𐎠 و 𐎢𐎽𐎠𐎼𐎹 اُپَرَیَ، و 𐎠𐎢𐎽 نیج، نیژ (نیش)
ملاحظه می شود:

→ * به لاتینی *Ati* ـد ـ کله ـد اَتیوی. به یونانی: *amphi* ـد ـرد ـد اَنْ پی.
به لاتینی *Api* ـد ـم ـد ـر اَنْتَرِ. لاتینی *Inter* ـد ـم ـد اَنو.
یونانی *Ana* ـد ـرد ـد اَپَ. لاتینی *Apa*؛ یونانی *Apo*. ـرد ـد اوپَ.
لاتینی *Upa*؛ یونانی *Upo*.
فد اوس. لاتینی *Ex*؛ آلمانی *Aus* (بیرون، بر).
ـر ـد ـنی. لاتینی *Ni*، *Nir*. ـرد ـد ـم ـد پَیْتی. لاتینی *Pati*؛
یونانی *Poti*. ـرد ـد ـر ـد پَیْری. لاتینی *Pari*. یونانی *Peri*؛
فرانسوی *Péri*. ـرد ـد ـر ـد پَرَ. یونانی *Para*؛ فرانسوی *Para*.
ـر ـد فَرْ. لاتینی *Pra*، *Pro*. ـرد ـد ـ هَمْ. لاتینی *Sum*. یونانی *Amā*
موارد یاد شده، با برابرهای اوستایی نقل شد. در جدول فوق موارد همانند در فارسی باستان
آمده است. جهت آگاهی های بیشتر، به کتاب "دستور زبان اوستایی" تألیف نگارنده نگاه کنید.


اَتَی یائیش : رفت، گذشت، عبورکرد.


سوم شخص مفرد، ماضی، معلوم.

: رفتن، عبورکردن

گذشتن.

*ـ ریشهٔ مذکور، با پیشوند
اوپَرَئی (در ید ـ د) نیز آمده

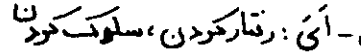
است :
اوپَرَئی ـ اَیَ : رفتارکردن، سلوک کردن

که سوم شخص مفرد و ماضی، فعل معلوم از آن :

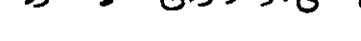
اوپَرَئی یائِمْ / رفتارکردم.

می‌شود.

*ـ ریشهٔ یاد شده با پیشوند فعلی نیج 
نیز کاربرد دارد:


نی جایَم : درآمدم.

اول شخص مفرد، ماضی، معلوم.


نیج ـ اَیَ : آمدن، درآمدن.

۴۷ـ ریشهٔ 
اَرْ ـ در اوستایی ید ـ اَر (کانتا ۴۲، بارتولومه ۱۸۳

ـ کِنت ۱۶۹) به معنیِ : رفتن، حرکت کردن، رسیدن. در اوستا این ریشه

با پیشوندهای د ـ فـ، ر ید ـ د ـ، ا ید آمده است. بی‌گمان با پیشوند ـ

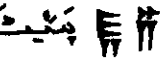
"نی" ا ید نیز وارد بوده که در فارسی باستان از آن نشان داریم :

نی رَسائُی یَ ، سوم شخص،

وجه التزامی، معلوم : فرو خواهد آمد، فرو خواهد رسید.


نی پیشْ تَنْ ای یَ .

مصدر فعل معلوم است که ریشهٔ آن  پَئیثَ می باشد به معنی : بریدن ، نقر کردن ، آرایش کردن ، زینت کردن . در اوستا ۲ بار و ۲ بار .

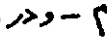
پَئِسَه - به معنی : آرایش ، زینت . چنانکه ملاحظه می شود ، مصدر مذکور نیز با پیشوند "نی" نقل است - که چون در جلو مصدر درآمده ، می تواند نیز - پیشوند فعلی تلقی شود ( پیشْتَ ، اسم مفعول - است : تزئین شده ، آراسته شده) .


نی یَسَ یَ - سوم شخص مفرد ، ماضی. فرود آورد ، نازل کرد ، فرو رسانید . ریشه یَمْ - و در اوستا نیز - ۳ بار و ۶ بار یَمْ : گرفتن ، برگرفتن ، در دست گرفتن (بارتولومه ۱۲۶۲ ، کانگا ۴۲۲ کنت ۲.۵) . کانگا : رام کردن ، مطیع کردن ، حکومت کردن ، که با پیشوند بار ، در بار ، کاربرد دارد . به معنی رفتن ، برخوردن ، یگانه شدن - که با پیشوند بار ، در بار ، نیز نقل است .


نی یَ ثَرارَیَمْ . اول شخص - مفرد ، ماضی : ساختم ، بنا کردم ، آباد کردم . ریشه ثَری . با پیشوند -  .

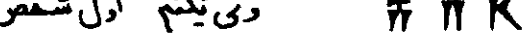

۴۸- نی کَنْ توَ

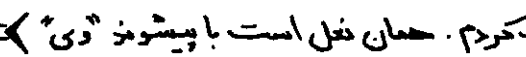
سوم شخص مفرد : ویران کند ، تباه کند ، در خاک کند .

ریشهٔ  کَنْ : کندن . به معنی تباه کردن ،

از بین بردن ، ویران کردن . در اوستا نیز ریشهٔ 𐬯𐬀𐬎 کَنْ به معنی کندن — آمده است ، که با پیشوند 𐬉𐬥 ، به صورت 𐬉𐬥 — 𐬯𐬀𐬎 یَکَنْ : دفن کردن و به خاک سپردن معنی می دهد .


وی یَکَنَم اول شخص مفرد ، ماضی : —


تباه کردم ، خراب کردم . همان فعل است با پیشوند "وی"


وی - کَن : خراب کردن ، تباه کردن . در اوستا نیز 𐬬𐬀𐬌𐬎 - 𐬉𐬥 وی - کَنْ : ویران کردن ، از بین ویران کردن .


وی - یَکَ : سوم شخص مفرد ، ماضی : ویران کرد ، — تباه کرد ، خراب کرد .

در اوستا ریشهٔ مذکور با پیشوندهای 𐬉𐬥 « 𐬉𐬥 ، « 𐬉𐬥 ، بر 𐬉𐬥 نیز — ملاحظه می شود . در فارسی باستان بعضی صیغه های دیگر از ریشهٔ یاد شده با پیشوند "وی" به نظر می رسد .


وی کَناهْ یْ : دوم شخص مفرد ، — وجه التزامی ، فعل معلوم ، به معنی : ویران کنی .

۴۹ — ریشهٔ 𐬯𐬀𐬎 نَشْ به معنی : نابود شدن ، تباه شدن ، نابود - کردن ، تباه کردن ، هلاک شدن . سوم شخص جمع ، وجه التزامی و فعل - معلوم از آن :


وی ناشَ یانتی یْ : تباه کنند ، نابود کنند . و سوم شخص مفرد از وجه تمنایی — فعل معلوم از آن :


وی ناشَ یَ شْیش ، تباه کند ، نابود کند .

ریشهٔ اوستایی 𐬵𐬀𐬰 در کاربرد با فارسی باستان یکسان است ، به معنی هلاک شدن ، تباه کردن ، ویران کردن . این ریشه با پیشوندهای ـ 𐬥𐬁 ، 𐬵𐬀𐬥𐬁 (پنج) ، 𐬥𐬁𐬵𐬀 و 𐬎 به آمده است :

𐬎 ـ 𐬵𐬀𐬰 وی ننش : نابود کردن ، نابود شدن ، تباه کردن .

𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐏁𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐎼𐎢𐎽𐎢𐎽 وی نیاشَیَ . سوم شخص جمع ، ماضی استمراری : نابود می کنید ، تباه می سازید .

* ریشهٔ 𐬌𐬀𐬙 تَرَ : گذشتن ، گذر کردن . حمله کردن ، آسیب رسانیدن (کنت ۱۸۶ ـ بارتولومه ۶۳۹ ، کانگا ۲۲۰) این ریشه در اوستا ـ 𐬥𐬁𐬵 تَرْ ـ نیز به همین معنی است . از این ریشه با پیشوند "وی" ـ نمونه ای هست : 𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐎼𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐏁𐎢𐎽𐎢𐎽

وی یَتَرَ یاما ، اول شخص جمع ، ماضی : گذر کردیم ، عبور کردیم ، گذشتیم.

𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐏁𐎢𐎽𐎢𐎽𐎢𐎼𐎢𐎽𐎢𐎽 وی یَتَرَیَمَ ؛ اول شخص مفرد ، ماضی گذشتم ، عبور کردم . (وی ـ تَرَ 𐬌𐬀𐬙 𐬌𐬀𐬙 : گذشتن ، عبور کردن)

در اوستا نیز 𐬎 ـ 𐬥𐬁𐬵 وی ـ تَرْ : گذشتن ، گذر کردن .

۵۰ ـ ریشهٔ 𐬐𐬀𐬜 گَمْ ـ به معنی آمدن ، رسیدن . در اوستا ـ نیز ریشهٔ 𐬐𐬀 6 ، 𐬐𐬁 6 گَمْ ، جَمْ به همین معنی است .

در فارسی باستان ، ریشهٔ یاد شده با پیشوند 𐎠𐎽 اَوَ ـ کاربرد ـ داشته است به معنی فرو افتادن ، افتادن 𐎠𐎽𐎢𐎼𐎢𐎽𐎢𐎽 اَوَگَمْ . اسم مفعول از این ریشه به موجب کتیبه ها باقی است :



اَوَگَمْ تا ـ افتاده ، فرو افتاده . در اوستا از دو ریشهٔ فع بد ۶ ، ۲ بد ۶ گَمْ ، جَمْ ـ چیچ یک با پیشوند بد «بد اوَ» کاربرد ندارد . اسم مفعول از فع بد ۶ در اوستا ـ به صورت فع بد ۳ بد گَتَ آمده است . در اوستا دو ریشهٔ یاد شده با پیشوندهای دیگر کاربردی گسترده دارد .

در فارسی باستان ریشهٔ "گَمْ" با پیشوندهای دیگر به صیغهٔ اسم یا صفت مفعولی آمده است :

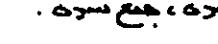


پَرَاگَتَا : پیش رفته .

پَرَاگَمْ : جلو رفتن ، پیش رفتن .



هَمْ گَتَا : گرد آمده ، جمع شده .



هَمْ ـ گَمْ : گرد هم آمدن ، انجمن کردن ، جمع شدن

در اوستا بن بد ۳ ـ فع بد ۶ هَنْ ـ گَمْ : گرد هم آمدن ، انجمن کردن .

۵۱ ـ ریشه  جَنْ ـ به معنی زدن ، کشتن . در اوستا نیز این ـ ریشه ۲ بد ۱ جَنْ ـ به همین معنی است و کاربرد گسترده ای دارد ، چه به ـ تنهایی و چه با پیشوندها . در فارسی باستان ، به چند صیغه از ریشهٔ یاد شده ـ اشاره می شود :



صیغهٔ فاعلی است و مفرد : زننده ، کُشنده . جَتا



سوم شخص مفرد ، زمان حال : می زند ، می کُشد . جَتَی



دوم شخص مفرد ، زمان حال : بُکُش ، بزن . جَدَی

این ریشه با پیشوندهای اَوَ ، فَرَ ، وی ـ در فارسی باستان کاربرد دارد :


زدن، کشتن اوَ- جَن

در اوستایی نیز به صورت اوَ- جَنْ : زدن، کشتن.


فْراجَنَمْ. اول شخص مفرد. ماضی. فعل معلوم = زدم، بریدم.

بریدن، قطع کردن. فَرْ- جَنْ.

در اوستا ریشهٔ یادشده با پیشوند لِ/لد فَرَ نیامده است.

شکستن. وی- جَنْ


تباه کنند، ویران کنند = "وی جَنانتی"

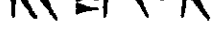
سوم شخص جمع - زوجه التزامی، فعل معلوم.

در اوستا ریشهٔ یادشده با پیشوندهای لد دن د، لد «لد، لد «لد د، دن لد، ۱/د، ن لد دم د نقل است.

۵۲- ریشهٔ نَیْ - در اوستا نی ۱/د به معنی رهبری کردن، راهنمایی کردن، بردن، پیش بردن. با پیشوند فَرْ:


فراهم کردم = "فْرانَیَمْ"

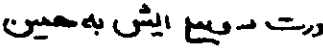
اول شخص مفرد - ماضی استمراری - معلوم.

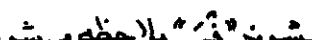

فراهم کردن، آماده کردن. "فْرَ- نَیْ"

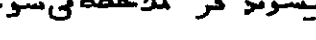
در اوستا ریشهٔ مذکور با پیشوندهای: لد «لد، دن لد، ن لد آمده است

۵۳- با پیشوند فَرَ - افعالی دیگر که نمونه‌های صرفی دارد، نقل می‌شود. ریشهٔ  اَنگیش یْ = راندن، شتافتن،

فرستادن، روانه کردن ـ که در اوستا نیز به صورت ـ وِیچ ایش به همین معانی کاربرد دارد. در فارسی باستان ریشهٔ مذکور با پیشوند "فَرَ" ملاحظه می‌شود، ـ چنانکه در اوستا نیز فعل است.


فرستادن، راندن، دورکردن = فَرَ- اَئیش ی

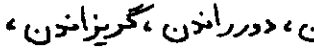
در اوستا  ـ ـ وِیچ فَرَ-ایش: دفع کردن، دوررانده، گریزاندن، ـ (یَشت ۱۴/۳۶):


فرستاد، دورکرد، گسیل کرد = فَرائیش ئی

سوم شخص مفرد، ماضی استمراری، معلوم.

دورکردم، فرستادم، روانه کردم = فَرائیشَیَم.

اول شخص مفرد، ماضی، معلوم.

*  فَراهَجَمْ. اول شخص، ـ ماضی، فعل معلوم: آویختم، آویزان کردم. ریشهٔ  هَجْ = آویختن، آویزان کردن. که با پیشوند  فَرَ آمده است.

* فَراسَ هی. سوم شخص مفرد ماضی. فعل میانه: برپاشد، بناشد. ریشهٔ سا= بنا کردن، ساختن. ـ با پیشوند فَرَ. در اوستا نیز ریشهٔ وِ-سه سا- وارد است به معنی: پایین، ـ دُفاع کردن ـ که تنها از لحاظ تلفظ همانندی هست و به نظر می‌رسد این دو ـ ریشه قرابتی نداشته باشند، با توجه به این که در اوستا به معنی ویران کردن- نیز کاربرد دارد (بارتولومه ۱۵۶۹، کانگا ۵۲۳).

* 
فَراشتایَمْ. اول شخص مفرد، ماضی، فعل معلوم = فرستادن، گسیل کردن.ـ

ریشهٔ 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 شتا = ایستادن. که با پیشوند فَرَ آمده است.

ریشهٔ "شتا" در فارسی باستان با پیشوند "اَوَ" 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 نیز وارد است

اَوَاشتایَم. آماده بودم، عزم کردم، پیمان بستم.

𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼

در اوستا نیز ریشهٔ "شتا" فعل سه به معنی ایستادن، برپا بودن، ایستادن

آمده است (بارتولومه ۱۶۰۰، کانگا ۵۳۵، کنت ۲۱۰) در اوستا نیز سه ، ـ

فعل سه "اَوَ- شتا" به معانی چندی نقل است:

نزدیک ایستادن، آماده بودن، برپا بودن.

𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 ـ فعل سه "فَرَ- شتا" نیز در اوستا: فرستادن ـ که تا به امروز ـ

باقی است و مصدر "فرستادن" از آن است.

در اوستا ریشهٔ یاد شده علاوه بر دو پیشوند بالا، با پیشوندهای: سه ، ـ

در سه ، فد ، سه ، سه ، سه ، سه ، سه 6 نیز کاربرد دارد.

𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 فَرَاجَنَم. زدم، بریدم، قطع کردم. اول شخص

ماضی ـ فعل معلوم (به شماره ۴۹ نگاه کنید)

𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 فَرَامایَتا. سوم شخص، مفرد. ـ

ماضی، فعل میانه: فرمود، دستور داد. در فارسی کنونی به صورت فرمود و مصدر

فرمودن باقی است. ریشه با پیشوند 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 فَرَ-ما =

فرمودن، دستور دادن. در اوستا نیز سه ـ 6 سه فَرَ- ما ـ فرمودن، دستور

دادن، که صفت مفعولی از آن سه 6 سه فرموده، کاربرد دارد.

در فارسی باستان: 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼 𐎹𐎢𐎼 𐎹𐎼

فَرَمَاتَارَم (۲،۱) مذکر به معنی فرمانروا، و فَرَمَانا



به معنی فرمان قابل ملاحظه است.

۵۴- پیشوند فعلی "وی" که در اوستایی نیز کاربرد همانندی دارد، در فارسی باستان مورد استفاده می باشد.

ریشهٔ کَن - در اوستا وَنـ = کندن، که با پیشوند "وی" به معنی ویران کردن می باشد؛ "وی-کَن"  در اوستا نیز — وِنـ - وَنـ به همین معنی است.



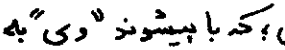
دوم شخص مفرد. وجه التزامی، فعل معلوم.

وی کَناهی به معنی: ویران کنی.

- ریشهٔ "مَرْ" به معنی مردن. در اوستا نیز مَرْ — به همین معنی وارد است و با پیشوندهای مختلف به کار رفته است. در فارسی باستان با پیشوند "وی" کاربرد دارد:

وی مَرَدَتی. سوم شخص مفرد، زمان حال، معلوم: می میراند، هلاک می کند.

۵۵- ریشهٔ "بَرْ" به معنی بُردن. این ریشه با پیشوندهایی چند در فارسی باستان آمده است: پَتی، پَرا، پَری؛ فرْ، در اوستا نیز ریشهٔ بَرْ - به همین معنی، یکی از پربارترین افعال است که با اغلب پیشوندها کاربردهایی دارد.



پَتی - بَرْ: درست کردن. ساختن، —

اصلاح کردن . در اوستایی ریشه ـ ـ ریدا که به معانی دیگری نیز هست :

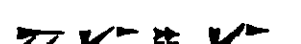


اول شخص مفرد . زمان ماضی

فعل معلوم . پَتی یا بَرَم : درست کردم ، ساختم ، اصلاح کردم .

* با پیشوند "پَتی" صیغه هایی از افعال در فارسی باستان هست که اشاره می شود :

اول شخص مفرد . زمان ماضی ، فعل معلوم : فرمان راندم .

در فارسی باستان ریشه  خشَیْ و در اوستایی ریشه ـ ـ ، ریشه ـ ـ : توانستن ، فرمان راندن ، سلطنت کردن . در سانسکریت : ـــ

kšáyati



اول شخص مفرد ، ماضی ، از فعل میانه : یاری خواستم .

 پَرا ـ بَرْ : دور بردن ، حمل کردن . که در اوستایی ریشه ـ ـ ریدا ثِرَ ـ بَرْ به همین معنی است :



سوم شخص مفرد . ماضی . فعل معلوم :

"پَرابَرَ" دور برد ، حمل کرد ، برداشت .



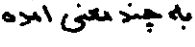
اسم مفعول ، مفرد ، خنثی

"پَرابَرَتَم" از ریشه "بَرْ" در فارسی باستان نیز تَ ـ چنانکه در اوستایی هم ـ ـ تَ ، پسوندی است که شناسه می باشد ـ برای صفت مفعولی یا ـــ اسم مفعول ـ چنانکه پَرابَرَتَ : برده ، برده شده ، دور برده شده . در اوستا ـ صفت مفعولی از فعل ریدا با پیشوند یاد شده ملاحظه نشد .

با پیشوند "پَری" نیز آمده است.


پاداش دادن، نگاه داشتن "پَری-بَرْ"

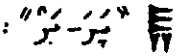
در اوستا رد ـ ل ـ "پَیْ تی-بَر" به چند معنی آمده است، از جمله یکی از آن معانی، پاداش دادن است. یسنا ۵۵/۴.


سوم شخص مفرد. زمان گذشته، معلوم. "پَرابَرْ"

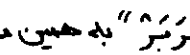
برداشت، بُرد، دور برد.  "پَرَ-بَرْ": بردن، دور بردن، حمل کردن. در اوستا رد ـ ل ـ "پَرَبَرْ" به همین معنی است.


"پَرابَرَتَمْ"

اسم یا صفت مفعولی است از ریشهٔ پیشوندی فوق: برده شده، حمل شده.


"پَری بَرا"

دوم شخص مفرد از وجه امری: نگاه دار.

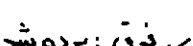

"پَری برای تی"

اول شخص مفرد، زمان حال. فعل معلوم: نگاه می دارم.


"پَری بَراهی تی"

سوم شخص مفرد، وجه التزامی، فعل معلوم: نگاه بداری.

و ریشهٔ "بَر" با پیشوند "فْرَ" نیز آمده است:

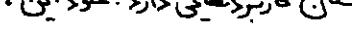

"فْرابَرَ"

سوم شخص مفرد، زمان ماضی. فعل معلوم: بخشید، عطا کرد.

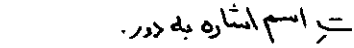
در اوستا  رد ـ ل ـ : بردن، آوردن، فرابردن، پیش بردن.

۵۶ ـ پیشوند فعلی اَوَ ـ در اوستا رد ـ چنانکه ـ

نمونه‌هایی در بندهای ۴۹-۴۸ نقل شد، در فارسی باستان کاربردهایی دارد. خود این، کلمه، نیز اسم اشاره (آن) است؛ یعنی حالتی از حالات اسم اشاره به دور.



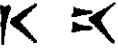
* اَوَاجَنْ: کُشتند، زدند. سوم شخص جمع ماضی، معلوم.



اَوَاجَنی یا: بکُشد، بزند. سوم شخص مفرد. از وجه تمنایی. معلوم.

اَوَاجَنَم: کُشتم، زدم. اول شخص مفرد. زمان گذشته، معلوم.

* اَوَارَسَم: رسیدم. اول شخص مفرد. زمان گذشته. فعل معلوم.

در فارسی باستان ریشهٔ  رَسْ - باید به معنی رسیدن باشد که صیغه‌هایی از آن ملاحظه نشد. در اوستا 𐬫𐬀𐬭𐬎 و 𐬫𐬀𐬭𐬌 "رَسْ" اسم مذکر است به معنی ارابه، گردونه، گردونهٔ جنگی، که از ریشهٔ 𐬫𐬀𐬭 "اَر" درآمده است به معنی رفتن، رسیدن، حرکت کردن. 𐬫𐬀𐬭𐬎 و 𐬫𐬀𐬭𐬌 و 𐬫𐬀𐬭𐬍 یا 𐬫𐬀𐬭𐬎 و 𐬫𐬀𐬭𐬌 و 𐬫𐬀𐬭𐬍 به معنی سپاهی و ارتشی یا جنگی - یا دقیق‌تر گردونهٔ جنگی سوار - آن که بر گردونهٔ جنگی سوار است و یا جنگ (= 𐬫𐬀𐬭𐬎 + 𐬫𐬀𐬭𐬌 + 𐬫𐬀𐬭𐬍 + 𐬫𐬀𐬭 = 𐬫𐬀𐬭) از اسم فوق می‌باشد.

در اوستا 𐬫𐬀𐬭𐬎 به صورت 𐬫𐬀𐬭𐬌 نیز آمده است (وندیداد ۲،۶) - که قابل توجه است. به گمان در فارسی باستان  اَوَ - رَسْ، و در اوستا 𐬫𐬀𐬭𐬎 - 𐬫𐬀𐬭𐬌 به معنی رسیدن کاربردهایی داشته است.

اما هرگاه نظر "کِنت" را مراعات کنیم، حرف "ا" 𐬀 به سان پیشوندی جلو ریشهٔ زمان حال فعل درآمده و آن را به زمان گذشته برمی‌گرداند، چون: 𐬀𐬭𐬎𐬎𐬀𐬨𐬀𐬙 اَرَسَم = رسیدم، که ریشهٔ "رَس" قابل ملاحظه است.

* 𐬀𐬵𐬀𐬥𐬀𐬌 "اَوَئین" = دیدند. سوم شخص جمع. زمان گذشته فعل معلوم. ریشهٔ آن "وَئین" 𐬌𐬀𐬥𐬀𐬵 است به معنی دیدن. در اوستا — ۷ د ۱، ۷ د ۴ (کانگا ۲۸۷، بارتولومه ۱۳۲۳، کِنت ۲.۶) وین، وَئِن، وَئین: دیدن.

* اَوَگَتا: افتاده، فرورفته. 𐬀𐬵𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀 اسم یا صفت مفعولی است. در اوستا ریشهٔ فع د ۶ "گَم" به معنی آمدن و رسیدن است، که با پیشوند د د د "اَوَ" کاربردی ندارد، اما با پیشوندهای د د کنه د، د د، د د، م د د آمده است. در اوستا به صورت صفت مفعولی فع د م د د نقل است: آمده، نزدیک شده، رسیده (فع د م د یسنا ۸/۵). در اوستا — پسوند م د د "تَ" نشانه اسم یا صفت مفعولی است که در فارسی باستان نیز چنین است، چون

اَوَجَتَ: کشته شده، زده شده. 𐬀𐬵𐬀𐬖𐬀𐬙𐬀

اسم یا صفت مفعولی، در حالت دستوری (۱/۱) مذکر. ریشهٔ 𐬖𐬀𐬥 "جَن" به معنی زدن و کشتن است. در اوستا نیز ج د د "جَنْ" به همین معنی است و با پیشوند د د د د - ج د د "اَوَ - جَن" کاربرد دارد و با پیشوندهای — بسیاری آمده است. در اوستا ریشهٔ ج د ۶ به معنی آمدن و رسیدن نیز — هست (= فع د ۶). در اوستا نیز ج د م د د "جَتَ" اسم مفعول است از ریشهٔ ج د د = زده، کشته، کشته شده.

* "اَوَرَدْ" : واگذاردن ، ترک کردن . ۳ شخص-مفرد . وجه امری ، فعل معلوم . در اوستا ریشهٔ  "رَز" با ریشهٔ فارسی باستان —  "رَدْ" به یک معنی است ، و در سانسکریت Rah می باشد : واگذاردن ، — ترک کردن (کنت ۲۰۵ ، کانگا ۴۳۹ ، بارتولومه ۱۵۱۴) .

۵۷- 

نی پَیْشْتَنْ نِیْ . مصدر است به معنی نوشتن ، نقر کردن ، شکل دادن ، تصویر — نمودن ، زینت کردن ، آراستن . از ریشهٔ "پَیْشْ"  : قلم زدن ، زینت کردن حکاکی کردن . این معنی و مفهوم (= نوشتن) بر آن جهت بوده است که مطالب را بر روی سنگ یا لوح با قلم حک و نقر می کردند و می آراستند یا زینت و آرایش می کردند .

پیشوند  "نی" بر سر بسی از افعال در آمده و صرف می شده است . ریشهٔ "پَیْشْ" در فارسی باستان با این پیشوند آمده که صورت مصدری آن "نی پَیْشْتَنْ نِیْ" به معنی "نوشتن" هنوز باقی است .

در اوستا نیز ریشهٔ "پَیْشْ ، پَیْشْ ، پیش  " به همین معنی است : آرایش دادن ، آراستن ، شکل دادن . که اسم خنثی از آن به صورت — "پَیْشَ"  در آمده است به معنی زینت ، زیور ، آرایش . البته این اسم در اوستا به معنی نوعی بیماری پوستی (پیس ، پیسی) نیز هست که در وندیداد ۲،۲۹،۳۷ و یَشت ۵،۹۲ بدان اشاره شده است .

پسوند "نی"  در فارسی باستان و اوستا هم — همان است که تاکنون در فارسی جویبا باقی مانده و جزو فعل شده است که صورت تفکیک ندارد ، چون :

نِشستن : نی - حَم ام - رِ س د ـ یا نی - شَ م ام - و س د ـ .

نِمودَن : نی - ما ام - ۵ س د اندازه کردن، آزمودن .

نِوشتن : نی پیشْ ام - ر س د ف د .

نِهادن : نی - دا ام - و س د .

نِوید : نی - وید ام - ۵ د ـ نوید دادن ، بشارت دادن .

نِواختن : نی - وَج ام - ۵ س ۳ خواندن ، نواختن ، نوازش کردن (باسخن) نوشتن ، یاصورت مصدری آن در فارسی باستان - چنانکه گذشت "نی پَیْشْتَن نی یْ" از ریشهٔ "پَیْش" با پیشوند "نی" می باشد . اسم منعول از آن "نی پیشْتا" — 𐎽𐎢𐎹𐏁𐎹𐎠𐎹𐎢 می شود که درحالت دستوری (۱،۳) ومؤنث است : نوشته شده .

"نی پیشْتام" اسم منعول (۲،۱) مؤنث. 𐎽𐎢𐎹𐏁𐎹𐎠𐎹𐎢𐎼

"نی پیشْتَمْ" اسم منعول (۱،۱) خنثی. 𐎽𐎢𐎹𐏁𐎹𐎠𐎹𐎢

"نی یَ پیشْیَ یْ" سوم شخص مفرد ، 𐎽𐎢𐎹𐎠𐎹𐎢𐎠𐎹𐎢

زمان گذشته ، فعل مجهول : نوشته شد .

"نی یَ پَیْشَمْ" اول شخص مفرد ، 𐎽𐎢𐎹𐎠𐎹𐎢𐎼

زمان گذشته ، فعل معلوم : نوشتم .

* "نی رَسَتَیْ یْ" 𐎽𐎢𐎹𐎠𐎹𐎢

فروخواهد رسید . سوم شخص مفرد ، از وجه التزامی ، فعل معلوم . از ریشهٔ 𐎡𐎹𐎢 (اوستایی 𐬫𐬁𐬭 "ارَ") : رسیدن ، آمدن - که با پیشوند "نی" همراه است.

* "نی یَ مَرَیم" 𐎽𐎢𐎹𐎠𐎹𐎢

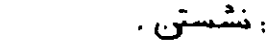
اول شخص مفرد ، زمان گذشته ، فعل معلوم : بنا کردم ، ساختم ، تعمیر کردم . از ریشهٔ

"شری" «درست کردن، اصلاح کردن.

*"نی یَش ی" سوم شخص مفرد، زمان گذشته هرو فرستاد، برگرفت. از ریشهٔ یَمْ: گرفتن، فرستادن، برگرفتن. در اوستا نیز ریشهٔ و۳ بد 6 "یَمْ" به معنی: رفتن، فرستادن، برخوردن می باشد (یَشت ۲۰۵ ؛ ـ کانگا ۴۲۲، بارتولومه ۱۲۶۲) در اوستا با پیشوندهای سد، «رِه بد، لِه بد، بِه رِه بد، بِه رِه ۶ آمده است.

*"نی شادَیَمَ" اول شخص مفرد،
زمان گذشته: نشاندم. از ریشهٔ نشستن (= نی ـ شَدْ) در اوستا نیز بِه بد و، ۱ ـ بِه بد و حَدْ، نی ـ حَدْ: نشستن.

همین صیغه به صورت "نی نِشادَیَمَ"
 نیز آمده است.

*در نقل ریشهٔ  گَمْ (= بِه بد 6) به معنی آمدن، رسیدن ـ اشاره شد که با پیشوند هَم (بِه ۶ ـ بِه بد ۳) کاربرد دارد:
 هَمْ گَمَتا: گرد آمده، جمع شده، انجمن کرده.
 که صفت مفعولی است، از  هَمْ گَمْ
انجمن کردن، گرد آمدن، جمع شدن، به هم یا با هم آمدن و رسیدن.

در اوستا نیز بِه بد ۳ ـ ۲ بد 6 و بِه بد ۳ ـ بِه بد 6 هَنْجَم، هَن ـ گَمْ به همین معنی است: به هم رسیدن، گرد هم آمدن، انجمن کردن، که در فارسی ـ کنونی هَنْجَمَن، اَنْجُمَن باقی مانده از آن اصل کهن است.

۵۸ ـ در بندهای ۴۳ ـ ۴۲ طرح کلی بی در باره چگونگی فعل در فارسی باستان ـ

داده شود. به طور غالب در فارسی باستان افعال دلالت دارند بر زمان حال و گذشته — و به ندرت زمان آینده کاربردی پیدا می‌کند که در آن صورت نیز از وجه التزامی در می‌آید.

هرگاه در صرف افعال اوستایی، اغلب به ندرت فعل یا فعل‌هایی یافت می‌شود که همهٔ صیغه‌های آن موجود باشد، این مورد در فارسی باستان بسیار شدیدتر است، چون مانده‌های فارسی باستان نسبت به اوستایی بسیار کمتر می‌باشد.

۵۹ – فعل اَهْ 𐎠𐎬𐎢 به معنی بودن، هستن، که در اوستا اَهْ ند رو — می‌باشد. صیغه‌هایی از این فعل که در کتیبه‌ها به نظر رسیده به شرح زیر است.

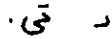
زمان حال – معلوم	𐎠𐎬𐎢𐎹	اَی ی: هستم. ند رو ۶ پ، ند رو ۶ د.
	𐎠𐎬𐎢𐏁𐎹	اَسْتی ی: است. ند فع ۴ پ، ند فع ۴ د[1].
	𐎠𐎬𐎢𐎼	اَمَی: هستیم. ۶ ند رو پ، ۶ ند رو د[2].
	𐎠𐎬𐎢𐎽𐏁𐎹	هَنْتی ی: هستند. رو ۴۳۴ پ (د).
گذشته معلوم	𐎠𐎬𐎢𐎹	اَهَمْ: بودم.
	𐎠𐎬𐎢	اَهْ: بود، بودند.
ابد	𐎠𐎬𐎢𐎽	اَهَنا: بودند.
وجه التزامی	𐎠𐎬𐎢𐎹	اَهْنی ی: باشم.
	𐎠𐎬𐎢	اَهْی: باشی.
	𐎠𐎬𐎢𐏁𐎹	اَهَتی ی: باشد.

۱ – در اوستا دوم شخص مفرد، زمان حال، معلوم: ند رو پ، ند رو د.

۲ – در اوستا دوم شخص جمع، زمان حال، معلوم: فع ۴ ند.

۶۰ــ به طوری که ملاحظه می‌شود، در بسیاری افعال، چند صیغه بیشتر ملاحظه نشده است. به همین جهت همهٔ شناسه‌های فعلی و صیغه‌ها و وجوه و زمان‌ها نیز مشخص و معلوم نیست. در واژه‌نامه‌های فارسی باستان، می‌توان صیغه‌هایی معدود از بعضی افعال را مورد توجه قرار داد.

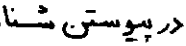
۶۱ــ چنانکه اشاره شد، فعل مضارع یا زمان حال زمان و دستگاهی است که در اوستا و فارسی باستان کاربردهایی دارد. شناسه‌های افعال، در زمان حال فعل معلوم چنین است:

	شناسه	شناسه اوستایی
اول شخص مفرد	 می‌ئی.	۵د ـ می.
دوم شخص مفرد	 هی.	۲۵د ـ هی.
سوم شخص مفرد	تی‌ی.	۴د ـ تی.
اول شخص جمع	 مَرَی.	۵د ۲۵د ـ مَرَی.
دوم شخص جمع	— —	۴د، و۵د ـ تَ، ثَ.
سوم شخص جمع	نْتَی‌ی.	۳۴۴د، د۳۴۴د

۶۲ــ یادداشت: شناسهٔ سوم شخص جمع در فارسی باستان نیز چون اوستا همانند است، اما از هر دو مورد، حرف اول شناسه، یعنی ، "ن" هنگامی که به دنبال فعل در می‌آید، حذف می‌شود، چون:

 بَوَ(ن)تی‌ی: می‌شود، می‌شوند. ــ

چون این شناسه در سوم شخص جمع و سوم شخص مفرد مشترک است. اما چنان که

ملاحظه می‌شود، چون به دنبال ریشه درآید و به زمان حال دلالت کند، حرف "ن" حذف می‌شود. فعل مذکور از ریشهٔ بَوْ: بودن، شدن است. در اوستا ریشه  بو- می‌باشد. اما در پیوستن شناسه بدان، حرف = ن، حذف نشده است: .*

۶۳ــ حالات صرفی فعل مضارع یا زمان حال:

 ائی تی ی: سوم شخص مفرد، می‌رود.

ریشهٔ  ائی. در اوستا ـ ای؛ رفتن، گذشتن، رسیدن.

 آخْشَنَ اوتی ی:

سوم شخص مفرد، خشنود می‌کند. ریشهٔ اوستایی بن فعل "خْشنو" به معنی ــ خشنود بودن، خشنود شدن که اسم خشای آن بن فعل است: خشنودی رضایت است.

 ائبَرتی ی: سوم شخص: انجام داد، به جای آورد.

 ائی ی: سوم شخص: هست.

ریشهٔ "اَه" و اوستایی بن فعل بودن، هستن.

 ائمَی: اول شخص جمع: هستیم.

 ائشتی ی: سوم شخص مفرد: هست.

 کونَ اوتی ی: سوم شخص مفرد، انجام می‌دهد، می‌کند.

* برای آگاهی‌های بیشتر، به "دستور زبان اوستایی" بخش چگونگی ساخت اسم فعل و روش‌های دگانه نگاه کنید.


گئوبَتَ ئَی : سوم شخص مفرد ،

فعل میانه ، می گوید ، می خواند ، صدا می کند .


جَتَ ئَی : سوم شخص مفرد : می زند .

ریشهٔ  جَنْ ـ در اوستا ۲ بند ۴ = زدن ، کشتن .


جَدی یامی ئَ : اول شخص مفرد ،

درخواست می کنم ، خواهش می کنم . ریشهٔ  جَد : درخواست کردن ، خواهش کردن . در اوستا ۲ بند ۹ و جَد (کانگا ۱۸۶ ـ بارتولومه ۴۰۹ بند ۹ و ۴۸۷ ـ کنت ۱۸۴) به همین معنی آمده است .


تاوَتَی ئَ : سوم شخص مفرد ،

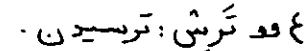
تواناست ، توانایی دارد . ریشهٔ تَو . در اوستا ص ۲۰ ، ص ۴ بند ۲۰ تو ، تَوْ (کانگا ۲۲۵ ، بارتولومه ۶۳۸ ، کنت ۱۸۶) .


تَرَسَ تَی ئَ : سوم شخص مفرد یا جمع :

می ترسد ، می ترسند . در اوستا ریشهٔ ص ۴ بند ۱۶ و تَرِش : ترسیدن .

ثاتی ئَ : سوم شخص مفرد : گوید .

ریشهٔ ثَهْ = گفتن .


ثَهْ یامهی : اول شخص جمع .

فعل مجهول ، خوانده می شوم .

دارَیامَی ئَ : اول شخص مفرد ، دارم .

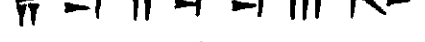
ریشهٔ دَرْ ، دارا بودن ، داشتن ، نگاه داشتن . در اوستا نیز و بند ۱ — (بارتولومه ۶۹۰ ، کانگا ۲۴۷ ، کنت ۱۸۹) .

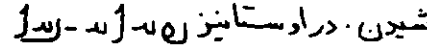
دارَیَ تَی ئَ : سوم شخص مفرد یا جمع ؛

دارد، دارند.

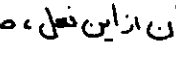
دَمنوَتی ئی: سوم شخص مفرد، روان است.

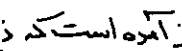
پَری بَرامی ئی: 

اول شخص مفرد، می بخشم، پاداش می دهم. پیشوند "پَرا" و ریشهٔ "بَرْ" ← پَرابَرَ  به معنی دادن، بخشیدن. در اوستا نیز رَبَ ← اَرَ دادن، بخشیدن معنی می دهد. در فارسی باستان از این فعل، صیغه هایی از وجه امری، ماضی استمراری، وجه التزامی و اسم مفعول نیز آمده است که ذیل عناوین خود بدان اشاره شده است.

پَرَسامی ی: اول شخص مفرد، 

معلوم، کیفری دهم، به سزا می رسانم، مجازات می کنم.

بَرَتی ی: سوم شخص جمع، معلوم، می برند. 

از ریشهٔ  بَرَ: بردن. در اوستا بَرَ.

بَوَتی ی: سوم شخص مفرد یا جمع ـ معلوم، 

می شود، می شوند. از ریشهٔ بَوْ: شدن؛ در اوستا بَوَ، بَ ← بُو ـ بَوْ

مَنی یَئی ی: اول شخص مفرد ـ میانه،

می اندیشم. ریشهٔ  مَن: اندیشیدن، فکر کردن. این ریشه به معنی: ـ ماندن، در انتظار بودن نیز هست (بارتولومه ۱۱۲۴، کانگا ۳۹۳، کنت ۲۰۲).

یَزَتئی ی: سوم شخص مفرد ـ فعل میانه، 

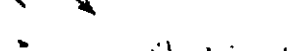
می پرستد، ستایش می کند، پرستش می کند. ریشهٔ  یَزْ: محترم شمردن، پرستیدن. در اوستا ریشهٔ ۳۲ ← یَزَ به همین معنی است. در اوستا سوم ـ

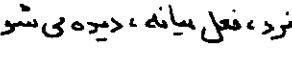
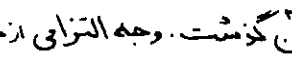
شخص مفرد، زمان حال و ۳ به ۶ به د ۲۵ یَزَئِی تِه : می پرستد. در فارسی باستان چند صیغه از وجه تمنّایی فعل یاد شده آمده است که به جای خود نقل است.

وَئِینامَئِی : اول شخص مفرد، 

فعل معلوم، می بینم. ریشهٔ  وَئِی : دیدن. در اوستا ۶ به و ۲۱ ، ـ ۶ ـ ۱ وَئِنْ ، وین.

وَئِینَ تَئِی : سوم شخص مفرد، فعل میانه، دیده می شود. در مورد فوق اول شخص مفرد از همین فعل و ریشهٔ آن گذشت. وجه التزامی از همین فعل نیز وارد است.

وی مَرْدَتِی : سوم شخص مفرد، 

معلوم : می میرانند، هلاک میکنند. ریشهٔ  مَرْ : مردن، هلاک شدن ؛ که با پیشوند فعلی  همراه است به همین معنی. در اوستا نیز ریشهٔ ۶ به ل ـ مَرْ ـ به معنی مردن می باشد ؛ اما در اوستا این ریشه با پیشوند ۶ د وی ـ نیامده است، که بی گمان باید در متون اوستایی مفقود بوده باشد.

اما باید توضیح شود که بخش دوم ترکیب از 

در فارسی باستان درآمده ـ که این خود صورت گسترش یافته ای از ریشهٔ "مَـرْ" می باشد که گذشت. در اوستا نیز ۶ به ل ع و ـ (کانگا ۳۰۹، بارتولومه ۱۱۵۰، کنت ۲۰۳) یا ۶ ل ع و ـ مُرِدْ : تباه کردن، نابود کردن، میراندن، ویران کردن ؛ صورت توسعه یافته ای از ریشهٔ ۶ به ل مَرْ ـ می باشد. پس پیشوند فعلی "وی" با این صورت اخیر باید باشد، چنانکه کِنْت (ص ۲۰۳) توضیح داده است.

وَرْتِی یَ ئِی یْ : به خداوند پناه می برم. 

اول شخص مفرد، فعل میانه.

وَرْنَ وَتِی یْ : سوم شخص مفرد، 

میانه ، باورم می آید .

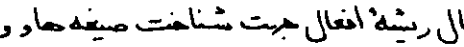

هَتی یْ : سوم شخص جمع ، معلوم ،

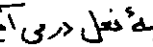
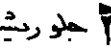
هستند . ریشهٔ اَهْ  : هستن ، بودن .


هَتَخْشَتَ یْ : سوم شخص مفرد ،

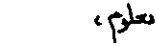
میانه ، یاری می کند .

۶۴ــ فعل گذشته ــ ماضی : در فارسی باستان ، علاوه بر شناسه هایی که به دنبال ریشهٔ افعال جهت شناخت صیغه ها و وجوه در می آید ، برای ساختن زمان گذشته یا ماضی ، حرف ــ اَ جلو ریشهٔ فعل در می آید ، چون :


اَئیش تا : سوم شخص ماضی ، فعل معلوم ،

به معنی ایستاد ، از ریشهٔ   شتا : ایستادن ، اوستایی دوم سد .

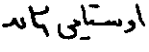

اَجَ : سوم شخص مفرد ، ماضی ، فعل معلوم ، به معنی زد (= اَجَ)

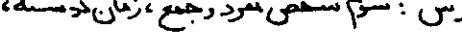
که ریشهٔ آن  جَن (اوستایی ۲ سد ـ جَن) می باشد : زدن ، کشتن .

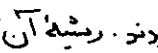

اَتَرْسَ : سوم شخص مفرد و جمع ، زمان گذشته ،

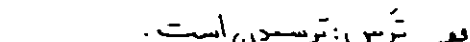
فعل معلوم به معنی ترسید ، ترسیدند . ریشهٔ آن تَرْس (اوستایی ۴ سد ـ تَرِس) ع مد تَرِس : ترسیدن است .


اَشَهْ : سوم شخص مفرد ، ماضی ، فعل معلوم ، به معنی گفت .

ریشهٔ آن  ثَهْ ــ می باشد : گفتن .


اَدا : سوم شخص مفرد ، ماضی ، معلوم ، به معنی آفرید .

ریشهٔ آن  دا (اوستایی ۴ سد ـ دا) : آفریدن .


اَرَسَم : اول شخص مفرد ، ماضی ، معلوم ؛ رسیدم ــ

که ریشهٔ آن 𐎹𐎢𐎽 رَس - به معنی رسیدن است.

به شکلی که در جدول حالات صرفی زمان گذشته شرح است، نظایر بسیاری ملاحظه می شود که نقل شده است.

۶۵ـ شناسه های زمان گذشته: فعل معلوم در فارسی باستان، اندک و به طور کامل شناخته نیست.

شناسه برای اول شخص مفرد، حرف 𐎠𐎼 "م - مَ = اَم" می باشد. در اوستایی نیز برای ماضی - فعل معلوم، شناسهٔ اول شخص حرف 6 "م" است.

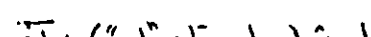
شناسه برای اول شخص جمع، زمان گذشته، فعل معلوم 𐎠𐎼𐎼𐎼 "ما" و در اوستایی 6 مد "مَ" می باشد.

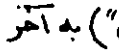
برای دوم شخص مفرد و جمع چون مواردی به نظر نرسیده، نمی توان شناسه های معمول را به یقین دست داد. لیکن در اوستا برای دوم شخص مفرد فعـ "س" و دوم شخص جمع 6مد "تَ" شناسهٔ شناخته شده بوده است، در فعل معلوم.

برای سوم شخص مفرد و جمع شناسه ای به عنوان پسوند افزوده نمی شد و به طوری که در جدول درج است بودن شناسه می آمیزد. به همین جهت سوم شخص مفرد یا جمع را در کتیبه ها، از روی مفهوم ترجمه می کنند. اما در اوستا حرف 6 "ت" شناسه برای - سوم شخص مفرد و 6م، 2 "ان، ن" برای سوم شخص جمع می باشد. حالات صرفی - فعل مذکور، پس از زمان گذشته، فعل میانه نقل شده است.

۶۶ـ زمان ماضی فعل میانه: در فارسی باستان، از لحاظ افزوده شدن حرف اَ " 𐎠 " به آغاز ریشه، با نوع فعل معلوم یک سان است. اما شناسه ها تغییر می کنند

برای اول شخص مفرد، شناسهٔ ای ئی (در اوستا د "ای") به آخر ریشه افزوده می‌شود:

 اَیَذَئِی : پرستش کردم، پرستش می‌کردم.

ریشهٔ  "یَذ" (در اوستا ۳۴ بار "یَزْ") ستایش کردن، پرستیدن.

 پَتی یاوَهَیْئِی : یاری خواستم.

در این جا فعل با پیشوند "پَتی" آمده است.

 اَدَرَشئِی : تصرف کردم.

ریشهٔ  "دَرَ" داشتن، نگاهداشتن، به تصرف درآوردن. در اوستا نیز و در همین معنی است (بارتولومه ۶۹۰، کانگا ۲۴۷، کِنت ۱۸۹). این صیغه در زمان گذشته فعل میانه کاربرد محدودی دارد.

۶۷ـ شناسه برای سوم شخص مفرد و جمع: در زمان ماضی فعل میانه  "تا" می‌باشد. در اوستا برای سوم شخص مفرد ۴۵ بار "تَ" و برای سوم شخص جمع، شناسهٔ ۳۴۵ بار، ۳۴۵ بار "اَنْتَ، نْتَ" کاربرد دارد، چون:

 "اَکونا" کرد. ماضی مطلق *Aoriste*

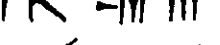
(به دستور زبان اوستایی، تألیف نگارنده نگاه کنید) ریشهٔ  کَرْ: کردن.

 ۲ اَئیشَت تا: ایستاد.

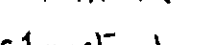
ریشهٔ شتا (در اوستا ۴۰ بار ۴۵ بار شتا) ایستادن.

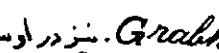
 اَکونَ وَتا: سوم شخص جمع، ماضی استمراری، فعل میانه: کردند. اول شخص از نوع *Aoriste* (ماضی مطلق) در فرق گذشت.

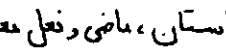

اُگَ اُوْیَتا: سوم شخص مفرد یا جمع، گفت، گفتند. ریشهٔ "گئوب" گفتن (کنت ۱۸۲).


اُگرَبایَتا: سوم شخص مفرد، گرفت. ریشه "گرَبْ": گرفتن. در اوستایی ۶ مد ۶ کله گرِوْ (بارتولومه ۵۲۶، کانگا ۱۶۶، کِنت ۱۸۳) در سانسکریت Grabh. نیز در اوستا "گئوژوْ" — ۶ مد ۶ ل «، ۲ سه ۶ ل ـــ. در فارسی باستان، ماضی و فعل معلوم نیز وارد است که به جای خود نقل است.


اَبَرَتا: سوم شخص جمع: دادند. ریشهٔ "بَرْ" (اوستایی ۶ مد ل: بردن). صیغه‌هایی از این فعل، در حالت — معلوم در کتیبه‌ها آمده است.


اَمَرِیَتا: سوم شخص مفرد، مُرد. ریشهٔ مَرْ = مردن. اوستایی 6 مد ل (بارتولومه ۱۱۴۲، کانگا ۳۶۹، ـ کِنت ۲۰۲).


اَیَتا: سوم شخص جمع، رفتند. ریشه اَیَ = رفتن. چون ریشه خود با حرف شروع شده، در این مورد — پیشوند اضافی ماضی برای پرهیز از تکرار نیامده است. در اوستا "ای" ـ.


اَیَشتا: سوم شخص مفرد، نگه داشت، تصرف کرد. ریشهٔ یَمْ: از آن خود کردن، نگاه داشتن، تصرف کردن.

۶۸ ـ حالات صرفی زمان گذشته، معلوم: چنانکه گذشت شناسه‌های ماضی معلوم شرح شد، در این جا بعضی از حالات صرفی موجود نقل و فهرست می‌شود:

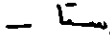
اول شخص مفرد، زمان گذشته، معلوم:


اَکُنَوَم : کردن.

ریشهٔ  کُرْ : کردن (کنت ۱۷۹) در اوستا نیز و به ل،  کَرْ - کِرِ.

بارتولومه ۴۴۴، کانگا ۱۲۶. این صیغه به املاهای دیگر نیز نوشته شده است.


(= کنت ۱۷۹). اَگَرْبایَم:

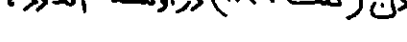
اَگَرْبایَم : گرفتم. ریشهٔ گَرْب = گرفتن (کنت ۱۸۳) در اوستا — به ل  کله، به .

اَجَنَمْ : زدم، کشتم.

ریشهٔ جَنْ = زدن، کشتن. اوستایی به ل جَنْ.

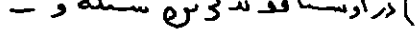

اَتاوَنَمْ : توانستم.

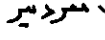
ریشهٔ  تَوْ - توانستن، توانابودن (کنت ۱۸۶) در اوستا م به د، م د تَوْ، تو (بارتولومه ۶۳۸، کانگا ۲۲۵).


اَثَهَمْ : گفتم.

ریشهٔ ثَهْ = گفتن (کنت ۱۸۸) در اوستا فه به ذ س ه سَنْثَهْ و — صُوَری دیگر (کانگا ۵۱۸، بارتولومه ۱۵۷۸). سوم شخص این فعل به صورت مفرد نیز وارد است.


اَدِینَمْ : ستاندم، گرفتم.


اَپَرَسم : به کیفر رساندم، مجازات کردم.

ریشهٔ  فْرَثْ = پرسیدن، بازجویی کردن، به کیفر رساندن — (کنت ۱۸۹). در اوستا  فه فْرَسْ؛ ن به ل فه پَرِسْ؛  پرسیدن (کانگا ۳۲۰، بارتولومه ۹۹۷).


(میانه) اَپَیَ ثْیَ : پائیدم، نگهداری کردم،

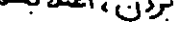
نگهبانی کردم. ریشه پا- پای (به احتمال) پائیدن، نگهداری کردن (کنت ۱۹۴)

در اوستا به صورت پا، پهلوی Patan پاتن، سانسکریت pā.

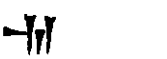

اَبَرَمْ: محترم شمردم، بلند کردم، ترفیع دادم،

مواخت. ریشه بَرْ: بردن، مواختن، بالا بردن، اعتلا بخشیدن (کنت ۲۰۰)

در اوستا به صورت بَرْ.


اَبَوَم: شدم. ریشه بَوْ= شدن،

بودن (کنت ۲۰۰) اوستایی: به صورت بَوْ، بو.


اَرَسَمْ: رسیدم. ریشه رَس-

بابو باشد. اما در فارسی باستان مأخوذ است از ریشه اَرْ: رسیدن، رفتن، —

حرکت کردن (کنت ۱۶۹) در اوستا نیز ریشه به صورت "اَرْ" به همین معنی است (بارتولومه

۱۸۳، کانگا ۴۲).

اَوَاکَنَمْ: گذاشتم، قرار دادم.

ریشه "کَنْ" با پیشوند فعلی همین یک صیغه موجود است. —

اَوَ-کَنْ.


اَوَ-کَن: قرار دادن، نهادن، گذاشتن.

(کنت ۱۷۸). ریشه کَنْ، به معنی کندن نیز آمده است - چنانکه به معنی نهادن و —

قرار دادن نیز هست. در اوستا به صورت "وَ-کَنْ" به معنی کندن و حفر کردن

آمده است. نیز به معنی دوست داشتن، خواستن، آرزو کردن هم هست.


اَوَاجَنَمْ: زدم، کشتم.

ریشه "جَنْ" با پیشوند فعلی اَوَ: اَوَ-جَنْ. در اوستا

نیز بـ«بد-بد-بد» اَوَ-جَنْ.

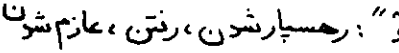

اَوارَسَمْ: رسیدم. ریشهٔ "اَرْ"

و پیشوند فعلی "اَوَ" به چند سطر بالاتر (= اَرَسَم) نگاه کنید. اَوَ - اَرْ.


اَوَ - اَرْ: رسیدن، رفتن.

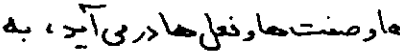

اَوَجَمْ: مطیع کردم، آرام کردم، خاموش کردم.

ریشهٔ "وَجْ": آرام کردن، مطیع کردن، خاموش کردن، فرمانبردار کردن که با پیشوند فعلی "اَوَ" آمده است (کنت ۲.۶).


اَشْیَ یَ وَمْ: عازم شدم، رهسپار شدم، رفتم. ریشهٔ  "شی یَوْ": رهسپار شدن، رفتن، عازم شدن (کنت ۲۱۱) در اوستا سریر شیو، ویج د شو (بارتولومه ۱۷۱۴، کانگا - ۵۵۸ و ۵۶۱).


آهَمْ: بودم. ریشهٔ اَه - بد-بد: بودن، هستن.

اوپایَمْ: رسیدم. حرف  او - در اوستا "بد" در فارسی باستان جلو بسیاری از اسم‌ها و صفت‌ها و فعل‌ها در می‌آید، به معنی خوب. اما در این جا فعل با پیشوند است. ریشهٔ  "اَی" = رفتن، - آمدن، رسیدن - با پیشوند  (کنت ۱۶۹):


اُوپَ - اَیْ: رفتن، آمدن، رسیدن.

در اوستا نیز ریشهٔ د = اَی، با پیشوند "اوپَ" آمده است (بارتولومه ۱۴۷، کانگا ۸۷-۸۶).


اوپَری یایَمْ: رفتار کردم.

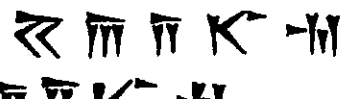
ریشهٔ مذکور در فوق (اَی) با پیشوند فعلی اوپَری:

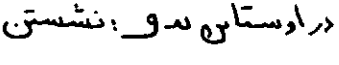
اوپَری ـ اَیْ : رفتار کردن، سلوک کردن (یَشت ۱۹۶).


نی یَ ثْرارَیَمْ : ساختم، بازسازی کردم. همین یک صیغه آمده است. از ریشهٔ "ثْری" به معنی تکیه کردن، پشت گرمی داشتن. این ریشه در اوستایی معلد در شَرَیْ (بارتولومه ۱۶۳۷) ـ و به صورت معلد شری (کانگا ۵۵۳) که صورت ریشهٔ ضعیف و قوی فعل است نقل شده. در اوستا با پیشوندهای دَرِ، دَرِ و لِد آمده است: لِد ـ معلد "نی ـ شری"، ترک کردن، واگذاردن. در فارسی باستان "نی ـ ثْری": به حال نخست درآوردن، بازسازی کردن، تعمیر کردن (یَشت ۱۸۸).


نی یَ پَئِ شَمْ : نوشتم، نقر کردم، حک کردم. از ریشهٔ "پَئِشْ" آرایش کردن، زینت کردن. در ـ اوستا: دَرِ ـ معد پیش، دَرِ ـ دَرِ معد پَئِشْ (بارتولومه ۸۱۷، کانگا ۳۲۸). ـ با پیشوند "نی" در فارسی باستان: نوشتن (یَشت ۱۹۴).


نی یَشتایَمْ : دستور دادم.


نی یَشادَیَمْ / نی شادَیَمْ : نشاندم، دایر کردم، استوار کردم.

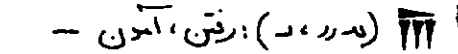
ریشهٔ  هَذْ، در اوستایی دَرِ ـ : نشستن. با پیشوند "نی" به صورت  نی ـ هَذْ : نشاندن، دایر کردن، استوار ـ کردن. ریشهٔ یادشده به صورت  "شَذْ" میزدرمی آید (یَشت ۲۱۲).

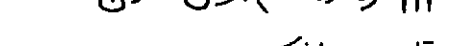
در اوستا لِد ـ دَرِ ـ : نشستن (بارتولومه ۱۷۵۳، کانگا ۵۷۴).

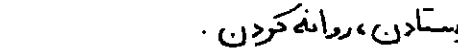

فْرَائِشِ‌یَمْ : فرستادم،


روانه کردم. ریشه "اَئِشِ‌یَ" (بد رد ، ـد) : رفتن، آمدن ـ

که با پیشوند فْرَ آمده است : فرستادن، روانه کردن .


فْرَاجَنَمْ : بردم . ریشه "جَنْ" : زدن،

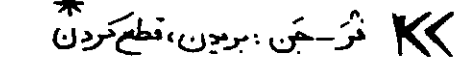

کشتن ـ با پیشوند فْرَ : فْرَ ـ جَن : بردن، قطع کردن *


فْرَانَ‌یَمْ : فراهم کردم، آماده کردم،


تربیه کردم . ریشه نَیْ : هدایت کردن، رهبری کردن، بردن . با پیشوند


"فْرَ" فْرَ ـ نَیْ : تربیه کردن، فراهم کردن، ـ

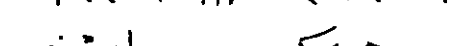
آماده کردن (کِنت ۱۹۳) .

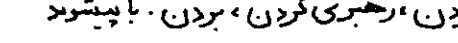
در اوستا ریشه به صورت  نی ـ آمده است، اما با پیشوند در ـ

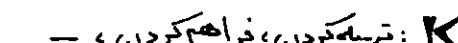
اوستا ملاحظه نشد ـ بلکه این ریشه با پیشوندهای  در ـ

نقل است (بارتولومه ۱۰۴۲، کانگا ۲۹۶) .


فْرَاسْتَایَمْ : فرستادم.


ریشه شَتا : ایستادن، ایستاندن (بد ص بد) با پیشوند فْرَ:


: فرستادن، روانه کردن .


فْرَاهَجَمْ : آویختم، آویزان کردم.

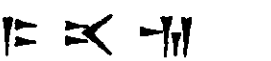

ریشه "هَنْجْ" هَنْجْ . در سانسکریت سَنْجْ

Sanj و در انگلیسی Hang : بستن، محکم کردن، کوبیدن . با پیشوند :

فْرَ ـ هَنْجْ "هَنْجْ" : آویختن، آویزان کردن، ـ

* ـ در بخش پیشوندهای فعلی و نقل افعال، اغلب ریشه‌ها و پیشوندها به دست داده شده است.

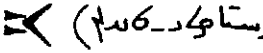
به دارزدن (کنت ۲۱۲).

وی یَکَنَمْ: نابود کردم، ویران کردم. 

ریشهٔ کَنْ (ودا) کندن. با پیشوند:

وی-کَنْ: ویران کردن، نابود کردن (اوستا ویکَ-کندا) 

این ریشه با پیشوند "نی" نیز به همین معنی آمده است.

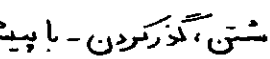
وی یَتَرَیَمْ: گذشتم، عبور کردم، 

گذر کردم. ریشهٔ "تَرْ"  گذشتن، گذر کردن - با پیشوند "وی" نیز به‌همین معنی است و از این فعل اول شخص جمع نیز آمده است. (کنت ۱۸۶) در اوستا مدل.

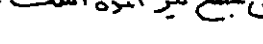
۶۹ــ حالات صرفی ماضی، فعل معلوم، سوم شخص مفرد وجمع:

آئیش: سوم شخص مفرد وجمع، آمد، آمدند. 

ریشهٔ "ای"  آمدن، رسیدن (ــ).

آئیشتا: ایستاد. 

ریشهٔ  شتا: ایستادن.

اَکونا: کرد. ریشهٔ  کَرْ (ودا) 

کردن. که فعل میانه است، و شکل معلوم آن:

اَکونَ اوشْ: کرد.

اَکونَ وَ: سوم شخص مفرد ــ نیز جمع،

کرد، کردند. حالات صرفی ریشهٔ "کَرْ" در فارسی باستان به نسبت ــ فراوان و بعضی صیغه‌ها کاربردی بیشتر دارند. نگاه کنید (کنت ۱۷۹).

اَکونَ وَثِیَتا : سوم شخص مفرد ، ماضی ، فعل مجهول - کرده شد .



اَکونَ وَش : کردند .



اَگَری ی : سوم شخص مفرد ، مجهول ، کرده شد .



اَگَری یَتا : سوم شخص جمع ، مجهول ، کرده شدند .



اَگَرَ بای : سوم شخص مفرد و جمع ، گرفت ، گرفتند .

اَجی وَتَمْ : سوم شخص تثنیه : هردو زندگی می کردند . ریشهٔ  جیوْ : زندگی کردن ، زیستن - در اوستایی به ، ثم به رر ، گیْ - گی (کانگا ۱۷۰ ، بارتولومه ۵۰۲) نیز ۲ به - (کانگا ۱۹۲) .



اَجَ : زد . ریشهٔ زدن ، کشتن - ۲ به ۱ .

اَتی یاثیشْ : رفت ،



ریشهٔ  ای ، رفتن .

اَتَرْسَ : سوم شخص مفرد و جمع ، ترسید ، ترسیدند .

ریشهٔ تَرس : ترسیدن . اوستایی ۴ به ل ع ف ، تَرِش .



اَشَهْ : گفت . ریشهٔ  گفتن .



اَدا : آفرید . ریشهٔ  دا ، آفریدن .


اَداری یَ ، اَدارَیَ : داشت.

ریشهٔ دَرْ : داشتن. ودا.


اَدینا : گرفت ، ستاند.


اَدوروجی یَ : دروغ گفت.


اَدوروجی یَنْ :

دروغ گفتن.

اَدَرْشَنَ اوشْ :

دلیری کرد ، جرأت کرد. ریشهٔ "دَرْش"  : دلیری کردن ، —

جرأت داشتن (کنت ۱۹۰) دراوستا ودا ۴ مرس (کانگا ۲۵۰، بارتولومه ۶۹۹)


اَنَ یَ : رهبری کرد ، رهبری کردند ، بُرد ، بُردند.

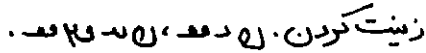
سوم شخص مفرد و جمع. ریشهٔ نَ یَ. دراوستایی ۲ ب (کنت ۱۹۳ ، —

کانگا ۲۹۶، بارتولومه ۱۰۴۲) رهبری کردن ، هدایت کردن ، بُردن. باپیشوند "فْرَ"

در حالات اول شخص مفرد گذشت.


اَپَیثَ : آراستند ، زینت کردند.

ریشهٔ پَثَیث : آراستن ، زینت کردن. ر ۵ دفعه ، ر ۵ ب ۲۵ دفعه.


اَبَرَتْیایَ :

سوم شخص جمع ، محترم شمردند.

اَبَرَ : بردند. ریشهٔ بَرْ. ودا : بردن.


اَبَرَهَ : دادند.


اَبَوَ : شد. ریشهٔ بَوْ.


، ودا : شدن ، بودن.


اَمانَ یَ : مانْ. ریشهٔ  مَنْ: ماندن،
اَمانَ ثْیَ

به‌جا ماندن، چشم به راه بودن، توقف کردن (کِنِت ۲۰۲) اوستایی ۵ مـ۲.


اَموشَ: گریخت، فرار کرد.

ریشهٔ  موشَ ـ مَئوشَ: گریختن، فرار کردن (کنت ۲۰۱)

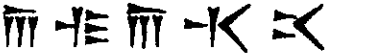
همین یک صیغه از ریشهٔ یاد شده باقی است.


اَواجَ: کُشت. ریشهٔ "جَنْ"

با پیشوند "اَوَ"

اَوَجَنْ: زدن، کشتن. سرود ۳۲ بند ۲.


اَواجَنَ: سوم شخص جمع، کشتند.


اَوَئِن: سوم شخص جمع، دیدند.

ریشه  "وَئِن" به معنی دیدن. ۴ د۲، ۴ بند ۲۷.


اَوَهَرْدْ: ترک کرد، رها کرد.

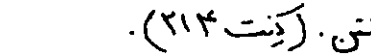
ریشهٔ "هَرْدْ" با پیشوند "اَوَ"


اَوَ ـ هَرْدْ: ترک کردن، رها کردن.

ریشه به معنی فرستادن، گسیل کردن، اعزام داشتن. (کِنِت ۲۱۴).


اَشْیَ یَوَ: سوم شخص مفرد و جمع:

رفت، رفتند. ریشهٔ  شیَوْ، شیُوْ، شو.


اَشْیَ یَ وَم ـ که اول شخص مفرد

از فعل فوق است.


آ: سوم شخص مفرد و جمع: بود، بودند.

نی شتای
نی یشتای
: فرمود، دستور داد.

ریشهٔ شتا: ایستادن، ایستانیدن، گذاشتن. اوستا: sta-

با پیشوند "اَو" نشاندن، قراردادن. با پیشوند نی: دستور دادن، امر کردن که عموماً نوشته و تلفظ می‌شود (کینت ۲۱۰، بارتولومه ۱۶۰۰، کانگا ۵۳۵).

پَتی یا تیش: سوم شخص جمع، از آن من شدند، به تصرف من درآمدند، از پَتی - آی: تصرف کردن، به تصرف درآوردن، از آن خود کردن. اوستا: pati- (کینت ۱۶۹، بارتولومه ۱۴۷، کانگا ۸۶).

پَرابَرَ: برداشت، از پَرابَرَ، برداشتن. در بخش پیشوندهای فعلی، از این ریشه با پیشوندها یاد شد. در این جا برابر با کار کینت (ص ۲-) فعل با پیشوندها نقل می‌شود:

بَرَ: بردن

آ - بَرْ: به جا آوردن، انجام دادن.

پَتی - آ - بَرْ: به حال نخست درآوردن، تعمیر کردن. چون این مورد (= پَتی + آ + بَر + اَم) اول شخص مفرد، ماضی، معلوم: بازگرداندم، تعمیر کردم.

پَرا - بَرْ: برداشتن.

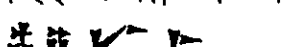
پَری - بَرْ: نگهداری کردن، نگاه داشتن.

فَر - بَرْ: بخشیدن، پیش کش کردن (فرا بردن).

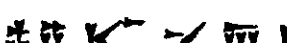

فَرَائِشْ یَ : فرستاد، دورکرد، راند.

ریشهٔ "اَیَ" با پیشوند "فَرَ".


فَرَابَرَ: بخشید، پیش کش کرد. فَرَ-بَرْ.


وی یَکَ : ویران کرد.
وی-کَنْ.

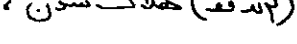
ویران کردن، ازبین بردن، خراب کردن. با پیشوند "نی" نیز آمده است.


وی یَناشَ یَ : سوم شخص مفرد،

زیان می رساند، آسیب وارد می کند. ریشهٔ "نَشْ"
(لاید فعل) هلاکت شدن،

تباه شدن، نابود شدن.


وی نَشْ : آسیب رساندن، زیان واردکردن.

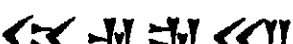

هَمَتَخْشَرْنَ] تا : همکاری کردند،

باهم کوشیدند. سوم شخص مفرد وجمع است از ماضی میانه. دربخش نمونه های صرفی - ماضی میانه، این صیغه نقل نشده است. اول شخص مفرد از این فعل نیز به صورت:


هَمَ تَخْشَ مْی یَ : کوشیدم،

همکاری کردم - آمده است. از ریشهٔ
"تَخْشْ" در آمده است، به

معنی : جدی بودن، کوشا بودن. و با پیشوند "هَمَ"


هَمْ- تَخْشْ : همکاری کردن،

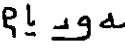
باهم یاری کردن، باهم کوشش کردن (یَسنت ٦-١٨٥).

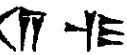
ریشهٔ صم‌سد برای وسع (کانگا ٢١٧) در اوستا به معنی کوشیدن، کوشش کردن، شتاب کردن آمده است و 
: کوشا بودن (یارتولومه ٦٢٨، کانگا ٢٣٦)

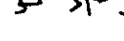
۷۰ـ وجه امری ، فعل معلوم .

برای ساختن وجه امری ، پسوندهایی که در واقع شناسه برای صیغه‌ها به شمار می‌روند به دنبال ریشهٔ افعال افزوده می‌شود . صیغه‌هایی که اغلب از وجه امری ، چه معلوم وچه مجهول به نظر رسیده ، دوم شخص و سوم شخص مفرد و دوم شخص جمع است:

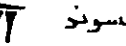
شناسه برای دوم شخص مفرد  "دی ثی" می باشد که به آخر ریشه می پیوندد . در اوستا نیز این شناسه وِد یا ۹د "دی، ذی" است.

شناسه برای سوم شخص مفرد  "تووْ" می باشد که به آخر ریشه می پیوندد ، که در اوستا نیز صد "توْ" است .

شناسه برای دوم شخص جمع ، پسوند  "تا ـ تَ" است که در اوستا نیز صد به "تَ" شناخته می شود .

اما در وجه امری ، فعل مجهول ، شناسه برای دوم شخص مفرد  "اوا" است ، که به ریشهٔ فعل می پیوندد ، که در اوستا نیز در صد به "هْوَ" یا  نیز به شناخته می شود .

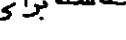
۷۱ ـ حالات صرفی وجه امری ، معلوم و مجهول .

آخْشنودی ثی : 

دوم شخص مفرد ، معلوم ، بشنو .

اَوَرَ : دوم شخص مفرد ، معلوم . 

رها کن ، واگذار ، ترک کن . به صورت منفی در کتیبه‌ها آمده است.

"ما" که در اوستا کاه در فارسی کنونی نیز به صورت "مَ" باقی است از ادات نفی می باشد.  "ما ـ اَوَرَ" ـ

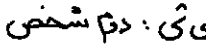
یعنی : ترک مکن ، رها مکن .

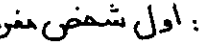
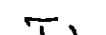
ریشه "رَدْ"  در فارسی باستان به معنی ترک کردن ، رها کردن و واگذاردن است که با پیشوند "اَوَ" به همین معنی نقل است (کنت ۲۰۵) و - این ریشه در اوستا لد "رَزْ" آمده است (بارتولومه ۱۵۰۵) .

 کوشوا : دوم شخص مفرد ، وجه امری ، میانه ، بکن ، بساز . از ریشه "کَرْ" : کردن ، ساختن (وندا) کنت ۱۷۹. کانگا ۱۲۶ ، بارتولومه ۴۴۴ .

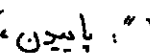
 جَدی : دوم شخص مفرد ، معلوم ، بزن . ریشه "جَنْ"  زدن ، کشتن . با ندا .

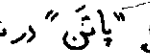
 تَرْسَمْ : اول شخص مفرد ، که به شکل نفی - آمده است . ادات  "مَا - مَ" در جلو آن : نترسم ، مترسم .

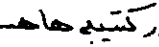
 ثَدَیَ . باید با حرف "نْ" باشد: "ثَنْدَیَ" سوم شخص و معلوم ، به نظر آید ، پدید آرشود . ریشه  ثَنْدْ . در اوستا نیز فعل ثد (کانگا ۵۲۱) و فعل ثرا (بارتولومه ۱۵۵۹). در فارسی باستان با  "مَ - مَا" که ز ادات نفی است ، در جلو آن آمده : ما - ثَدَیَ ، به نظر نیاید . سوم شخص از وجه التزامی این فعل نیز کاربرد دارد که به جای خود نقل است .

 دی دی ثی : دوم شخص مفرد ، معلوم ، - به بین . ریشه  "دی" : دیدن . در اوستا و ت "دی" . برای آگاهی بیشتر ، به "دستور زبان اوستایی" از نگارنده نگاه کنید ، بخش چگونگی صرف ریشه های تکراری . در سانسکریت dhā .

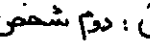
 پاتُوْ : سوم شخص مفرد یا جمع ، معلوم.
بپایند ، نگهداری کنند . از ریشهٔ  "پا" : پاییدن ، نگهداری کردن . در اوستا ریشهٔ "پا" ، در پهلوی "پاتَن" Patan در سانسکریت Pā اسم مفعول و دوم شخص از فعل مذکور نیز در کتیبه ها هست (کنت ۱۹۴ ، — کانگا ۳۲۵ ، بارتولومه ستون ۸۸۵) .

 پادی‌ئی : دوم شخص ، وجه امری از فعل — معلوم . نگاه دار ، بپای .

در ترکیب "خشَثرَپاوَن"  به معنی "ساتراپ" شهریار ، ترکیب چنین است :



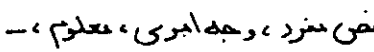
(خشَثرَ + پا + وَن) که جزء نخست در اوستا ریشهٔ خشَثرَ به معنی پادشاهی ، سلطنت ، فرمانروایی . جزء دوم ریشهٔ "پا" پاییدن ، نگهداری کردن و جزء سوم پسوند "وَن" است (کنت ۱۸۱) . اسم مفعول از ریشهٔ — مذکور پاتَ (ر سد ص له) : نگهداری شده ، پاییده شده .

 پَتی‌پَیَ اوُا
(Patipayawā کنت ۱۹۴) : دوم شخص مفرد ، وجه امری فعل میانه از ریشهٔ "پا" و پیشوند "پَتی" به معنی خود را بپای ، از :

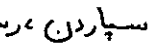
 پَتی - پا : خود را پاییدن . در اوستا ریشهٔ ر سد با پیشوند پَتی = ر سد ص له ساخته است .

 بَرَتوْ : سوم شخص مفرد ، وجه امری فعل معلوم ، ببَرَد . ریشهٔ  بَر - ر سد ل : بردن .

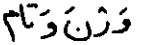
 رادی ئی : دوم شخص مفرد ، وجه امری ، معلوم ، ـ بده ، بسپار . ریشهٔ "را" دادن ، سپاردن ، رساندن (کنت ۲.۵).

 وَرْنَ وَتام : سوم شخص مفرد ، وجه امری ، معلوم ، گمان آید ، باور آید . ریشهٔ وَرْ (ورد) باورداشتن گرویدن ، گزیدن ، انتخاب کردن ، پوشانیدن ، نهفتن (کنت ۲.۶) در اوستا این ریشه به چنین معنی ، و هر ریشه با چند پیشوند آمده و کاربرد گسترده دارد . (کانگا ۲.۶ ، بارتولومه ۶۲ـ۶۰ ۱۳).

 شتَ بَوَ : دوم شخص مفرد ، وجه امری ، معلوم شورش کن ، طغیان کن . در متن در اول واژه حرف منهی (ما ـ مَ) است ، یعنی شورش مکن ، طغیان مکن .

از ریشهٔ  شتَبْ (Stamb کنت ۲۱۰) . شورش کردن ، طغیان کردن . در سانسکریت Sta(m)bh : دزدی کردن ، راهزنی کردن .

۷۲ـ وجه التزامی ، معلوم . در کتیبه‌ها ، از وجه التزامی نمونه‌هایی از شکل معلوم فعل صیغه‌های اول شخص و دوم شخص مفرد ، ـ و نمونه‌هایی از مفعل میانه ، از اول شخص و دوم شخص و سوم شخص مفرد ملاحظه می‌شود .

۷۳ـ برای ساختن دوم شخص مفرد ، وجه التزامی ، فعل معلوم ـ شناسهٔ ـ "آهی"  به ریشهٔ فعل افزوده می‌شود .

در سوم شخص مفرد ، شناسه "آتی" به دنبال ریشهٔ ـ فعل در می‌آید ، که در اوستا این شناسه دها است .

۷۴ــ وجه التزامی، میانه: برای اول شخص مفرد، از وجه التزامی و فعل میانه شناسهٔ "آنی ی" می باشد که به آخر ریشه افزوده می شود و این شناسه در اوستا ر، ره آمده است.

شناسه برای دوم شخص مفرد "آهی ی" است که به پایان ریشه افزوده می شود.

برای سوم شخص مفرد، شناسهٔ  "آتی ی" را در آخر ریشه در می آورند (= د، ص، ره، ز، ره، ص، ره).

۷۵ــ نمونه های حالات صرفی از وجه التزامی ــ معلوم و میانه

 "اَپَ گَئوذَیاهْ ی"

دوم شخص مفرد، معلوم ــ پوشیده بداری، نرمنته بداری. ریشهٔ "گَئوذْ" به معنی: پوشاندن، نرمنتن، پنهان کردن، که با پیشوند "اَپ" آمده است:

 اَپَ ــ گَئوذْ: پوشاندن، نرمنتن (یشت ۱۸۲)

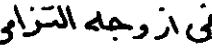
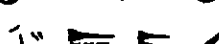
در اوستایی دگ. سانسکریت Gūhati (کانکا ۱۷۰، بارتولومه ۴۸۵)

دوم شخص مفرد از وجه امری فعل یاد شده در کتیبه ها آمده است.

 "اَهَتی ی": سوم شخص مفرد، معلوم ــ باشد، خواهد بود. ریشهٔ  اَه (ره ـ ره): بودن، هستن.

 "اَهَنی ی": اول شخص مفرد، معلوم ــ باشم، خواهم بود.

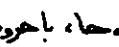
 آهی: دوم شخص مفرد، معلوم ــ باشی، خواهی بود.

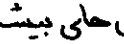
 "کَرَوَانَ ی": اول ــ شخص مفرد، میانه ــ بکنم، خواهم کرد. از ریشهٔ  کَرْ (وند ل): کردن.

دوم شخص مفرد از فعل معلوم ؛ و سوم شخص مفرد ـ میانه نیز آمده است :

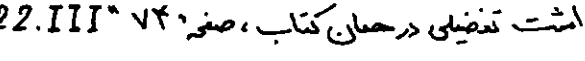
 "کونَ واهی" : دوم شخص مفرد ، معلوم . بکُنی ، خواهی کرد .

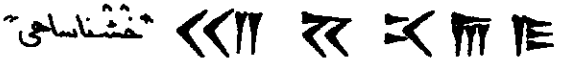
 "کونَ واتَ نْیْ" : سوم ـ شخص مفرد ، میانه ـ کرده شود . این صیغه ها در کتیبه ها ، با حروف نئی "ما ـ مَ" درجلو آمده است ، به معنی : کرده نشود . برای آگاهی های بیشتر نگاه کنید به : کِنت ۱۷۹ و یادداشت تذییلی درهمان کتاب ، صفحه ۷۴ "§ 222.III"

 "خْشْناساهی" : دوم شخص مفرد ، معلوم ؛ خواهی شناخت ، خواهی دانست ، خواهی فهمید . سوم شخص از این وجه نیز آمده است . از ریشهٔ  "خْشْنا" یا "خْشْناش" شناختن ، آگاه بودن ، آشنا بودن ، دانستن . (کِنت ۱۸۲) .

در اوستا نیز ریشهٔ  به معنی شناختن است . در اوستا ریشهٔ  "زَن" و  "ژنا" (کانگا ۱۹۵ ، ۲۰۰) نیز به همین معنی بوده و باهم بی ارتباط نیستند (بارتولومه ۵۵۹ ، کانگا ۱۵۴) .

در سانسکریت Jña و به لاتینی Gnosco ، انگلیسی Know .

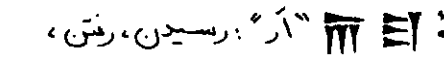
 "خْشْناساتی نْیْ" سوم شخص جمع ، معلوم . بشناسند ، آشنا شوند .

 "گئوباتَ نْیْ" : سوم شخص مفرد میانه ، خواهگفت (کتیبهٔ داریوش ـ بیستان) ریشهٔ "گئوب" گفتن ، خود را خواندن ، خود را نامیدن . در پهلوی Gowet و در فارسی نو گفتن . (کِنت ۱۸۲) از این ریشه صیغه هایی در ماضی و مضارع نیز ـ

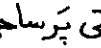
آمده است که فهرست و شرح آن هست.

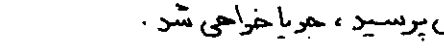
 "دَیاتی" : سوم شخص، مبانه. پدیدار شود، به نظر آید، نمایان شود. ریشهٔ  دَ : پدیدار شدن. در وجه ـ امری، شرحی هست.

 "نی رَساتی" : سوم شخص مفرد، ـ معلوم. پایین خواهد آمد، خواهد رسید. ریشهٔ  "اَر" : رسیدن، رفتن، حرکت کردن. با پیشوند "نی" آمده است :

 نی ـ اَر : پایین آمدن (کنت ۱۶۹) و برای آگاهی بیشتر ، همان مأخذ، ص ۹۱ (§ 289). این ریشه با پیشوندهای "اَوَ ـ پَرَ" نیز ـ کاربردهایی در ماضی دارد.

 "پَتی پَرساهی" : دوم شخص مفرد، معلوم. خواهی خواند، خواهی پرسید، جویا خواهی شد.

ریشهٔ  فَرَشْ. در اوستا  فرَشْ : پرسیدن در سانسکریت *Praś*، در لاتینی *Precor*

با پیشوند "پَتی" آمده است  پَتی ـ فَرَشْ : خواندن، بازپرسی کردن، بازجویی کردن (کنت ۱۹۸).

در اوستا ریشهٔ  فع به معنی افزودن، زیاد کردن و افزایش یافتن نیز هست (کانگا ۳۴۷) اما به معنی پرسیدن به صورت فع، ـ فع "پَرِس، پِرِشْ" آمده است که با پیشوند :

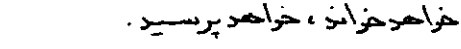
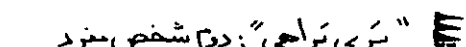
 ـ  فع پَتی ـ پِرِشْ : بازجویی کردن، پرسیدن و بازپرسی کردن است (کانگا ۲۱ ـ ۳۲۰، بارتولومه ۹۹۷).

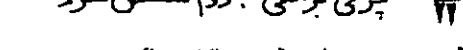

"پَتی پَرْساتی ئَ"

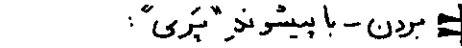
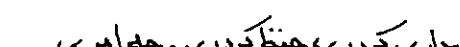
سوم شخص مفرد، معلوم. از فعل مذکور در فوق. خواهد خواند، خواهد پرسید.

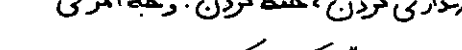
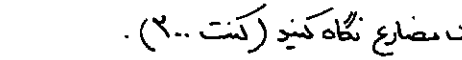

"پَری بَراهی": دوم شخص مفرد معلوم: حفظ کنی، نگاه بداری. ریشهٔ بَرْ بردن - با پیشوند "پَری":

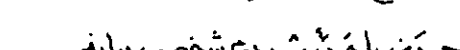

پَری - بَرْ: نگهداری کردن، حفظ کردن. وجه امری و زمان حال از این فعل نیز کاربرد دارد، به حالات مضارع نگاه کنید (کنت ۲۰۰).


مَنی یاهَ ئَ ئَ: دوم شخص، میانه. بیندیشی، فکر بکنی. ریشهٔ "مَنْ" اندیشیدن، فکر کردن. ۵ بند ۲. مضارع - این فعل نیز در کتیبه ها آمده است. صیغهٔ مذکور در کتیبهٔ داریوش در پرسپولیس با املاء  "مَنی یاهَیْ" نیز آمده است. نگاه کنید به (کنت ۲۰۲).


"مَنی یاتَئَ ئَ": سوم شخص مفرد، میانه. فکر بکند، بیندیشد.


"یَدی مَنی یاهَ ئَ" دوم شخص مفرد، میانه. هرگاه بیندیشی، اگر فکر کنی. جزء نخست یَدی ئَ — حرف ربط است.  ریشهٔ مَنْ: اندیشیدن

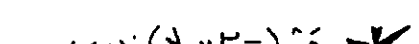

"یَداتَ ئَ ئَ": سوم شخص مفرد، میانه. پرسش خواهد کرد. صیغه ای از مضارع نیز آمده است. از ریشهٔ 
یَدْ: پرسیدن، محترم شمردن. اوستایی ۳ بند ۴ یَزْ.


"وی کَناهی": دوم شخص مفرد، معلوم نابود کنی، ویران کنی. ریشهٔ کَنْ: کندن. ۵ بند ۲ در اوستا. با پیشوند

"وی" به معنی ویران کردن، تباه کردن. ک د. ۹ ند ۲. کنت ۱۷۸.

 "وی جَناتی یَ": سوم شخص جمع، معلوم. ویران کنند، خراب کنند. ریشه جَنْ (= ۲ ند ۲) زدن، کشتن. با پیشوند "وی" ویران کردن، تباه کردن، خراب کردن (کنت ۱۸۵).

 "ویناث یاتی یَ" سوم شخص جمع، معلوم. آسیب رسانند، زیان وارد کنند. ریشه "نَثْ" نابود شدن، تباه شدن. با پیشوند "وی" به معنی آسیب رساندن (کنت ۱۹۳-۱۹۲)

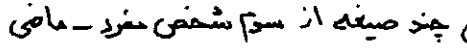
 "وَئیاتی یَ"، سوم شخص مفرد. - معلوم. خواهد دید. ریشه "وَئِن" که در اوستا ک د ۲، ک ند ۲ "وین، وَئِن - وَئیَن": دیدن.

 "وَرْنَواتَ یَ" : سوم شخص مفرد، مبانه. (اورا) باور آید. این صیغه در کتیبهٔ داریوش در بیستون - آمده است. از ریشهٔ "وَرْ" (کنت ۲۰۶) نیز به یادداشت - (§ 222 III) در همان مأخذ نگاه کنید. در اوستا نیز ریشهٔ ک ند ۱: گرویدن باور داشتن (کانگا ۲۶۸، بارتولومه ۱۳۶۰ - ذیل شمارهٔ ۳ ریشه) وجه امری و زمان حال نیز از این فعل در کتیبه ها آمده است.

۷۶ - وجه تمنایی. در کتیبه ها وجه تمنایی کاربردی اندک دارد و چند نمونه جهت آشنایی نقل می شود. در شکل معلوم فعل، سوم شخص مفرد از این وجه آمده که شناسهٔ آن  "یَ" است که به دنبال - ریشه در می آید.

۷۷ـ وجه تمنایی فعل مجهول نیز چند صیغه به نظر می‌رسد که سوم شخص مفرد و جمع را ارائه می‌کند و شناسه برای آن  "تی ی تیش" است که به ریشهٔ فعل افزوده می‌شود.

۷۸ـ فعل مجهول. از این فعل چند صیغه از سوم شخص مفرد ـ ماضی ملاحظه شده است. چنانکه در فعل ماضی شرح شد، برای ساختن زمان گذشته نخست حرف مصوت "آ" که نشانهٔ ماضی است جلو ریشه درآمده و ـ آن‌گاه شناسه‌ها افزوده می‌شوند. در شکل مجهول فعل ماضی ـ برای سوم ـ شخص مفرد، شناسهٔ "تی ی" شناخته شده است.

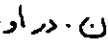
۷۹ـ نمونه‌هایی از سوم شخص مفرد، وجه تمنایی، معلوم و مجهول.
 "آجَمی یا": بیاید، برسد. در ـ متن کتیبهٔ داریوش در پرسپولیس، در آغاز صیغه ادات نفی "ما ـ تـ" آمده است: ما ـ آجَمی یا، نیاید.

در فارسی باستان نیز چون اوستا حرف به تبدیل می‌شود چنانکه در اوستا نیز و تبدیل می‌شوند. صیغهٔ یادشده از ریشهٔ "گَمْ" درآمده است به معنی آمدن، رسیدن. در اوستا نیز ریشهٔ و هردو به معنی آمدن، رسیدن، گامیدن و گرایدن ـ است (کانگا ۱۸۸ و ۱۶۴-۱۶۳؛ بارتولومه ۴۹۳، کِنت ۱۸۳). در اوستا ریشهٔ با پیشوندهای: ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، آمده است (کانگا ۱۸۹-۱۸۸).

اما ریشهٔ فع ید ۵ با پیشوندهای : ید ـ کده ـ ید ، ایل ید ، بر ید ۳ ملاحظه می شود.

در فارسی باستان ریشهٔ  گَمْ با پیشوندهای زیر آمده است :

 آ ـ گَمْ : آمدن ، رسیدن . در اوستا ید ـ فع ید ۵

 اَوَ ـ گَمْ : فرو آمدن ، پایین رفتن ، فرو رفتن .

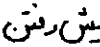
 پَرا ـ گَمْ : فرا رسیدن ، پیش رفتن ، نزدیک شدن .

در اوستا ایل ید ـ فع ید ۵ .

 هَمْ ـ گَمْ : گرد هم آمدن ، انجمن کردن

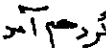
با هم گرد آمدن . در اوستا بر ید ۳ ـ فع ید ۵ . در فارسی باستان :

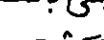
 هَگْمَتَانَ از این ریشه ـ است : همدان ، شهر مردم ، جایی که مردم در آن گرد آمده اند . (کنت ۱۸۳ و ۲۱۲)

 "اَواجَنی یا" : بکشد .

ریشهٔ "جَنْ" با پیشوند "اَوَ" : اَوَ ـ جَنْ زدن ، کشتن . ید ید ـ ۲ ید ۴ .

 کَری یَ تِیشْ : کرده شود ، فعل ـ مجهول . از ریشهٔ کَرْ کردن ، ساختن (کنت ۱۷۹) .

 "فرْثِیَ تِیشْ" به کیفر رسد به مجازات رسد ، مجهول . ریشهٔ "فرْث"  : پرسیدن بازجویی کردن ، به کیفر رساندن ، مجازات کردن . ایل ید ۴ (کنت ۱۵۱) .

 "بی یا" : باشی . ریشهٔ  بَوْ ـ (ید ید ، ایل) : بودن ، شدن . کنت دوم شخص از فعل معلوم دانسته است

(کنت ۲.۰) اما حالت سوم شخص مفرد را نیز مفروم می‌کند: باشد. برای آگاهی به حالات مضارع نگاه کنید. نیز کنت (§ 227 II ، § 223 I ، § 218 II و § 114).

 "یَدَیْ سْا": خواهی پرستید. دوم شخص مفرد، میانه. ریشهٔ یَدْ (و۳ ید-ک): پرستیدن، احترام نهادن، محترم شمردن. (کنت ۲.۴).

 "یَدِی یَ نْیشْ": خواهند پرستید سوم شخص جمع، مجهول. ریشهٔ یَدْ، برای توضیح بیشتر (= کنت ۲.۴).

 "ویناشَ یَ نْیشْ": زیان رساند آسیب وارد کند. از ریشهٔ "نَشْ" زیان رساندن، آسیب وارد کردن. وجه التزامی فعل نیز کاربرد دارد.

۸۰ــ بعضی صیغه‌ها از فعل مجهول:

 "اَگَنی یَ": سوم شخص مفرد، زمان گذشته، مجهول، کنده شد. ریشهٔ کَنْ: کندن (و ید ۱).

 "اَگَری یَتا" سوم شخص جمع، کرده شدند. از ریشهٔ کَرْ کردن (و ید ۱).

 "اَگَری یَ": سوم شخص مفرد، زمان گذشته کرده شد. ریشهٔ کَرْ.

 "اَجَنی یَ": سوم شخص مفرد، زده شد.

از ریشهٔ جَنْ : زدن . در این مورد ؛ قالب گرفتن ، زدنِ (خشت)

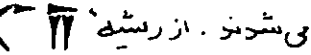
 "اَشَهی یَ" : سوم شخص مفرد ، ماضی . گفته شد . ریشهٔ "ثَهْ"  گفتن .

 "اَبَرَی یَ" : سوم شخص مفرد ، ماضی . آورده شد ، برده شد ، داده شد . ریشهٔ  بَرْ : بُردن ، دادن ، آوردن .

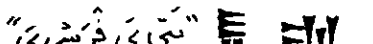
 "اَیَدی یَ" : سوم شخص مفرد یا جمع ، ماضی . پرستش کرده می شد ، پرستش کرده می شوند . از ریشهٔ یَدْ : پرستیدن ، ستودن ، احترام نمادن (ف۳ بند ۷) . کنت ۲.۴ .

 "اَوَنی یَ" : سوم شخص مفرد ، ماضی . گرد آورده شد ، توده شد ، انباشته شد . از ریشهٔ  وَنْ : از پا درآوردن ، چیره شدن ، شکست دادن ، پرکردن ، توده کردن ، انباشتن (کنت ۲.۶) در اوستایی نیز  بند ۴ (کانگا ۴۶۴ ، بارتولومه ۱۳۵.) در اوستا این ریشه به چند معنی و با پیشوندهای فعلی  بند ،  بند ، به آمده است . اما در فارسی باستان از این ریشه کاربردی با پیشوند ملاحظه نشده است (بارتولومه ۱۳۵. کانگا ۴۶۴)

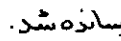
 "ثَهْ یامَهی" : اول — شخص جمع ، زمان حال . فراخوانده می شویم . ریشهٔ  "ثَهْ" : گفتن ، فراگفتن ، فراخواندن ، آگاه کردن (کنت ۱۸۸) در اوستایی فعل ثَنْگْهْ (کانگا ۵۱۸ ، بارتولومه ۱۵۷۸) .

 "نی یَ پی ثی یَ" : سوم — شخص مفرد ، ماضی . نوشته شد . ریشهٔ پَ ثیثْ ، با پیشوند — "نی" : نقر کردن ، حک کردن ، نوشتن . در نقل صیغه های ماضی در این

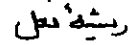
زمینه معنی نقل است.

 "پَتی یَ فْرَشْیَ"

سوم شخص، ماضی. پرسیده شد، خوانده شد، بازپرسیده شد، به کیفر رسانده شد.

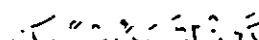
(کنت ماضی مطلق Aorist ۱۹۸ نقل کرده است). از ریشهٔ  "فْرَشْ": پرسیدن، بازجویی کردن؛ و با پیشوند "پَتی": به کیفر رساندن، بازجویی کردن، خواندن.

۸۱ ـ مصدر.

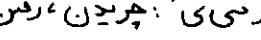
مصادری که در فارسی باستان ملاحظه می‌شود، هرگاه قیاسی باشد، برای آن شناسهٔ "تَنَ ئْ یْ"  شناخته شده که به ریشهٔ فعل افزوده می‌شود. در فارسی باستان مصدرها بسیار کم کاربرد داشته و آن‌چه که هست برخی مطابق نقل "کِنت" نقل می‌شود. به احتمال از روی قراین و در مقایسه با ـ فارسی میانه و فارسی جدید، می‌توان این‌گونه مصدرها را با مصدرهای فعلی مقایسه کرد که به آخر آنها حرف "ی" افزوده می‌شود و "یای لیاقت" نامیده شده است، چون: گرفتنی، خوردنی، بُردنی، خواندنی = شایستهٔ گرفتن، شایستهٔ خوردن و ... در اوستا شناسه‌های مصدری چند است (به دستور زبان اوستایی از نگارنده نگاه کنید) که با شناسهٔ مشابه در فارسی باستان همانندی ندارد.

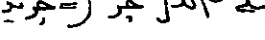
۸۲ ـ نمونه‌هایی از مصدرهای فارسی باستان.

 "کَرْتَنَ ئْ یْ": کردن. ریشهٔ  کَرْ. (کنت ۱۷۹).

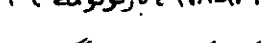
 "کَهشتَنَ نِیَ" : کندن. ریشهٔ  کَن. (کنت ۱۷۸).

 "چَرْتَنَ نِیَ" : چریدن، رفتن، حرکت کردن. ریشهٔ چَرْ. در اوستا نیز ریشهٔ ۳ ید ـ ا چَرْ (= چریدن) به همین معانی است و با پیشوندهایی: ید ـ ۳۵ ید ـ ا ع ، سد ، ۵ ید ـ ا ید ، ا ا ید ، ۶ ب ، ۵ ۳۵ ۶ آمده است (کنت ۱۸۴، کانگا ۱۷۹-۱۷۸، بارتولومه ۴۴۹).

 "تَشتَنَ نِیَ" : گفتن، فراخواندن فراگفتن. ریشهٔ "شَ"  (کنت ۱۸۸).

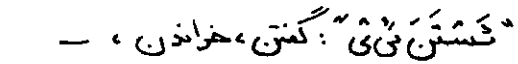
 "نی پَئیشْ تَنَیَ" نوشتن، حک کردن، نقر کردن، زینت کردن. ریشهٔ پَئیشْ (کنت ۱۹۴).

 "بَرْتَ نَیَ" : بردن. ریشهٔ بَرْ  (کنت ۲۰۰).

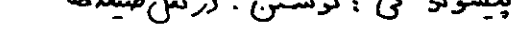
 "چَرْتَنَ نِیَ" : چریدن، رفتن، حرکت کردن، ریشهٔ  چَرْ. در اوستا نیز ریشه به همین صورت و معنی وارد است. ۳ ید ـ ا "چَرْ" و با پیشوندهایی چند کاربرد دارد. (کانگا ۱۷۹ ـ ۱۷۸).

بارتولومه ۳ ید ـ ا و ۹ ید ـ ا "چَرْ ـ گَرْ" ضبط کرده است و در نقل با پیشوندها، با کانگا اختلاف هایی دارد. نیز صورت مصدری را ۳ ید ـ ا ۲ "چَئیرِ" ضبط کرده است که بنونیست Benveniste در "مصدرهای اوستایی" این نظر را اشتباه دانسته که مصدر نیست و مفعول

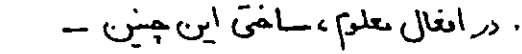
غیرصریح می‌باشد. (بارتولومه ۴۵۰-۴۴۹) یوستی نیز به همین معنی "چریدن، رفتن" نقل کرده است (یوستی ۱۰۹).

 "گَشتَنَ نِیْ" : گفتن، خواندن، — فراخواندن. در اوستایی فعل به دو نوع "سَنگْهَ". ریشه (کنت ۱۸۸).

 "نی پَئیشْتَنَ نِیْ" نوشتن، نقر کردن، حک کردن، زینت کردن. ریشه "پَئیث" زینت کردن، آرایش کردن، بریدن، با پیشوند "نی" : نوشتن. در نقل صیغه‌های ماضی فعل سجئی هست (کنت ۱۹۴).

 "بَرْتَنَ نِیْ" : بُردن. ریشه "بَر" در نقل حالات مضارع سجئی هست (کنت ۲۰۰).

۸۳ — صفت اسم فاعلی. در فارسی باستان صفت فاعلی — بسیار به ندرت قابل ملاحظه است. در افعال معلوم، ساختِ این چنین — کاربرد ندارد و فقط در افعال میانه است که گاه ساختِ صفت فاعلی ملاحظه می‌شود.

شناسه برای ساختن صفت فاعلی در فارسی باستان "مَنَ" می‌باشد که به آخر ریشه در می‌آید، چون "خْشَ یَخْشَنَهْ" فرمانروه، فرمان دهنده  (کنت ۱۸۱) از ریشه "خْشَئِ" : فرمانروایی کردن، حکمرانی کردن، سلطنت کردن.

در اوستا برای ساختن صفات فاعلی، از افعال معلوم و میانه هردو —

استفاده می‌شود، برخلاف فارسی باستان که به موجب اندکی مدارک، تنها معدود و انگشت‌شماری سلخت صفات فاعلی در دست است که شناسه به پایان — افعال میانه درآمده است. در اوستا برای سلختن صفات فاعلی، در پایان افعال — معلوم شناسه‌های 𐬌𐬀𐬙𐬀 و 𐬌𐬀𐬙𐬌 "آنت ـ آت" افزوده می‌شود. اما برای ساختن این‌گونه صفات از افعال میانه، شناسه‌های 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌 "شنَه" ـ 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 "آنَه" افزوده می‌شود که 𐬌𐬀𐬙𐬀𐬌𐬀 در اوستا و 𐎠𐎽𐎲𐎢 در سانسکریت و 𐏁𐎽𐎲𐎢 در فارسی باستان یکسان است. به (دستور زبان اوستایی) از نگارنده نگاه کنید.

۸۴ ـ اسم مفعول یا صفت مفعولی در فارسی باستان نسبت به صفات فاعلی کاربرد بیشتری دارد. برای ساخت این‌گونه صفات، شناسهٔ 𐏁𐎽𐎲𐎢 "تَ" به پایان ریشهٔ فعل در می‌آید. در اوستا نیز همین شناسه 𐬌𐬀 به برای ساختن صفت مفعولی به آخر ریشه در می‌آید چنانکه در سانسکریت نیز شناسه مشابه 𐎠 شناخته شده است که به آخر ریشهٔ فعل در می‌آید.

۸۵ ـ نمونه‌هایی از صفات مفعولی.

𐎠𐎢𐎽𐎲𐎢 آگَرْبیتَ

(= 𐎠𐎢𐎽 + 𐎲𐎢 + 𐎢 ، آ + گَرْبْ + تَ) : ربوده، ـ ربوده شده، گرفته شده. ریشه گَرْبْ : گرفتن با پیشوند "آ" آ ـ گَرْبْ : ربودن، به تصرف درآوردن. از آن خودکردن

ریشه در اوستا به 𐬎𐬀𐬭𐬎 گَرِفْ : گرفتن.

𐎠𐎢𐎽𐎲𐎢 اوَجْتَ

(= 𐬀𐬎𐬱 + 𐬐𐬀 + 𐬀𐬵 ، اَوَ-جَنْ + تَ): کشته ،زده ،- کشته شده . ریشهٔ "جَنْ" زدن ،کشتن . با پیشوند "اَوَ" . در اوستا نیز صفت - مفعولی ۲ بد ص مد "جَتَه" به همین معنی است ، از ریشهٔ ۲ بد ۲ (کنت ۱۸۵-۱۸۴).

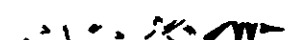
𐬀𐬎𐬱(=𐬀𐬵) 𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬵 𐬀𐬎𐬱 "اوفرَشْتَ - اوفرَشْتَ": خوب تنبیه شده - خوب به سزا رسیده . جزء نخست 𐬀𐬎𐬱 "او" در اوستا مر د "هو" به معنی خوب که به صورت پیوسته و ترکیب در اوستا ، سانسکریت و فارسی باستان جلو کلمه در می آید . جزء دوم از ریشهٔ 𐬀𐬵 𐬀𐬎𐬱 "فرَشْ": پرسیدن ، - بازجویی کردن ، به کیفر رسانیدن .

𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬵 "کَرْتَ": کرده . ریشهٔ 𐬀𐬎𐬱 + 𐬀𐬵 کَرْ= کردن. در اوستا نیز و بد ۱ ص مد کَرْتَ .

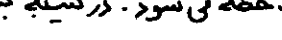
باید یادآوری شود که "تَ" در فارسی باستان و ص مد در اوستا که شناسه است برای صفت یا اسم مفعول ، حالت مذکر را می رساند و در حالت تأنیث - 𐬀𐬎𐬱 و ص مد "تا" می شود ؛ پس 𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬵 "کَرْتا" همان صفت در حالت تأنیث است (کنت ۱۷۹).

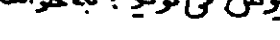
𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬎𐬱 "خشنوتَ": خشنود ، راضی ، خشنود شده . از ریشهٔ 𐬀𐬎𐬱 𐬀𐬎𐬱 "خشنَوْ": راضی بودن ، خشنود شدن (کنت ۱۸۲).

در اوستا مر مس ۲ د خشنُوْ . اما به چند معنی دیگر نیز آمده است. اسم مصدر از آن مر مس ۲ آ د ص مد که مؤنث است به معنی خشنودی . و صفت مفعولی مر مس ۲ آ ص مد خشنوتَ (گاتها ۱۵۵- ۱۵۴ ، بارتولومه ۵۵۷) .

 "گرَبَتا": تحریرشده، نقش‌شده، نوشته‌شده. ریشه باید  "گرَبَ" باشد. همین یک‌صورت اسمی از این ریشه در فارسی باستان ملاحظه می‌شود. در کتیبهٔ بیستون، ستون ۴ سطر ۹۰ آمده است. جایی که داریوش می‌گوید: به خواست اهورامزدا، این نوشتهٔ من [است] که من ساختم. به زبان آریایی بود. هم روی لوحه و هم به روی چرم (چَرْمَنْ ) تحریرشده... (کنت ۱۸۳).

 "گَسْتا": اسم مفعول در حالت تأنیث به معنی منثور، آسیب دیده. نیز حالت دستوری (۳/۱) مفعول به، مفرد و خنثی است: بلا، آسیب، زیان (کنت ۱۸۳)  خود نیز صفت است: زیان، آسیب، بد.

به احتمال ریشه  "گَنْدْ" بوده باشد یا "گَنْثْ"  در اوستا فع بد ۳م د گَنْثِنْ تی: اسم مؤنث ـ است به معنی بوی گند، تعفن. از ریشهٔ فع بد ۲: گندیدن، پوسیدن. که ترکیب وِ دِ فع بد ۳م د (یشت ۲۲/۲۵): بوی گند زیان آور و شیطانی، بسیار بد بو؛ از آن در اوستا وارد است.

 "گَتا" تمام‌شده، تکمیل‌شده، آراسته. ـ برای توضیحات نگاه کنید به (کنت ۱۸۷). ریشهٔ فع بد ۳ سَچْ (کانگا ـ ۵۱۹) به معنی ساختن، درست کردن، انجام دادن، آراستن آمده است، که فع بد ۵ (بارتولومه ۱۵۵۲) نیز آمده است و فع بد ۵م بد، ـ فع بد ۵ م بد اسم مفعول است از آن: آراسته، انجام یافته، ـ در

ترکیب ۳ بند ۱ و ۲ بند ۳ هم به خوَنِئ نی سَنگَه : به طور درخشان آراسته شده ، به شکل درخشان آراسته شده (کانگا ۱۳۷، یشت ۱۰/۱۰۹) .

(-𐎹𐎹) 𐎹𐎹𐎼 𐎹𐎹 𐎹𐎹𐎼 "دیتَ" به زور گرفته شده ، به اجبار ستانده .

کاربرد به صورت دستوری مفعول صریح ، مفرد و مذکر است 𐎹𐎹𐎼 𐎹𐎹 𐎹𐎹𐎼 -𐎹𐎹

دیتَمْ که در کتیبهٔ داریوش ، بیستون . ستون ۱ سطر ۵۰ آمده است .

ریشهٔ 𐎹𐎹𐎼 𐎹𐎹 "دی" : گرفتن به زور ، ستاندن ، به اجبار گرفتن (کنتا) این ریشه در اوستا گ ر بند "زْیا" می باشد : زیان رساندن ، آسیب وارد کردن تباه ساختن ، به زور چیزی از کسی گرفتن . بارتولومه مصدر این فعل را گ ر بند ۱ بند ۲ "زیانائی" نقل کرده است . اما این حالت اسمی است ، یعنی مفعول غیرصریح و مفرد است نه مصدر* (بارتولومه ۱۷۰۰، کانگا ۲۱۳).

* - E. BENVENISTE : Les Infinitifs Avestiques. P, 43

بخش نهم:
همانندی ریشه‌های افعال در فارسی باستان و اوستایی

۸۶ــ بسیاری از افعال و هم‌چنین ریشه‌ها در فارسی باستان با اوستایی و سانسکریت همانند است. چنانکه گذشت، در ضمیرها، حالات اسم، صفت‌ها صرف افعال، ادات، پیشوندها و پسوندها، عدد و معدود، پیشوندهای نفی و... میان فارسی باستان با اوستایی و سانسکریت نزدیکی و یکسانی شگرفی ــ وجود دارد. هرگاه الفبای همانندی نیز در این رابطه وجود داشت، خواندن و فرهم این زبانها یا بسیار گفته شود ترجمه‌ها به آسانی انجام می‌پذیرفت.

در این بخش، ریشه‌های همانند افعال فارسی باستان ــ اوستایی؛ و تا اندازه‌ای سانسکریت نقل می‌شود. جهت آگاهی و سهولت بیشتر برای کسانی که می‌خواهند خود جویا باشند، مآخذ بدست داده می‌شود. اختصارات چنین است.

Ke : کِنت، کتاب "فارسی باستان"

K : کانگا، "فرهنگ اوستایی"

B : بارتولومه، "فرهنگ فارسی باستان"

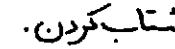
Y : یوستی، "کتاب متدهائی زبان زند (اوستا) فرهنگ لغات..."

با توجه به کتاب "راهنمای ریشهٔ فعل‌های ایرانی" از استاد ارجمند دکتر محمد مقدم. تهران ۱۳۴۲.

شماره‌ها مربوط است به صفحه‌ای که در این کتاب‌ها، ریشه‌ها یا افعال ــ

مورد نظر درج شده است. برای دوری از تفصیل، از اشاره به دو کتاب "رایسباغ"[1] که دربارهٔ "زبان و خط هخامنشی" است و کتاب "هینتس"[2] احتراز شد. جهت آگاهی های بیشتر به دو اثر دیگر نگارنده "دستور زبان اوستایی" و "فرهنگ اوستا" مراجعه کنید.

۸۷ـ فهرست ریشه‌های افعال در فارسی باستان


اَئیش: شتافتن، فرستادن، شتاب کردن.

معنی دیگر (خواستن، آرزو داشتن) نیز آمده است.

در فارسی باستان و اوستا با پیشوند فعلی frā- فَرَ: فرستادن، ارسال کردن، راندن نیز آمده است که در نقل صُوَر صرفی ماضی شرحی هست.

Ke. 164 K. 92 B. 31 Y. 58

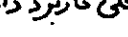
۸۸ـ
اَیْ: رفتن، آمدن، رسیدن.

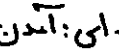
د، بد و ۲ ای، اِا (= اَیْ). در سانسکریت i.

در فارسی باستان و اوستا باچند پیشوند فعلی کاربرد دارد:


آ- اَی / بد - د (بد - بد و ۲) آ- ای: آمدن، رسیدن.

اَتی- اَیْ: همراهی کردن، همراه رفتن.


اوپَ- اَیْ / د و ۲ بد - د اوپ- ای: رفتن، رسیدن، نزدیک شدن


اوپَئیری- اَیْ: رفتار کردن، سلوک کردن.

نیچْ- اَیْ: پیش رفتن.

پَتی- اَیْ / ۲ بد د ۳۵ - د پَتی تی- ای: تصرف کردن، از آن خود کردن، درآمدن، روی کردن، پذیره شدن.

 پَرا- اَیْ : پیش رفتن .

 پَری- اَیْ : فرارفتن ، فرارسیدن ، محترم شمردن .

Ke. ۱۶۹ K. ۸۶-۸۷ B. ۱۴۷ Y. ۵۴

۸۹- اَرْ : رسیدن ، رفتن ، حرکت کردن .

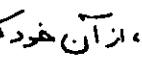
 اَرْ ، اِر .

 اَوَ- اَرْ : رسیدن به ، رفتن به سوی .

 پَرا- اَرْ : تصرف کردن ، از آن خود کردن .

 فی- اَرْ : پایین آمدن .

Ke. ۱۶۹ K. ۴۲ B. ۱۸۳ Y. ۲۹

۹۰-  اَهْ : بودن ، شدن ، هستن .

سنسکریت اَهْ . سانسکریت as . لاتینی est .

همین ریشه به معنی انداختن و پرت کردن نیز در اوستا ، فارسی باستان و -

1- F.H.WEISSBACH: *Die Keilinschriften der Achämeniden. Lepzig, 1911*

2- WALTHER HINTZ: *Neue Wege im Altpersischen. Wiesbaden, 1973.*

بخش چهارم کتاب یاد شده از "هینتس" موسوم به "راهنمای نو در فارسی باستان" ، از - صفحه ۱۶۰-۱۱۹ که واژه نامه است مورد استفاده قرار گرفته .

سانسکریت آمده است (روزنامهٔ شرقی... آلمانی ZDMG 23.239).

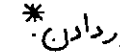
Ke. ۱۴۷ K. V._۷۱ B. ۲۶۶_۲۶۷ Y. ۴۴_۴۵

۹۱ – کَنْ : کندن . مصدر آن نیز کاربرد دارد .

۶ بدلم کن . در سانسکریت Kham .

همین ریشه را "کنت" به معنی انداختن ، ویران کردن ، نهادن نیز آورده – است، به معنی نخست با پیشوندهای "نی – دی" کاربرد دارد . به معنی دوم با پیشوند "اَوَ" به معنی : نهادن ، درجایی قرار دادن.*

Ke. ۱۷۸ K. ۱۲۴ B. ۴۳۷ Y. ۷۷

۹۲ –  کَمْ : دوست داشتن ، میل کردن ، آرزو کردن ، خواستن .

۶ بدل ۶ کَمْ . در سانسکریت نیز Kam .

به صورت اسم کامَ – ۶ بدل ۶ بد و در سانسکریت Kama و پهلوی و فارسی نو "کام" باقی مانده است : میل ، آرزو ، خواست .

Ke. ۱۷۹ K. ۱۲۵ Y. ۷۸

* – مواردی که در دستایی ریشه ها با دو ضبط و املا آمده است ، صورت سست و قوی ریشه هاست. بارتولومه صورت قوی ریشه ها را به دست می دهد ، درحالی که کانگا و یوستی شکل ضعیف ریشه ها را نقل کرده اند و اختلاف جزئی از این جهت است .

– در اوستا ۶ بدلم به معنی دوست داشتن ، آرزو کردن ، خواستن نیز هست .

۹۳ - کَرْ : کردن، ساختن، آفریدن. کنت در فارسی باستان به همین یک معنی آورده است. اما در اوستایی دارای چندین معنی است که هر ریشه ای باچند پیشوند فعلی نیز کاربرد دارد. در فارسی باستان مصدر از این فعل نیز وارد است.

در اوستا ۵ه-ل . درسانسکریت *Kar*

Ke. ۱۷۹ *B.* ۴۴۴ *K.* ۱۲۶ *Y.* ۷۸

۹۴ - خْشی : فرمانروایی کردن، پادشاهی یا سلطنت کردن.

در اوستا نیز مرکب مرسع ید ، برد مرسع ید در خْشی، خْشَیْ. سانسکریت : و *Kshāyati* ، درفارسی باستان این ریشه با دو پیشوند "اوپَری — پَتی" آمده است:

 اوپَری-خْشی : مطابق قانون — فرمانروایی کردن.

 پَتی-خْشی : فرمانروایی کردن.

همین ریشه در اوستا به معنی : سکنا کردن ، مسکن گزیدن ، ماندن نیز هست

Ke. ۱۸۱ *K.* ۱۵۲-۱۵۳ *B.* ۵۵۱ *Y.* ۹۵-۹۶

۹۵ - خْشْنا: شناختن، آشنا بودن، آگاهی- داشتن. (= نگاه کنید به  ، شماره ۱۱۸).

در اوستا نیز برد مرسع ید خْشْنا: شناختن. درسانسکریت *jñā*

Ke. ۱۸۲ B. ۵۵۹ K. ۱۵۴ Y. ۹۶

۹۶-  خشنو: راضی کردن، خشنود شدن

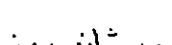
خشنود بودن.

در اوستا من مرسم ۱۰۰، من مرسم ۱۰ سد ۱۰۰.

در فارسی باستان با پیشوند "آ" نیز آمده است: راضی کردن، خشنود کردن. صیغه هایی از زمان حال و وجه امری از این فعل هست.

ریشه در اوستا به معنی هایی دیگر نقل است، اما با پیشوند فعلی موردی — ملاحظه نشد.

Ke. ۱۸۲ K. ۱۵۴ B. ۵۵۷ Y. ۹۶

۹۷-  گئوذ: پنهان کردن، پوشاندن، مرتبط، نگهداشتن

اوستا مع دک، مع سد ک گوز، گئوز. سانسکریت Gūhati

در فارسی باستان با پیشوند "اَپ"  نیز کاربرد دارد به معنی پنهان — کردن.

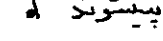
در اوستا با پیشوند  - مع دک: پیدا کردن، کشف کردن و سد نیز به معنی نگهداشتن، پنهان کردن (یوستی ۱۰۵) آمده است.

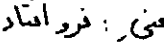
Ke. ۱۸۲ K. ۱۷۰ B. ۴۸۵ Y. ۱۰۵

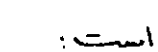
۹۸-  گئوث: گفتن، خواندن، خود را خواندن

Ke. ۱۸۲ B. ۴۸۲ صدا زدن.

۹۹- گَمْ : آمدن، رسیدن. با پیشوند "آ" نیز به همین معنی آمده است. نیز با پیشوند "اَوَ" کاربرد دارد به معنیِ : فرو افتادن، پایین- افتادن، فرو رفتن. با پیشوند "پَرا" و "هَمْ" نیز آمده است:

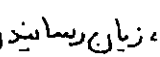
 آ- گَمْ : آمدن، رسیدن. در اوستا نیز سد- گَمْ سد- یی سد 6.

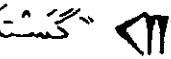
 اَوَ- گَمْ : افتادن، فرو افتادن.

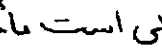
 پَرا- گَمْ : پیش رفتن.

 هَمْ- گَمْ : گردهم آمدن، باهم آمدن، انجمن کردن. در اوستا نیز ره سد ۳- یی سد 6 هَنْ- گَمْ : هَنجُمَن کردن، انجمن کردن، گردهم آمدن. در اوستا نیز یی سد 6. در سانسکریت Gam

Ke. ۱۸۳ K. ۱۶۳_۱۶۴ B. ۴۶۳ Y. ۱.۱

۱۰۰-  گَنْ : نگاه کنید به  جَنْ = ۲ سد ۲.

 گَنْ : ناسازگار بودن، زیان رسانیدن، بدبو و متعفن بودن. به احتمال صفت  "گَشتَه" به معنیِ ناسازگار، منفور، زیان، آسیب که صفت مفعولی است مأخوذ از این- ریشه می باشد.

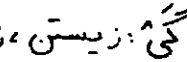
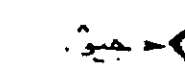
در اوستا ریشه یی سد ۲ گَنْ : گندیدن (کانگا ۱۶۳). در اوستا- یی سد ۳ ص د (کانگا ۱۵۸، یوستی ۹۸) اسم مؤنث است به معنیِ- بوی بد، بوی گند (بارتولومه ۴۹۳) از این ریشه است که در ترکیب  یی سد ۳ ص د دوژگئین تی (کانگا ۲۶۶، بارتولومه ۷۵۷، کنت

۱۸۳) بدبو ، بسیار بدبو ، بوی شیطانی نیز ملاحظه می‌شود . در سانسکریت :

Gandha

Ke. ۱۸۳ *K.* ۱۵۸ ، ۱۶۳ *B.* ۴۹۳ ، ۷۵۷ *Y.* ۹۸

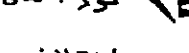
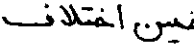
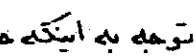
۱۰۱ – گَیْ : زیستن ، زندگی کردن . در اوستا "گَیْ" می‌شود ، نگاه کنید به جیوْ .

۱۰۲ –  گودْ . نگاه کنید به  شماره ۹۲ . در اوستا نیز همین اختلاف در تلفظ ریشه ضعیف و قوی وجود دارد ، مثلاً دگ ، مثلاً زگ – با توجه به اینکه حرف "د" به "ز" تبدیل شده است .

۱۰۳ – گرِبْ : گرفتن .

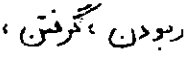
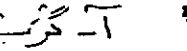
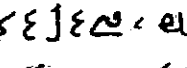
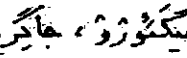
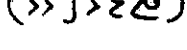
با پیشوند "آ" : ربودن ، گرفتن ، به تصرف درآوردن .

 آ – گرِبْ .

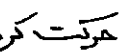
در اوستا مثلاً  ، مثلاً  ،  مثلاً ، مثلاً :

گَرِوْ ، گِرِوْ ، جِنگَئوْرِوْ ، جاگِرِب .

مثلاً – مثلاً  : گیرآوردن ، گرفتار کردن ، ربودن .

در اوستا با پیشوندهای : مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  ، مثلاً  نیز آمده است .

Ke. ۱۸۳ *B.* ۵۲۶ *K.* ۱۶۶–۱۶۷ *Y.* ۱۰۲–۱۰۳

۱۰۴-  جَرْ: چریدن، رفتن، حرکت کردن.

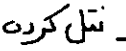
در اوستا  ، جَرْ ، و  گَرْ. در فارسی باستان با پیشوند نیامده است، اما در اوستا با پیشوندهای:  ،  ، ،  ،  کاربرد دارد.

Ke. ۱۸۴ B. ۴۴۹ K. ۱۷۸-۱۷۹ Y. ۱۰۹

۱۰۵-  جَجْ: دعا کردن، خواهش کردن، التماس کردن، جُستن خواستن.

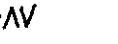
در اوستا . بارتولومه نقل کرده است.

Ke. ۱۸۴ B. ۴۸۷ K. ۱۸۶-۱۸۷ Y. ۱۱۳

۱۰۶-  جَنْ: زدن، کُشتن.

در اوستا جَنْ. بارتولومه "گَنْ" ضبط کرده است.

در فارسی باستان با پیشوندهایی آمده است:

 اَوَ-جَنْ: زدن، کُشتن:

 پَتی-جَنْ: دفع کردن، شکست دادن، جنگ کردن بر ضد. در اوستا

 فَرَ-جَنْ: بریدن، شکستن، خرد کردن، ویران کردن.

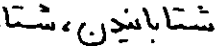
در سانسکریت Han. در پهلوی زَنْ Zatan ۱۱۴ . در اوستا با پیشوندهای بیشتری کاربرد دارد.

 وی-جَنْ : ویران کردن، خراب کردن.

Ke. ۱۸۴_۱۸۵ B. ۴۹. K. ۱۸۷ Y. ۱۱۳

۱۰۷_  جَوْ : شتابیدن، شتابانیدن، شتافتن، — برانگیختن، پیش بردن یا راندن. با پیشوند :

 ابی-جَوْ : افزودن، افزایش دادن، پیش بردن.

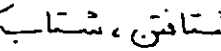
بارتولومه زیر حرف فی آورده است : شتافتن، شتاب کردن. نیز به معنی به دست آوردن. در سانسکریت  jiv .

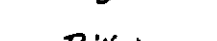
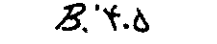
Ke. ۱۸۵ B. ۴۰۵ K. ۱۹۳ Y. ۱۱۷

۱۰۸_ جیوْ (= گیْ) : زیستن، — زنده بودن، زندگی کردن.

در اوستایی ددر، فی ـ، ـ ـ ـ، ـ ـ ـ ـ، ـ ـ ـ ـ ـ : گیْ، گی، جو، جیو، جوَ.

Ke. ۱۸۵ B. ۵۰۲ K. ۱۹۳، ۱۷. Y. ۱۱۷

۱۰۹_  جُ (= ).

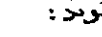
۱۱۰_  تَخْشْ : توانا بودن، کوشا بودن، — شتاب کردن، کوشیدن. نگاه کنید به  تَشْ . با پیشوند :

 هَم- تَخشْ: همکاری کردن، باهم کوشیدن

در اوستا م به ر ع مر تَخشْ: شتاب کردن، کوشیدن.

و ک ه به ر ع مر تُوخشْ: شتاب کردن، کوشیدن. کانگا به (م به ۳ + مر) نظر داده است. ریشه م به ۳ تَچ: به معنی روان بودن، جاری بودن، حرکت کردن است، به همین جهت بارتولومه نیز به معنی روان کردن و تازاندن آورده است. در اوستا دو املای مذکور آمده است. در سانسکریت Tash

Ke. ۱۸۵-۱۸۶ B. ۶۲۸، ۶۲۷، ۷۹۳ K. ۲۱۷، ۲۳۶ Y. ۱۳۰، ۱۴۱

۱۱۱-  تَرْ: گذشتن، عبور کردن. با پیشوند:

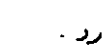
 وی-تَرْ: گذشتن، عبور کردن.

در اوستا م به ل تَرْ: دفع کردن، رد کردن، برگرداندن. ع ک ه- م به ل وی-تَرْ: گذر کردن، عبور کردن.

Ke. ۱۸۶ B. ۶۳۹ K. ۲۲۰ Y. ۱۳۲

۱۱۲- تَوْ: توانستن، توانا بودن.

در اوستا م ر ع مر تَوْ، تَوْ. در سانسکریت Tu

در اوستا با پیشوندهای: به ر ک ه ر،  به کاربرد دارد.

Ke. ۱۸۶ B. ۶۳۸ K. ۲۲۵ Y. ۱۳۵

۱۱۳- تَشْ (نگاه کنید به تَخشْ، شمارهٔ ۱۰۵)

در اوستا ریشهٔ م به مر به معنی بریدن، ساختن و تراشیدن آمده است.

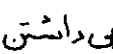
Ke. ۱۸۶، ۱۸۷ B. ۶۴۴ K. ۱۸۶ Y. ۱۳۳

۱۱۴ـ 𐬵𐬀𐬎 (𐬵𐬀𐬎) 𐬵𐬀𐬎𐬌 ثَدْ ، ثَنْتَدْ : به نظر آمدن، پدیدار شدن در اوستا فعل ثدو سَدْ . کانگا در شمارهٔ دو ، به همین معنی آورده است. نیز به معنی : رسیدن ، آمدن . در معنی اول به : ویران کردن ، زیان وارد کردن ، حمله کردن ، ترک کردن ، رها کردن ، درگذشتن و مردن آورده است .

یوستی زیر معنی شمارهٔ یک : آمدن ، رسیدن ؛ و شمارهٔ دو : نشان گذاشتن ، زینت کردن نقل کرده است . بارتولومه به معنی : به نظر آمدن ، آشکار شدن ، پدیدار شدن ، در معنی دوم : به دست آوردن ، به بار آوردن نقل کرده است که چند مصدر نیز به دست داده است (مصدرهای اوستایی ، از بنونیست را نگاه کنید) . Ke. ۱۸۷ B. ۱۵۵۹ـ۱۵۶۰ K. ۵۲۱ Y. ۲۹۱ـ۲۹۲

۱۱۵ـ 𐬵𐬀𐬎 𐬵𐬀𐬎 ثَهْ : گفتن ، فراگفتن ، خواندن ، آگاه کردن . در اوستا فعل ثدرو ، فعل ثم فعل ، فعل فعل ثم ؛ سَنْثَه ، سَسْثَه ، سَسْتَه . در لاتینی Censte . در اوستا با پیشوندهای : فعل ثدکله ، فعل ثدثم ، نیز آمده است . "وارمستتر" به صورت اسم به معنی : دستور ، امر خدا ، فریضهٔ دینی نیز گرفته است : فعل ثدرو فعل ثم (گلدنر فعل ثدرو فعل ثم) در یشت ۱۳۲/۱۳ . در فارسی باستان مصدر ریشهٔ یاد شده 𐎲𐎠𐎢𐎶𐎴𐎠 شَسْتَه نَئِی ـ می باشد . بارتولومه به اشتباه ولی فعل ثم را ـ مصدر داده است. Ke. ۱۸۸ B. ۱۵۷۸ K. ۵۱۸ Y. ۲۹۰

۱۱۶ــ θrīy : تکیه کردن ، پشت گرمی داشتن . با پیشوند :

 ni-θrīy : تعمیر کردن ، به حالت نخست در آوردن

در اوستا ریشه‌ٔ فعل θrīy ، فعل بدون θrīy . به تقریب سریع ماندن و پژوهندگان معنی یکسانی نداده اند : تکیه کردن ، درخواست کردن ، پشت گرمی‌داشتن ، آواره بودن ، سرگردان بودن . با پیشوندهایی در اوستا آمده است.

بارتولومه برای ریشه ، پیشوندهای بیشتری داده است : ni-θrīy ، fra-θrīy ، fra-θrīy-am ، θrīy .

در اوستا و فارسی باستان چنانکه ملاحظه می‌شود ، با پیشوند "ni" کاربرد دارد ، اما در معنی یکسان نیست. در اوستا θrīy ــ فعل θrīy یا فعل θrīy : روان شدن جاری شدن ، انتشار یافتن ، بالا آمدن ، برآمدن ، بردن و همراه بردن آمده است .

Ke. 188 B. 1637-38 K. 553 Y. 3.7

۱۱۷ــ dā . دادن ، بخشیدن .

در اوستا vīs . کاربرد این ریشه در اوستا بسیار گسترده است و از جمله افعالی است که به تنهایی و با پیشوندها یکی از گسترده ترین افعال است.

همچنین ریشه دارای اشکال چندی است : vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs .

به صورت ترکیب نیز کاربردهای گسترده ای داشته و با پیشوندهای: vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs ، vīs-vīs کاربرد دارد . اما در فارسی باستان از این ریشه چند صیغه ــ

بیشتر در دست نیست و با پیشوند نیز کاربردی ملاحظه نشد.

Ke. 188 B. VII K. 253 Y. 150

۱۱۸- 𐬛𐬀 دا: کردن، انجام دادن، ساختن، آفریدن.

در اوستا نیز وید و اشکالی که در شمارهٔ ۱۱۲ به دست داده شد (بارتولومه ۷۱۱). این ریشه نیز در اوستا از جمله افعالی است که کاربردی فراوان داشته و با چنین پیشوندی نیز معانی و مفاهیم گسترده‌ای را ارائه می کند. اما در فارسی باستان کاربردی چنان نداشته و نمونه‌های پیشوندی آن نیز در دست نیست.

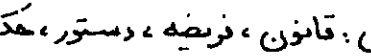
در اوستا با پیشوندهای: 𐬛𐬀 + 𐬠𐬀𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 ترکیب و کاربرد دارد. هم‌چنین ریشهٔ "دا" در اوستا دارای چند معنی دیگر نیز هست.

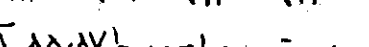
Ke. 188 B. VII-... K. 255-257 Y. 151-152

۱۱۹- 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 دَئِنْ: به 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 "دین" نگاه کنید.

۱۲۰- 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 "دَئُوگْ". از این ریشه معنی درستی برنمی آید به احتمال همان ریشهٔ Duh در سانسکریت و 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 دوغ - (= 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 دوخ) در اوستایی است به معنی دوشیدن (شیر) و - دوختن. در اوستا اسم مؤنث دختر، 𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 دوغذَرْ [𐬛𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 + 𐬉𐬎𐬀 + 𐬉𐬎𐬀] و در سانسکریت Duhitar دوهیتَرْ (= دختر) از -

همین ریشه است به معنی کسی که شیری می دوشد، یا چیزی می دوزد.

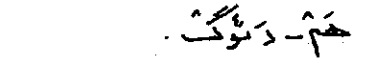
در فارسی باستان اسم  "هَرَوگام" از این ریشه باید باشد، به معنی: قانون، فریضه، دستور، حکم، قانون ثبت شده، که مرکب است (=  هَمْ + دوگا) در کتیبهٔ داریوش در بیستان، ستون چهارم، سطر ۵۷، ۵۸ آمده است پس ریشه با پیشوند "هَمْ"  آمده است:

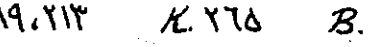
 هَمْ- دَئوگ.

Ke. ۱۸۹، ۲۱۲ K. ۲۶۵ B. ۷۴۸ Y. ۱۵۷

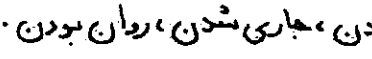
۱۲۱-  دَنْ¹: روان شدن، جاری شدن، روان بودن.

Ke. ۱۸۹ B. ۶۳۸

۱۲۲-  دَنْ²: آشنا بودن، آگاه بودن. نگاه کنید به شماره ۹۰

۱۲۳-  دَرْ¹: داشتن، دارا بودن، نگاه داشتن. با پیشوند:

 هَمْ- دَرْ: به دست آوردن.

در اوستا ویدَ- که با پیشوندهای: نه، در، دره، پَ-، رَه، وی- ، هِ به کاربرد دارد. در سانسکریت  در اوستا و سانسکریت به معنی‌های دیگری نیز آمده است.

Ke. ۱۸۹ B. ۶۹۰ K. ۲۴۷ Y. ۱۴۷

۱۲۴- 𐎹𐎼𐎽 (drz) : خشم گین بودن.

در اوستا ریشه "وید" (dərz) به معنی دریدن، پاره کردن نیز آمده است. اما از ریشه یاد شده در فارسی باستان فعل و صیغه ای ملاحظه نشده است. اما- اسم "𐎹𐎼𐎽𐎲𐎢" به معنی خشم و غضب بابو از این ریشه باشد که به صورت 𐎹𐎼𐎽𐎲𐎢𐎰 (drθ-tə) یا (اسم جنس، مفرد، منعول نیه) : درخشم ، درکتیبه ها ملاحظه می شود.

Ke. ۱۸۹، ۱۹۰ B. ۶۸۹ K. ۲۴۶ Y. ۱۴۷

۱۲۵- 𐎹𐎼𐎽𐎱 (drəš) : نیرومند بودن، بی پروا بودن، دلیری کردن درگاتا وید، در اوستای متأخر وید. در سانسکریت: Dhrsh.

Ke. ۱۹۰ B. ۶۹۹، ۷۴۳ K. ۲۵۰ Y. ۱۴۹

۱۲۶- 𐎹𐎼 (dī) : دیدن.

در اوستا وید، وید (dī) دی، دار(ی). ریشه به اشکالی دیگر نیز وجوه صرفی می دهد: وید، وید، وید، وید، وید، وید. از این ریشه آخری اسم وید "دُئیثرَ" درآمده است به معنی: نگاه، چشم، چون:

وید وید : بدچشم، بد نظر، شورچشم.

وید "اَناخرَ ویذَ- دُئیثرَ" در توصیف ایزد وَیو Vayu آمده است به معنی: خوب نظر، خندان چشم

نوازنده نگاه (= 𐬛𐬀𐬙 + 𐬛𐬀 + 𐬙𐬌 + 𐬎 𐬛𐬀) جزء نخست از ادات نفی ـ است، "نه، بی، بدون". جزء آخر "هَزْوی": کننده، ترسناک، مخوف

DARMSTETER: Le Zend Avesta. Vol II. P. 591. N. 49

نیز (کانگا ۲۹، ۱۴۹) در بند ۵۴ یشت ۱۵ می باشد که این ترکیب به عنوان توصیف ایزد "وَیو" آمده است. در بند یاد شده، به موجب عدم خواندن ـ درست کلمات اوستایی، ترجمهٔ درست متدور نشده است. یوستی (ص ۲۰) به: تیزنگاه، تندنظر، کسی که دارای دیدی تند و نفوذ است ترجمه کرده اما با توجه به مقام و موقعیت و جایگاه "وَیو" خوب نظر، کسی که چهره یا نگاه او وحشت آور نیست، پرچند معنی دقیقی است، لیکن سازگار نمی باشد.

𐬛𐬀𐬙 𐬎 ـ 𐬎𐬌 ـ 𐬙𐬀 𐬛𐬀 "زَئیری ـ دُئیثرَ" زرین چشم، که در توصیف ایزد هوم ـ یا گیاه هوم آمده است.

𐬛𐬀𐬙 𐬎 ـ 𐬎𐬌 ـ 𐬙𐬀 𐬛𐬀 "وِرِزی ـ دُئیثرَ": تندنگاه، تیزنظر، درست بین، که در توصیف فَرَوَشیان آمده است.

نیز مواردی دیگر از این ترکیب ها در اوستا هست که با اسم چشم = 𐬛𐬀 𐬙𐬀 𐬛𐬀 چَشمَن ـ نیز آمده است (به یادداشت های وندیداد ۷/۲۴ نگاه کنید.)

ریشهٔ یاد شده (= دی) در سانسکریت Dhi آمده است.

Ke. 191 B. V۲۴ K. ۲۶۴ Y. ۱۵۶

۱۲۷ـ 𐬛𐬀 𐬎 دی: گرفتن به زور، ستاندن.

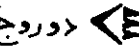
صفت یا اسم مفعول نیز از این ریشه 𐬛𐬀 𐬎 𐬛𐬀 دیتَ ـ آمده

بارتولومه (۱۷۰۰) ریشهٔ کُردی "زیا" را در اوستا با این ریشه و ریشه یکی دانسته که کِنت نیز بدان اشاره کرده است.

Ke. 191 B. 17.. K. 213

۱۲۸-  دروگ. نگاه کنید به شمارهٔ ۱۱۵، دَئوُگ

۱۲۹- دوروج: دروغ گفتن، فریب دادن، گول زدن.

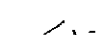
در اوستا در اوستا نیز اسم است در حالت تأنیث، به معنی دروغ، فریب. در حالت اسم وفاعل  دُروخْش. در اوستا نیز در حالت اسم وفاعل (۱/۱) در سانسکریت *Druh* در آلمانی *Trugen* فریب دادن، گول زدن دروغ گفتن.

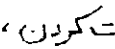
در فارسی باستان ریشه به صورت  "دُرَاوگ" نیز آمده است که "دُرَاوگ"  اسم است از آن (= دروغ) و نیروی متقابل وضدِ "اَهُورَمَزدا" می باشد.

در اوستا نیز "دُرَاُغَه" اسم است و مذکر به معنی دروغ. بارتولومه ریشه را  در "دُرَاُگ" به درست داده است.

Ke. 191-192 B. ۷۶۷، ۷۷۸-۷۸۱ K. ۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۶

Y. 162

۱۳۰- نَشْ : نابودشدن ، تباه شدن ، تباه کردن ، هلاک شدن
در اوستا لم ید ـ . در سانسکریت *Nas*
در فارسی باستان با پیشوند نیز آمده است:
 وی ـ نَشْ : آسیب رسانیدن ، زیان وارد کردن.
در اوستا این ریشه بد رم بد ، رم بد ل بد ، لم ـ و بد (کانگا ۲۸۸) ، هم به کاربرد دارد. اما در اوستا همین ریشه به معنی : دست یافتن ، به دست آوردن نیز ـ آمده است با پیشوندهای بد ـ کم ـ د ، ل ل بد .
در اوستا با همان املا و تلفظ در فارسی باستان ، ریشه لم بد و م "نَشْ" به معنی بریدن آمده است ، نیز پوست کندن . از خود ریشه موردی ملاحظه نشد ، اما با پیشوند هم به ـ لم بد و م دو بار کاربردی در "وندیداد" ۹/۴۹ و ـ ۳/۲۰ به معنی بریدن آمدن است (بار ۱.۳۸ ـ کا ۲۸۳).
Ke. ۱۹۲_۱۹۳ *B*. ۱.۵۵ *K*.۲۸۸ *Y*. ۱۶۹

۱۳۱-  نَیْ : رهبری کردن ، هدایت کردن ، بردن .
در اوستا لم یه ، لم بد ، "نی ، نَیْ" سوم شخص مفرد ، مضارع لم بد ، م بد ـ می بَرَد ، هدایت می کند (وندیداد ۹ ، ۵/۸) . ریشه در اوستا با ـ پیشوندهای : بد ، د بد ، رم بد ، رم بد ل بد آمده است . اما در فارسی باستان با پیشوند "فَرَ" نقل است :
 فَرَ ـ نَیْ : تربیه کردن ، فراهم کردن .
Ke. ۱۹۳ *B*. ۱.۴۲ *K*. ۲۹۶ *Y*. ۱۷۳

۱۳۲- پا: پاییدن، نگهداری کردن، پروردن، پرورش دادن.

در اوستا نیز ریشه پا: ریشه، ریشه، پی، پائی. در سانسکریت:

۹۲ pā در پهلوی پائی Pātam = پاییدن.

در اوستا با پیشوندهای فرا، ریشه فرا، "فی، پئی تی" آمده است.

در فارسی باستان نیز با پیشوند "پئی" کاربرد دارد:

 پئی-پا: خود را پاییدن، نگهداری کردن.

Ke. ۱۹۴ B. ۸۸۵ K. ۳۵۲ Y. ۱۸۸

۱۳۳-  پئیث: آرایش کردن، زینت کردن، بریدن، قلم زدن، حک و نقر کردن.

در اوستا ریشه، ریشه پیش، پئیش. با پیشوندهای فرا، فرا، فرا آمده است.

در فارسی باستان با پیشوند "نی" به معنی نوشتن است:

 نی-پئیش: نوشتن، نقر کردن، حک کردن- (در سنگ یا لوحه گلی).

Ke. ۱۹۴ B. ۸۱۷ K. ۳۱۱، ۳۲۸ Y. ۱۹۰

۱۳۴-  پئث: پریدن، حمله کردن، هجوم آوردن.

در اوستا ریشه، در سانسکریت Pat. در لاتینی Petit. در اوستا با پیشوندهای: فرا، فرا، فرا، فرا، فرا، فرا، فرا، فرا، فرا، فرا آمده است.

 اودْ - پَتْ: شوریدن، یاغی شدن، نافرمان شدن.

 اودَ پَتَتَا (داریوش، بیستان، بند I/۳۶): یاغی شد، تمرد کرد، نافرمان شد. جزء نخست به سان پیشوند فعلی و در حکم حرف اضافه است.

Ke. ۱۹۴ B. ۸۱۹ K. ۳۱۵ Y. ۱۸۳

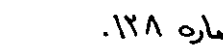
۱۳۵- پَرْ: گذشتن، عبور کردن، رفتن.

در اوستایی نیز پَرْ. بارتولومه ذیل معنی چهارم ریشه و کانگا ذیل معنی دوم ریشه. در اوستا با پیشوندهای: ۲د-، ۲ل- نیز کاربرد دارد. کانگا ریشه را با چهارم بارتولومه پنج معنی نقل کرده اند. یوستی ریشه را در یکی از معنی ها: انباردن، انباشتن، پرکردن آورده است.

Ke. ۱۹۵ B. ۸۵۱ K. ۳۱۷

۱۳۶-  پَرْسَه: پرسیدن. نگاه کنید به "فْرَشْ" - ذیل شمارهٔ ۱۳۵.

- در اوستایی نیز ۲ل ع ف، ۲ل ع ف پَرِس، پِرِش.

۱۳۷-  پیثْ. نگاه کنید به پَتْیَثْ. شماره ۱۲۸.

۱۳۸-  پیثَ - پَتْیَثَ. نگاه کنید به - پَتْیَثْ. شماره ۱۲۸.

۱۳۹- فرَشْ: پرسیدن، بازجویی کردن، به کسی رساندن. با پیشوند نیز کاربرد دارد:

 پَتی - پَرْسَه: بازجویی کردن، بازپرسی کردن (نگاه کنید به شمارهٔ ۱۴۲).

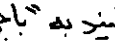
در اوستا ن به [٤] فه، ن [٤] فه، [ ] ن به فه، پَرِش، پِرِش، فْرَش.
در سانسکریت *Pras*: در لاتینی *Precor*

در اوستا نیز چون فارسی باستان با پیشوند: ن به د ص د - ن [٤] فه به معنی: بازجویی کردن، بازپرسی کردن.

Ke. ۱۹۸ *B.* ۹۹۷ *K.* ۳۲۰-۳۲۱ *V.* ۱۸۶

۱۴۰- فْرَش. نگاه کنید به "فْرَشْ" شماره ۱۳۹.

۱۴۱- بَگْ. نگاه کنید به "باجی" ذیل شمارهٔ ۱۳۷.

۱۴۲-  بَگْ. از این ریشه در فارسی باستان صُوَر صرفی در دست نیست، اما بی‌گمان به معنی بخش کردن و تقسیم کردن و سهم کردن بوده است. در فارسی باستان اسم "باجی" به معنی باج و خراج از این ریشه است.

در اوستا ریشهٔ ن به ۲، ن به فه به معنی: بخش کردن و تقسیم کردن آمده است، چنانکه ن به ۹ به "بَغَ" اسم است به معنی بخش

پاره، سرم. در پهلوی بَخْتَن Bakhtan برابر ریشه فع و ریشه ۲ است.
Ke. 199 B. 921 K. 364 Y. 2.9

یوستی به معنی دیگری نقل کرده است.

۱۴۳- 𐬨𐬀𐬌𐬙 بند، بَنْد: بستن، بند کردن.
در اوستا ریشه 𐬨𐬀𐬌𐬙 و بَنْدْ. در سانسکریت Bandh
در فارسی باستان 𐎲𐎢𐎽𐎢 "بَنْدَکَ" از همین ریشه است به معنی: بندی، بنده، غلام. در اوستا نیز ریشه 𐬨𐬀𐬌𐬙 و بَنْدَ- بند، بنده. در پهلوی نیز بَنْدَک Bandaka بنده، غلام. در آلمانی Binden بند کردن Bonds: بند، در فرانسوی Bander و انگلیسی Bind در برابر ریشهٔ یاد شده است.

بارتولومه ریشهٔ 𐬨𐬀𐬌𐬙 بَنْ- بان را که به معنی فاسد کردن، آلوده کردن (رجوع شود به بستن رفتن، کانگا ۳۸۱) است، به صورت ریشه 𐬨𐬀𐬌𐬙 و "بَنْدْ" (۹۲۶) نیز آورده و آن را صورت دیگری از این شکل اخیر دانسته است).
Ke. 199 B. 926 K. 364 Y. 2.9

۱۴۴- 𐬨𐬀𐬙 بَرْ: بردن، حمل کردن، بلند کردن، ترفیع دادن، بردباری کردن.
در اوستا ریشه 𐬨𐬀𐬙 . در سانسکریت Bar در پهلوی Burtan
بُرتَن، در فارسی "بردن" در لاتینی Fere و انگلیسی Bear
در اوستا با پیشوندهای: ریشه 𐬨𐬀𐬙 م، ریشه 𐬨𐬀𐬙 ، ریشه 𐬨𐬀𐬙 ، ریشه 𐬨𐬀𐬙 -



در فارسی باستان نیز باچند پیشوند آمده است:


آ- بَرْ: انجام دادن، به جا آوردن.

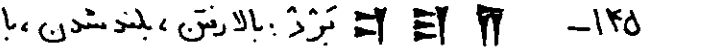

پَتی- بَرْ: به حال نفست درآوردن، تعسیر کردن

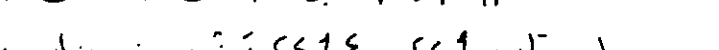

پَرا- بَرْ: برداشتن.


پری- بَرْ: نگهداری کردن، حفظ کردن.

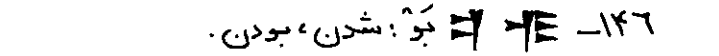

فرَ- بَرْ: بخشیدن، پیش کش کردن.

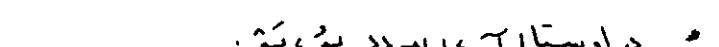
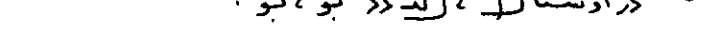
Ke. ۲۰۰ B. ۹۳۳ K. ۳۶۶-۶۷ Y. ۲۰۹-۲۱۱

۱۴۵- 
بَرْزْ: بالا رفتن، بلند شدن، بالیدن.

در اوستا ، 
بَرِزْ، بِرِز. از این ریشه در فارسی "بُرْز" باقی است.

Ke. ۲۰۰ B. ۹۴۹ K. ۳۶۸ Y. ۲۱۱

۱۴۶- 
بَوْ: شدن، بودن.

در اوستا ، 
بُوْ، بَوْ.

Ke. ۲۰۰ B. ۹۲۷ K. ۳۷۶

۱۴۷- 
ما: اندازه گرفتن، سنجیدن، بخش کردن، سرم کردن

در اوستا 
(در اوستا، فارسی باستان از ادات نفی نیز هست که در

سرکلمات درآمده معنی نفی به واژه می دهد . در اوستا به صورت ۶ سه "م" که در فارسی نیز باقی است مَرد ، مَکُن و ...) درسانسکریت 𑀫𑀸 Mā ، درلاتینی Me-tiri . پارتولومه ۶ سه (ر) .

در اوستا و فارسی باستان با پیشوندهایی کاربرد دارد :

𐎠𐎼𐎰 𐎠𐎼𐎰 آ-ما : استوار دادن یا داشتن ، بسط دادن . در اوستا سه - ۶ سه آ-ما : آزمودن .

𐎠𐎼𐎰 𐎹 𐎢𐎼𐎰 فَرَ-ما : فرمودن ، فرمان دادن . در اوستا نیز "فَرَ-ما" ۶ سه - ۶ سه .

Ke. ۲.۱ B. ۱۱۶۵ K. ۴۰۳ Y. ۲۳۰

۱۴۸- 𐎢𐎼𐎰 𐎢𐎼𐎰 𐎼𐎰 مَئوث : گریختن ، فرار کردن .

Ke. ۲.۱ He. ۱۲۳

۱۴۹- 𐎢𐎼𐎰 مَنْ : اندیشیدن ، فکر کردن .

در اوستا ۶ سه مَنْ ، ۶ م ۳ سه مَنْ ، درسانسکریت मन् Man . در پهلوی men . در اوستا با پیشوندهای سه م ، ۶ سه ، ۶ به کاربرد دارد . اما در فارسی باستان با پیشوندی به نظر نرسیده است .

Ke. ۲.۲ B. ۱۱۲۱ K. ۳۶۳ Y. ۲۲۵

۱۵۰ - 𐎢𐎼𐎰 مَنْ : ماندن ، چشم به راه بودن ، توقف کردن ، ساکن بودن

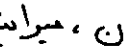
در اوستا نیز 𐬨𐬀𐬭𐬎.

Ke. ۲.۲ B. ۱۱۲۴ K. ۳۶۴ Y. ۲۲۵

۱۵۱- مَرْ : مردن.

در اوستا 𐬨𐬀𐬭𐬎 . در سانسکریت मृ Mr. در اوستا با پیشوندهای 𐬥𐬭𐬎 ، 𐬚𐬭𐬎 نیز کاربرد دارد. هم‌چنین این ریشه در اوستا به معنی شمردن ، به یاد سپردن ، به یاد آوردن نیز هست.

Ke. ۲.۲ B. ۱۱۴۲ K. ۳۹۶ Y. ۲۲۷

۱۵۲-  مَرْدْ : تباه کردن ، میراندن ، نابود کردن.

در اوستا 𐬨𐬀𐬭𐬛𐬀𐬵 (بارتولومه) ، 𐬨𐬀𐬭𐬛𐬌𐬵 (کانگا ، ۴۱۱) این ریشه شکل گسترده تری از همان ریشهٔ "مَرْ" (شمارهٔ ۱۴۶) می باشد. کانگا 𐬨𐬀𐬭𐬛𐬌𐬵 را قابل مقایسه با 𐬨𐬀𐬭𐬛𐬀𐬵 (۳۹۹) می داند و این شکل اخیر را به معنی : گاز گرفتن ، دریدن ، خورد کردن ، پاره کردن ، ویران کردن دانسته است ، که 𐬨𐬀𐬭𐬛𐬀𐬵𐬎 "مَرِذا" اسم مؤنث است از آن : خشونت ، خونریزی ، غارت ، آدم کشی.

در فارسی باستان با پیشوند آمده است :

 وی - مَرْدْ : ویران کردن ، نابود کردن ، هلاک کردن.

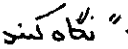
Ke. ۲.۳ B. ۱۱۵۰ K. ۴۱۱ , ۳۹۹ Y. ۲۲۹

۱۵۳ـ مَوْ : فرستادن ، روانه کردن ، حرکت دادن ، جنباندن

در سانسکریت *Mīv*. در لاتینی *Move*

در اوستا ۵ ـ دد . معنی هایی که در اوستا شده است متفاوت می باشد و ـ کسانی چون کانگا ، بارتولومه ، یوستی ، دارمستتر ، هارله و دیگران معنی هایی ـ دور از هم داده اند . با پیشوند : بد دد بد ـ ۵ ـ دد دوبار در وندیداد ، فرگرد ۵۹، ۱۸/۵۵ کاربرد دارد . نگاه کنید به (فرهنگ اوستا و ترجمهٔ وندیداد) از نگارنده.

Ke. ۲.۳ *B.* 119. *K.* ۴.۷_۴.۸ *Y.* ۲۳۳

۱۵۴ـ  "موش" نگاه کنید به "مَوْش" شماره ۱۴۳.

۱۵۵ـ  یَوْذ : مشوش بودن ، درجوش وخروش بودن ، درحرکت و تلاطم بودن .

در اوستا ۳۵دک ، ۳۵ بد ۵ک یوز ، یَوْذ ؛ که با پیشوندهای : بد دد بد ، بد ، دم بد ، ۵ به آمده است. در سانسکریت *Yudh* यु ध् . در اوستا ریشهٔ ۳۵د۴ ، ۳۵آ د۴ یوز ، یوثیذ ـ نیز به معنی جنگیدن ، جنگ کردن نیز هست.

Ke. ۲.۴ *B.* ۱۲۳۱ *K.* ۴۳۱ *Y.* ۲۴۸

۱۵۶ـ یَذْ : ستودن ، پرستیدن ، احترام نمادن .

در اوستا ۳۵ بد یَز . در سانسکریت *Yaj* यज्

Ke. ۲.۴ B. ۱۲۷۴ K. ۴۱۹ Y. ۲۴۲

۱۵۷-  یَمْ : گرفتن ، برگرفتن ، در دست گرفتن ، تصرف کردن

در اوستا ۳ بن ۵. در سانسکریت यम Yam

در فارسی باستان با پیشوند کاربرد دارد :

 آ- یَمْ : تصرف کردن ، از آن خود کردن .

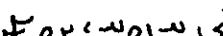
 نی- یَمْ : نازل کردن ، فرستادن ، فروفرستادن

در اوستا ریشهٔ یاد شده با پیشوندهای بن ۳ بن ، بن ۴ و ۵ آمده است.

در اوستا به معنی رام کردن ، به فرمان در آوردن ، مطیع کردن نیز نقل است

که با پیشوندهای : بن ، بن ۳ بن ، بن ۵ بن هم کاربرد دارد.

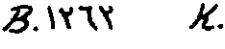
Ke. ۲.۵ B. ۱۲۶۲ K. ۴۲۲ Y. ۲۴۴

۱۵۸-  را : دادن ، بخشیدن ، رساندن ، ابلاغ کردن .

در اوستا بن ۳ را ، که با پیشوند بن ۵ بن - بن ۳ : پیش کش کردن ، -

بخشیدن نیز آمده است . در سانسکریت र र .

Ke. ۲.۵ B. ۱۵۱۸ K. ۴۴۴ Y. ۲۵۵

۱۵۹-  رَدْ : واگذاردن ، ترک کردن ، رها کردن .

 اَوَ- رَدْ : واگذاردن ، ترک کردن .

در اوستا بن ۵ . در سانسکریت र ह् Rah

۱۶۰- rad^2 : راست کردن، آراستن، نظم دادن.

در اوستا رد. در سانسکریت राज् Raj

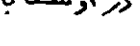
Ke. ۲.۵ B. ۱۵۱۴ K. ۴۳۹ Y. ۲۵۲

۱۶۱- رَمْ : آرامش داشتن، آرمیدن، رامش داشتن، - خشنود و راضی بودن. ریشه با پیشوند "آ" در اسم خاص:

 اَری یارَمَنَ : آرامش دهندهٔ آریایی ها، آرامش بخشندهٔ ایرانیان.

در اوستا رد. در سانسکریت रम् . در اوستا با پیشوند رد - رد. "آ- رَم" به معنی "آرمیدن" آمده است که در فارسی باستان نیز - ملاحظه نشر وجود داشته است.

Ke. ۲.۶ B. ۱۵۱۱ K. ۴۴۲ Y. ۲۵۴

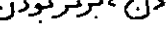
۱۶۲-  وَئِنَ : دیدن

در اوستا وین ، وینْ ، وَئِنْ . در سانسکریت वेद् وید् در اوستا کاربرد گسترده ای دارد، به ویژه با پیشوند. با پیشوندهای زیر در اوستا آمده است : رد- وین ، رد- وین ، رد- وین ، رد- وین.

Ke. ۲.۶ B. ۱۳۲۳ K. ۴۸۷ Y. ۲۵۹-۲۶۰

۱۶۳- وَجْ : خاموش کردن، ساکت کردن، آرام کردن.

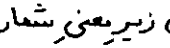
Ke. ۲.۶

۱۶۴-  وَنْ : چیره شدن، شکست دادن، برتر بودن.

در اوستا وَن. در سانسکریت Van वन

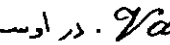
در اوستا با معنی یاد شده با پیشوندهای : ا، ا ا، یاد شده و ریشه به چندین معنی آمده است. در ضبط کانگا، بارتولومه و یوستی زیر معنی شمارهٔ یک درج است.

Ke. ۲.٦ B. ۱۳۵. K. ۴٦۴ Y. ۲٦٦

۱۶۵-  وَرْ : پوشاندن، نرفتن، در پناه گرفتن، برگزیدن، در پناه گرفتن، گرویدن، باور داشتن.

در اوستا وَرْ. در سانسکریت Var वर . در اوستایکی از افعال گسترده است. بارتولومه و کانگا به چهار معنی نقل کرده اند. در فارسی باستان با معنی های شمارهٔ یک، دو و چهار در فرهنگ بارتولومه مطابقت می کند، که کم و بیش در فرهنگ های کانگا و یوستی نیز وضع بر همین منوال است و با پیشوندهایی چند کاربرد دارد.

Ke. ۲.٦ B. ۱۳٦._٦۴ K. ۴٦۷_۴٦۹ Y. ۲٦۷_٦۸

۱۶۶-  وَرْتْ : گرویدن، گشتن، برگرداندن.

در اوستا وَرِتْ. در پهلوی وَرْتیتَنْ Vartitan در سانسکریت Vart . در لاتینی Vertit و در آلمانی Werden

Ke. ۲.۷ B. ۱۳٦۸ K. ۴۷۲ Y. ۲٦۹

۱۶۷- وَرْدْ : ورزیدن، انجام دادن، به جا آوردن.

در اوستا 𐬬𐬀𐬎 وَرِزْ . در سانسکریت 𑀯𑀭𑁆𑀥 Vardh . در ژرمنی Werk . در پهلوی وَرْزیتَنْ Varzitan . در اوستا از جمله افعالی — است که کاربرد گسترده ای داشته و با پیشوندهای چندی : 𐬨𐬀 ـ ، 𐬨𐬁 ـ ، 𐬨𐬌 ـ ، 𐬨𐬎 ـ ، 𐬨𐬭 ـ ، 𐬨𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬭 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵 ـ ، 𐬨𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬵𐬎 ـ ، 𐬨𐬵

بی‌گمان با پیشوند "فرَ" نیز کاربرد داشته که به ما نرسیده است. بارتولومه با پیشوند 𐎠𐎼 سد "فرا" را نیز به دست داده است.

این کلمه (= فد ر سد شپا) در اوستا نیز اسم است به معنی سگ (= فد «د سد شوَنْ) نیز اسم است به معنی بخت، اقبال، خوشبختی.

Ke. ۲.۹ B. ۱۶۱۵-۱۶ K. ۵۴۴-۴۵ Y. ۳.۳

۱۷۰- 𐎱𐎢𐎼 𐏁𐎢𐎼 𐎱𐎢𐎼 شتا: ایستادن، ایستاندن، قراردادن.

در اوستا فعم سد. در سانسکریت Stha. در لاتینی Sisto Sto

در پهلوی ایستانَ estatan

در فارسی باستان با پیشوند نیز کاربرد دارد:

𐎱𐎢𐎼 𐎼𐎢𐎹 𐎼𐎢𐎹 𐎱𐎢𐎼 اَ- شتا: نشاندن، گذاشتن، قراردادن، تعمیر کردن، به حال نخست درآوردن.

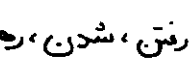
𐎱𐎢𐎼 𐎼𐎢𐎹 𐎱𐎢𐎼 نی- شتا: دستور دادن، امر کردن، - فرمان دادن. عموماً به صورت 𐎱𐎢𐎼 𐎼𐎢𐎹 𐎱𐎢𐎼 نیشتا.

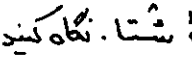
𐎱𐎢𐎼 𐎼𐎢𐎹 𐎱𐎢𐎼 فرَ- شتا: فرستادن، روانه کردن، - گسیل کردن.

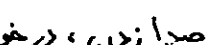
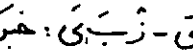
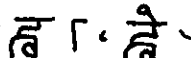
در اوستا نیز با پیشوندهای: بد «د سد، در سد، د فد، ل د، ر سد د م د، ر سد ل د، 𐎠𐎼 سد، ن ج 6 آمده است.

۱۷۱- 𐎱𐎢𐎼 (𐎼𐎢𐎹) 𐎱𐎢𐎼 شتَمبْ: شورش کردن، نافرمانی کردن. در سانسکریت Sta(m)bh

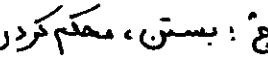
Ke.۲۱۰ B.۱۶۰۶

۱۷۲-  شی یَوْ: رفتن، شدن، رهسپار شدن.
در اوستا مریض د شُو، فریض ند «، شَوْ، وس رد شْیُوْ. در اوستا با پیشوندهای: ند ـ رم ـ ند ـ کله ـ، لُ ند، ـ ـ آمده است.
Ke.۲۱۱ B.۱۷۱۴ K.۵۵۸-۵۵۹، ۵۶۱ Y.۳۰۹

۱۷۳-  شْتا. نگاه کنید به  شتا. شماره ۱۶۵.

۱۷۴-  زْبا: خواندن، صدا زدن، در خواندن، به یاری خواستن.
 پَتی ـ زْبَیَ: خبر کردن، انتشار دادن، اعلان کردن.
در اوستا کرد، کرد زْبا، زْبی (نیز به معنی دعا کردن، نفرین ـ کردن) نیز کرد، کرد دد، کرد زو، زَوْ، زَاُ. کرد در اوستا با ـ پیشوندهای: ند دد ند، بد، دم ند، لم ـ آمده است.
در فارسی باستان  "هَزانَ" که اسم ـ است باید از این ریشه باشد و به معنی "زبان" است که در اوستا هم ـ کرد دد "هیزاو" می باشد. ریشهٔ کرد در سانسکریت  ، ۲ hṛi, hvā می باشد.
Ke.۲۱۱, ۲۱۴ B.۱۶۶۷ K.۲۱۲-۲۱۳, ۲۰۹ Y.۱۲۷, ۱۲۵

۱۷۵-  حَنْجْ ، حَنْجْ : بستن ، محکم کردن ، کوبیدن آویختن .

 فَرَ- حَنْجْ (= حَنْجْ) : آویختن ، به دار آویختن

در سانسکریت ریشه به صورت *Sañj* می‌باشد . بارتولومه به صورت "حَنگْ" ضبط کرده است.

Ke. ۲۱۲ *B.* ۱۷۴۳

۱۷۶-  حَدْ : نشستن . "شَدْ" نیز آمده است چنان که در نی- شَدْ : نشستن .

در اوستا : مرکب ، حَدْ . فرس قدیم . فرس جدید شاذَیَ ، هیزَ مرکب . در اوستا نیز با پیشوند لم ، لم ، — مرکب آمده است. در سانسکریت *Sand* सद

Ke. ۲۱۲ *B.* ۱۷۵۳،۵۴ *K.* ۵۷۴ *Y.* ۳۱۸

۱۷۷-  هَرْدْ : فرستادن ، اعزام داشتن ، هشتن ، رها کردن . با پیشوند :

 اَوَ- هَرْدْ : ترک کردن ، رها کردن .

در اوستا مرکب هَرِزْ ، به معنی هایی بسیار و متفاوت آمده است و با پیشوندهای : مرکب ، مرکب ، مرکب ، مرکب ، مرکب آمده است.

Ke. ۲۱۴ *B.* ۱۷۹۲-۴ *K.* ۵۸۱-۲ *Y.* ۳۲۲

بخش دهم:

نام‌های خاص

واژه‌های همانند در اوستا ـ فارسی باستان و پهلوی

۱۷۸ ـ در زمینهٔ نام‌های خاص یا اعلام اوستا، که نگارنده کتاب "فرهنگ نام‌های اوستا" را فراهم آورد، حدود ۸۰۰ نام (نام‌های کسان، شهرها، کوه‌ها، رودها، اقوام، گروهها) ارائه شد که در ضمن آنها از عناوین و نام‌های: ماه‌ها، روزها، جشن‌ها، فصل‌ها، دیو‌ها، ایزدان، نام‌های مربوط به دین‌ها، مذاهب، اصطلاحات و عناوین دینی، مراسم، آداب، رسوم و ... نیز یاد شد. در تجدید نظر و اصطلاحاتی که برای چاپ دوم به عمل آمده، این فرهنگ متجاوز از ۱۶۰۰ نام و عنوان را شامل می‌شود. اما در متن‌های موجود یعنی مربوط به فارسی باستان، آن چه از کتیبه‌ها بر می‌آید، حدود ۱۳۰ نام است.

اما "مایرهوفر" ۶۶ نام خاص، نام کسان را داده است. برای مزید فایده، اسم‌ها و واژه‌هایی که در اوستا، فارسی باستان، تا اندازه‌ای پهلوی و فارسی نو همانندی داشته و هنوز متداول است در این فهرست گرد آمده است.

برای تنظیم و فهرست کردن این نام‌ها، به کتاب‌هایی چون "راهنمای مؤثر فارسی باستان" اثر والتر هینتس نظر داشته ام. بخش پایانی این کتاب ارزشمند که به سال ۱۹۷۳ در "ویسبادن" به چاپ رسیده است، میان صفحات ۱۱۸ تا ۱۵۹ شامل واژه نامهٔ فارسی باستان است که نام‌ها از آن

استخراج شده. درضمن کار با تحقیق ارزشمند استادگرامی "دکتر پرویز رجبی" در مجله "چیستا" برخوردم. سال سوم، شمارهٔ ۳- آذرماه ۱۳۶۴- صفحات ۲۲۳ تا ۲۳۴ که باتوجه به سلسله مقالاتی بسیارشایان توجه که پیش از این درهمین ماهنامه، در مورد خط میخی انجام داده اند، جهت دوستاران و — محققان ارزشمند و مغتنم است. شمارهٔ صفحات کار "هینتس" را با اختصار H داده ام. اما باید اشاره شود که روش قرائت این دانشمند با دیگران تفاوت هایی کم و بیش را داراست.

WALTHER HINZ : *Neue Wege im Altpecsischen. Wiesbaden. 1973*

کتاب دیگری که مورد توجه و مأخذ است، کتاب "نام‌های خاص ایرانیان" است، اثرمانفرد مایرهوفر *Manfred Mayrhofer.* که به سال ۱۹۷۹ در "وین" به چاپ رسیده است. جلد نخست شامل نام‌های ایران باستان (فارسی باستان و اوستایی) است. بخش نخست شامل — نام های اوستایی است. تا صفحه ۱۱۳ که در پایان فهرستی نیز از نام های — تحقیق شده به چاپ رسیده (۱۱۳- ۱۰۹) بخش دوم از صفحهٔ ۹ تا ۳۲ (II/32) که نام های کسان را شامل است. در بخش سوم کتاب نام های هندی باستان و مطالبی دیگر آمده که از لحاظ تحقیقی و تطبیقی بسیار کارآمد است. اختصار M و شماره صفحه مربوط است به این کتاب:

MANFRED MAYRHOFER: *Iranisches Personenamenbuch. Band I. Die Altirani-schen Namen. Wien. 1979*

البته به شکلی که محقق و دانشمند یادشده وعده داده، جلد دوم شامل نام‌های اشکانی ـ ساسانی است که امید است به زودی منتشر شود.

کتاب تولمن *Tolman* بخش "واژه نامه" صفحه ۵۹ تا ۱۳۴ با عنوان ـ "واژه نامهٔ فارسی باستان" از جمله کارهای قدیمی و متقدم است. اختصار T رجوع به این کتاب است، چاپ ۱۹۰۸ نیویورک:

HERBERT CUSHING TOLMAN: *Ancient Persian Lexicon. American Book Company. 1908*

از تولمن، متون کتیبه‌های میخی که مؤلف خود نوشته و با توضیحات کافی منتشر کرده، نیز مورد استفاده بوده که نقل برخی صفات آن جهت آشنایی استفاده شده است: H.C.TOLMAN: *Cuneiform Supplement. New York. 1910*

کتاب "فارسی باستان: متن‌ها، دستور، زبان و واژه نامه" از پروفسور شپیگل *Spiegel* مورد استفاده بوده است. واژه نامه از صفحه ۲۰۱ تا پایان کتاب است. در این اثر، با توجه به قدمت آن که به سال ۱۸۸۱ در لیپزیگ به چاپ رسید چون کارهای دیگر این دانشمند برجسته، هنوز کارآمدی‌هایی بسیار دارد. ـ واژه نامه را با خط و حروف میخی بسیار زیبایی چاپ کرده‌اند:

FR. SPIEGEL: *Die Altpersischen, Keilinschriften Im Grundtexte Mit uebersetzung, Grammatik und Glossar. Leipzig, 1881*

اختصار S راجع به شماره صفحه این کتاب است.

از کتاب بارتولومه، با عنوان "کتاب متداولی زبان ایران" که به سال ۱۸۸۳ در لیپزیگ

به چاپ رسیده است، در نقل الفبا و متن، که میان صفحات ۱۷۵ـ ۱۵۹ است بهره‌هایی برده‌ام. این کتاب چنانکه در اثر دیگرم "دستور زبان اوستایی" مورد بررسی قرار گرفته، دربارهٔ دستور زبان اوستایی است و همین چند صفحهٔ مورد اشاره را در فارسی باستان شامل است:

CH. BARTHOLOMAE: *Handbuch der Altiranischen Dialekt. Leipzig. 1883*

از کتاب "کنت" با عنوان "دستور زبان فارسی باستان" بهرهٔ بسیار برده شده است. این کتابی است در زمینهٔ مورد نظر مشهورترین و ساده‌ترین و بهترین. واژه نامه از صفحهٔ ۱۶۴ تا پایان کتاب را شامل است. اختصار K راجع است به شماره صفحهٔ این کتاب:

RONALD. G. KENT: *Old Persian: Grammar Texts Lexicon. New Haven, 1953.*

کتاب "واژه نامه ایران باستان" اثر بارتولومه، در بردارنده واژه‌های اوستایی، فارسی باستان و پهلوی است. در این اثر عظیم، ضمن واژه‌های فارسی باستان، اعلام نیز آمده

CH. BARTHOLOMAE: *Altiranisches Worterbuch. Berlin, 1979.*

و سرانجام باید از "نامنامه" اثر فردیناند یوستی یاد کرد که شامل همهٔ نام‌های ایرانی با برابرها و ضبط هندی، ارمنی، یونانی و... است:

FERDIND YUSTI: *Iranisches Namenbuch. Marburg, 1895.*

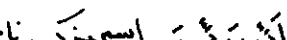
از ویسباخ، کتاب "بنیاد خط هخامنشی" مورد استناده بوده است. این کتاب در سال ۱۹۱۱ در "لیپزیگ" به چاپ رسیده است. آوانویسی متن‌های

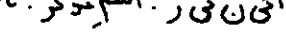
بابلی، ایلامی و فارسی باستان، ترجمه و آوانویسی کتیبه‌های فارسی باستان با مقدمه و مؤخره‌هایی بسیار شایان دقت در این کتاب پرارزش گرد آوری شده است:

F.H: WEISSBACH: *Die Kellinschriften Achameniden Leipzig, 1911.*

از مقالات و نامه‌ها و کتاب‌هایی دیگر نیز گرنگاه و به طور پراکنده استفاده شده است که از لحاظ اختصار بدانها اشاره‌ای نمی‌شود. از لحاظ تفصیل منابع و مأخذ و تحلیل آنها در رابطه با زبانها و لهجه‌های ایران باستان، به کتاب نامهٔ "فرهنگ اوستایی" نگاه کنید.

در اینجا یادآوری می‌شود که ضبط کلمات و اعلام و نام‌ها در منابع گوناگون، از دیدگاه قرائت کلمه و یا املاء، اختلاف‌هایی دارند که اغلب ضبط "کِتِ" مأخذ نقل قرار گرفته است. دیگر آن که در ضمن اعلام و نام‌های خاص، برخی از واژه‌های مشهور که در اوستا و فارسی باستان وارد است نیز نقل شده به آن امید که بیشتر مورد استفاده بتواند واقع شود.

۱۷۹-  اَنَن ئَ رَ. اسم مذکر. نام یک بابلی.

از پسر این شخص به نام  نَ دیث بَ نَیرَ نیز یاد شده است. این شخص نسبت به داریوش شورش کرد.

M, II/11 *K, ۱۶۴* *H, ۱۲۲* *T; ۶۰*

۱۸۰-  اَنُوتی یارَ. اسم مذکر.

اسم مکان و ناحیه‌ای در ارمنستان.

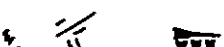
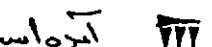
K, ۱۶۴ *H, ۱۲۶* *T; ۶۰* *S, ۲۰۱*

۱۸۱- اَئُورَ . اسم مذکر . به معنی سرور ، رئیس ، خدا . در اوستا به صورت اَهورَ . در سانسکریت Asura اَسورَ .

K. ۱۶۴ H. ۱۲۶ T. ۶. S. ۲.۱

۱۸۲-  اَئُورَمَزْدا . اسم مذکر حالت فاعلی . اسم مرکب است . در اوستا به صورت اَهورَمَزدا - ۵ به ۶ و سپ - اَهورَمَزدا نیز نام خداوند است و مرکب . در اوستا نیز هر دو جزء ترکیب به تنهایی کاربرد دارد . در پهلوی اُهْرْمَزْد Ohrmazd . در فارسی نو :

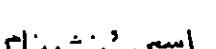
K. ۱۴۶_۷ H. ۱۲۱ T. ۶. S. ۲.۱

۱۸۳-  اَگ نُوفَگ . کوهستان (= آگ نُوفَگ) در کتیبه ها به صورت نسبی : آگ اوف چی ئی  آمده است ، به معنی اهل ـ کوهستان ، کوهستانی .

۱۸۴-  اَتَمَئِ ت . اسم مذکر . نام شخصی است خوزی که نسبت به داریوش از در شورش درآمد .

(مأخوذ کتاب تایژهوفر شمارهٔ اسم‌ها یادی شود برای سرولت بیشتر در رجوع کردن .)

K. ۱۶۵_۶ M. ۱۹

۱۸۵- آشورا. اسم مؤنث، نام سوریه. حالت نسبی آن  آشوری‌یَ، یعنی سوری است

K.۱۶۶ H.۱۲۶ T.۶۲ S.۲.۳

۱۸۶-  آثرین. اسم مذکر. نام یک سردار خوزی است که نسبت به داریوش نافرمانی و شورش کرد (اغلب خوزی را در منابع غربی ایلامی یاد کرده‌اند). شاید مخفف آثری داتَ: *Athridata* باشد به معنی آتش داد. در اوستا سم به [٤] — و سم به آتَرِداتَ: آتش داد، از نام‌های خاص است (وندیداد: ۱۸/۵۲ و یشت ۱۳/۱۰۲) جزء نخست در اوستا *āthr* ، *ātr* به معنی آتش است که در فارسی باستان نیز چنین است.

K.۱۶۶ H.۱۲. M.۱ T.۶۲ S.۲.۳

۱۸۷-  آثری یادی‌یَ. نام نهمین ماه سال بوده. معنی ستایش و بزرگداشت از آتش را می‌رساند. جزء نخست از *ātar* به معنی آتش. جزء دوم مأخوذ است از ریشهٔ *yad* به معنی پرستاری کردن، پرستیدن، ستایش کردن

K.۱۶۶ H.۱۲. T.۶۲ S.۲.۳

۱۸۸-  (آ) اَدوکَ نَ یُ شَ.

نام نخستین ماه سال ، مفرد و مذکر . اشاره است به ماه کندن تنات . مرکب است
جزء نخست 𒀀𒀀 𒀀𒀀 اَدو ، یا "آدو" معنی درستی از کلمه —
برنمی آید . جزء دوم مأخوذ است از ریشهٔ 𒀀𒀀 𒀀𒀀 کَنْ : کندن

K. 167 H. 12. T. 63 S. 2.4

۱۸۹ — 𒀀𒀀 𒀀𒀀 𒀀𒀀 اَناکَگ . نام دهمین ماه سال.
صفت است ، مفرد و مذکر . حرف اول "اَ" 𒀀𒀀 از ادات نفی است . جزء
دوم نام ، به معنی نام . اَناکَگ به معنی بی‌نام ، ماه ویژهٔ خدای بی‌نام ، یعنی
خدایی که در برتری و تعالی ، مبرّا از آن است که نامی به او دهند .

K. 167 H. 123 T. 63 S. 2.4

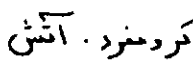
۱۹۰ — 𒀀𒀀 𒀀𒀀 𒀀𒀀 اَنَهیتَ . تلفظ چنین
است . کِنت "اَناهیتا" ضبط کرده است . در اوستا نیز ۵ سر و ۵ سر .
نام مؤنث است و یکی از ایزدبانوان بزرگ آریائی . جزء نخست an
حرف نفی است ، نه . جزء دوم ۵ سر و ۵ سر akita آهیتَ به معنی
ناپاک ، آلوده ، اسم به معنی پاک ، بی آلایش ، نیالوده .

K. 167 H. 123 T. 63 S. 2.4

۱۹۱ — 𒀀𒀀 𒀀𒀀 𒀀𒀀 اَپَ دانَ . اسم مذکر . کاخ ، ایوان ، —
قصر (= آپادانا) . مرکب است از پیشوند "اَپَ" و ریشهٔ "دا"
به معنی نهادن ، ساختن ، آفریدن .

K.۱۶۸ H.۱۲۴ T.۶۴ S.۲.۵

شپیگل به صور دیگری نیز قرائت کرده است.

۱۹۲-  آثرَ. اسم مذکر و مفرد. آتش. در اوستا — سه‌م‌ید و سه‌ول آثرَ- آثرْ. در آثریَن (شمارهٔ ۱۸۳).

K.۱۶۶

۱۹۳-  اَبی رادوشْ

اسم مذکر، مفرد (اَبی رادو) نام دهکده و مکانی در خوزستان (= ایلام؟).

K.۱۶۹ H.۱۱۹ T.۶۴

۱۹۴-  آئیدَنَ. اسم خنثی. پرستشگاه معبد. (اَیَدَن ا).

K.۱۶۹ H.۱۲۸ T.۶۵ S.۲.۶

۱۹۵-  اَریَیَ: صفت، حالت فاعلی، مفرد و مذکر. یعنی آریائی. در اوستا به‌د آئیریَ. در سانسکریت *ārya* به معنی نژاده، اصیل، شریف.

K.۱۷۰ H.۱۲۵ T.۶۶ S.۲.۶ (*arya*, H, *ariya*)

۱۹۶-  اَریَیَ چیثْرَ. صفت، حالت(؟) مذکر. به معنی آریانژاد. مرکب است (اَریَیَ- چیثْرَ) در

اوستا نیز جزء دوم ۳ د و ۱ اند "چیثرَ" به معنی نژاد و تخمه است. (= کانگا ۱۸۲، بارتولومه ۵۸۶).

K. IV. H. 115

۱۹۷- 𐎠𐎼𐎢𐎹𐎶𐎢𐎽 اَری یارَشنَ.

اسم مذکر، مفرد. نام جد داریوش. مرکب است (اَری یَ + آ-رَم 𐎠𐎼𐎢𐎹 + 𐎶𐎢𐎽 راش دهنده، آرامش دهنده آریائی‌ها. هر دو جزء در اوستا نیز به همین معنی است. جزء دوم اند ۱ 6 آ-رَمْ = آرمیدن، آرامش دادن.

K. IV. H. 125 T. 66 S. M. 5 (II/11, 12).

۱۹۸- 𐎠𐎼𐎢𐎹𐎶𐎢𐎽𐎱 اَری یارشَ. بعضی بدون به صورت "اَرْیارشَ" ضبط کرده اند. اسم مذکر، مفرد. نام یکی از ایرانیان. مرکب است (6 و M) از اَری یَ Ariya rshan، جزء نخست به معنی آریائیان، جزء دوم به معنی مرد جنگی، پهلوان. در اوستائی اند ۱ مِیس اند ۱ به معنی دلیر، شجاع، نر، مرد پهلوان. نیز نام برادر کی کاووس (کی آرش)

H. 125 M. 6 (II, 12 𐎠𐎼𐎢𐎹𐎶𐎢𐎽𐎱).

۱۹۹- 𐎠𐎼𐎢𐎺𐎼𐎢𐎹𐎶𐎢𐎽 اَرَگَدْریش. اسم مذکر، مفرد. نام کوهی است در پارس.

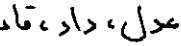
K. 169 H. 124 T. 65 S. 206

۲۰۰-  اَرَبایَ. اسم مذکر (۱،۱) عربستان، عرب (=اَرَبایَ H،S)

K. 169-17. H. 124 T. 65 S. 206

۲۰۱-  اَرَخَ. اسم مذکر (۱،۱) اَرَخ. نام یک ارمنی.

K. 17. H. 124 M. 14 (II,14) M. 66 S. 206

۲۰۲-  اَرَتَ،  . اسم در حالت خنثی. نام ایزدی است. به معنی عدل، داد، قانون، نظم. به صورت "اَرتلپا" آمده است که  چا، حرف "و" عطف است و در دنبال کلمه ـ در می‌آید. در اوستا به صورت ـ و ـ به [٤] م ـ به اَشَ، اَرِتَ. در سانسکریت rtá . به صورت ترکیب در جزء نخست کلماتی چون:

 اَرتاوا ـ که صفت است و مذکر (۱،۱) به معنی خجسته، مبارک؛ و:

اَرتَخشَ ثرا = اردشیر؛ و:

اَرتَ وَرْدی یَ: نام یکی از سرداران داریوش ملاحظه می‌شود.

K. 17. H. 15.

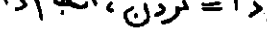
۲۰۳-  اَرتَخشَ ثرا، اردشیر Artaxerxes . در کتیبه‌ها میان شاهان هخامنشی از سه اردشیر یاد شده است:

۱ـ اردشیر اول پسرِ خَشَیارشا Xerxes.

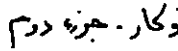
۲ـ اردشیر دوم پسرِ داریوش دوم.

۳ـ اردشیر سوم پسرِ اردشیرِ Artaxerxes دوم.

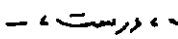
اسم مرکب است ( اَرْتَ + خَشَثْرَ)
جزء دوم به معنیِ شهریاری، پادشاهی، فرمانروایی. جزء نخست یا واژه‌ای که به معنیِ عدل و داد و نظم و قانون است، به معنیِ "کسی که با داد شهریاری یا فرمانروایی می‌کند". در اوستا نیز مرکب مشابه آن یعنی ارشتخشثر ـ به معنیِ ـ فرمانروایی و شهریاری آمده است (کانتا ۱۵۰ـ بارتولومه ۵۴۲ـ گیگر ۲۲۴). مایرهوفر در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ جداگانه هر نامی را توضیح و شرح کرده است.
K. 171 T. 66 M. 11. 12. 13 S. 207

۲۰۴ـ  اَرْتَ وَرْدِیَ. اسمِ مذکر (ا/ا) نام یکی از فرماندهان و سران سپاه داریوش است. به معنی اجراکنندهٔ داد و عدل، برقرارکنندهٔ نظم. مرکب است، جزء نخست اَرْتَ. جزء دوم از ریشهٔ  وَرْدْا = کردن، انجام دادن.
K. 171 T. 67 M. 10 (II/13) S. 207 H. 150

۲۰۵ـ  اَرْدُمَنِیش
اسم مذکر (ا/ا) نام یکی از یارانِ داریوش در برانداختن گئوماتِ مُغ. اسم به معنیِ: آن که داد رأی است، آن که داد و عدل را در نظر دارد. جزء نخست

"اَرْدَوَ" به معنی راستی، دادگر، نظم، ناظم، نیکوکار. جزء دوم مَنَه اندیشنده، فکرکننده. جزء نخست "اَرْدوَ" به احتمال همان است که در اوستا "اِرِزوَ"  به معنی راست، درست، — صالح، دادگر، دینوار آمده است، از ریشهٔ  (راست و درست بودن، بخشنده و دادگر بودن (کانتگا ۴۴ و ۱۱۶). "اَرْدی مَنیش" نیز آمده است.

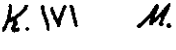
K. 171 M. 3 H. 125 T. 67 S. 207

۲۰۶ـ  اَرْدَتَ. اسم خنثی (۱،۱) به معنی نقره. در اوستا بدل اِرِزَتَ.

K. 171

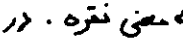
۲۰۷ـ  اَرْدَشتانَ. اسم مذکر (۱،۱) در، پنجره، روزنه، قاب پنجره، محل ورود روشنایی (اَرْدَ + شتانَه).

K. 171 H. 125 T. 67 S. 207

۲۰۸ـ  اَربَئیرا. اسم، مؤنث. نام شهری در بین النهرین، = اَربیل، شهری میان موصل و کرکوک.

K. 171 H. 124 T. 67 S. 207

۲۰۹ـ اَرْمَنَ. اسم مذکر (۱،۱) ارمنستان: نام یکی از کشورهای تابع ایران.

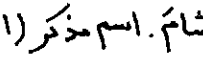
حالت صنتی  اَرمَنِیَ: اَرمَنی، —

اهل ارمنستان. (۱/۱) مؤنث.

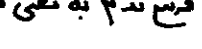
K. IVI H. ۱۲۵ T. ٦٧ S. ۲۰۷

۲۱۰-  اَرْشادا. اسم مؤنث (۱/۱). نام ذری در رُخَجْ بوده است.

K. IVI T. ٦٧ S. ۲۰۸ H. ۱۵۰

۲۱۱-  اَرْشامَ. اسم مذکر (۱/۱) نام نیای - داریوش بزرگ. بنونیست Benveniste به معنی: کسی که نیروی جسارت دارد، آن که نیروی شجاعت وتهور دارد، معنی کرده است. مرکب است از (اَرْشَ + اَمَ) جزء نخست در اوستا ند اَرِشْ به معنی نیرو، دلیری و شجاعت است. ند ٥ ند اَمَ- نیز در اوستا به معنی جسارت، تهور ودلیری است (کانگا ۳۸- بارتولومه ۱۴۰).

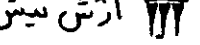
K. IVI T. ٦٨ M. 7 (II/12) S. ۲۰۸

۲۱۲-  اَرْشْنا. اسم است، مؤنث (۱/۱) به معنی راستی، درستی. به صورت دستوری  اَرْشْتامَ (۲/۱) مفعول صریح ومفرد یک بار (داریوش، بهستان، ستون ۴ سطر ٦۴) آمده است.

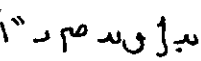
در اوستا ند اَ وند م ند ص " اَرْشْتات" نیز به معنی راستی، درستی دادگری آمده است. اما ایزد بانو وفرشتهٔ راستی و درستی نیز هست که به

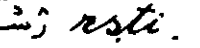
صورت بدل و بند ص د حم آمده است. (کانگا ۴۸)

K. 171 T. 68

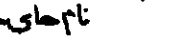
۲۱۳-  ارشتیش (= ارشتی) اسم مؤنث (۱/۱) به معنی نیزه. در اوستا نیز بدل و بند ص د "ارشتی" اسم مؤنث است به معنی نیزه. در سانسکریت *rsti* رشتی. به صورت فاعلی و مفرد به معنی نیزه زدن، نیزه دار  ارشتی برَدیا "ارشتی کَپ" آمده است.

K. 172 T. 68 S. 2.8

۲۱۴-  اوَشتا. اسم مونث (۱/۱) در متن به صورت مفعول فیه و مفرد  "اوَشتایا" آمده است در کتیبه داریوش در بیستان (۴/۸۹) که اشاره می‌کند "این کتیبه یا نوشته از من است که دستور دادم هم بر روی لوح و هم بر روی چرم برجای بماند."

شاید پیشوند فعلی  و ریشهٔ  باشد. در هر حال به احتمال نه به صورت قاطع، می‌توان گفت که شاید رجوعی به اَوِستا *Avesta* نام کتاب دینی زرتشتیان باشد. در فارسی باستان اسم به معنی چرم، چرمی، نوشتهٔ به روی چرم است، چنانکه اشارات تاریخی متواتری است که اوستا یا نوشته‌ها و سرودهای زرتشت به فرمان ویشتاسپ شاه بر روی چرم نوشته و نگهداری شد.

K. 173 H. 127 T. 70

۲۱۵-  اَسَ، اَسْپَ. اسم مذکر. به معنی اسب در اوستا بدو صورت اَسْپَ و در فارسی میانه نیز باهمین املاو تلفظ. آمده است، چنانکه در اسم خاص "اَسْپَ چَنا" آمده است. و پیشتاسْپَ.

K. ۱۷۴ T. ۷۱

۲۱۶-  اَسا، اَسَنْ. اسم مذکر (۱/۱) به معنی سنگ. در اوستا بدو صورت اَسَنْ، اَسانَ: سنگ، و به معنی موی سلاح و به احتمال نیزه نیز آمده است. هم‌چنین به معنی فلک یا آسمان (یسنا ۳/۴).

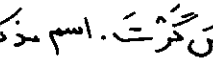
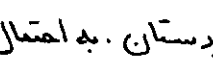
K. ۱۷۳ T. ۷۱

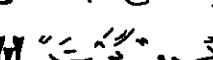
۲۱۷-  اَسَ بارَ. اسم مرکب، مذکر (۱/۱) اسب سوار

K. ۱۷۳ S. ۲۰۹ H. ۱۲۵

۲۱۸-  اَسا- داروَ. اسم- مرکب (۱/۱) چوبِ سفت، چوبِ سنگ مانند، چوب آبنوس. جزء نخست به معنیِ سنگ؛ وجزء دوم به معنیِ چوب. در اوستا نیز وَسدرَ دامُورو- به معنیِ چوب است و ترکیب وَسدرَ- دَرَ- و وَسدرَ بَ به معنیِ کلبهٔ چوبی (کانگا ۲۵۸).

K. ۱۹۰ H. ۱۲۵

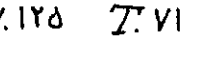
۲۱۹-  اَسَ‌گَرْتَ. اسم مذکر (۱/۱) نام سرزمینی در شمال غربی ایران، به احتمال کردستان. به احتمال از ترکیب  اَسَنْ، یا "اَسَ" به معنی سنگ و "گَرْتَ"  به معنی غار. این جزء در سانسکریت نیز گَرْتَ *gárta* به معنی غار، مغاره سرزمین یا غار و سرداب معنی می دهد.

به صورت صفت نسبی  اَهلِ اَسَ‌گَرْت، اَسَ‌گَرْتی.

K. ۱۷۳ H. ۱۲۵ T. VI S. ۲.۸

۲۲۰-  اَسْپَ‌چَنا. اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از کارگزاران داریوش. به معنی اسب دوست. جزء نخست اَسْپَ، جزء دوم *Canas* (ایرانی باستان) به معنی دوست داشتن.

K. ۱۷۳ H. ۱۲۶ T. VI M. 15 (II/15) S. ۲.۹

۲۲۱- اَشْ‌مَنْ. اسم مذکر. آسمان. در اوستا نیز  اَسْمَ، اَشْ‌مَنْ. به معنی سنگ نیز هست، چه در ایران کهن، آسمان را گنبدی از سنگ ساخته شده می دانستند.

BAILEY: *Zoroastrian Problems*, 120-48

نیز (کانگا ۵۹ - بارتولومه ۲.۷).

K. ۱۷۳ H. ۱۲۵ T. VI S. ۲.۹

۲۲۲ـ اَتَی یابَنوشَنَه.

اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از پارسی‌ها، پدر آراکس *araces*.

جزء نخست سد ولد آتی، اوستایی است به معنی بد بختی، خرابی، ویرانی، اندوه. جزء دوم از سد ـ یَنوگ، "آ ـ بَنوگ". اوستایی است به معنی رهاکردن، آزادکردن با پسوند "شن"  از مر فرس ام. در ترکیب رط دارد ـ رسد مر فرس ام سد (یسنا ۹،۲۷) به معنی بسیار رهاننده است که جزء دوم ملاحظه می شود. به همین جهت هینتس "اَتیابَنوخشَنَهْ" ضبط کرده است: رهاننده از بد بختی، رهاننده از غم، آزادکننده از آسیب و زیان و شور بختی.

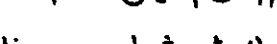
K. 166 H. 126 M. 17 (II/15) S. 203

۲۲۳ـ  ای مَنیش. اسم مذکر. نام یکی از ایلامی‌ها که خود را به این نام معرفی می کرد و از جمله شورشیان بود و نام او "مَرتی یَ" بود. 

K. 174 H. 140 M. 37 (II/22) T. 74 S. 210

۲۲۴ـ ای زَلا. اسم مؤنث. نام محلی در سوریه

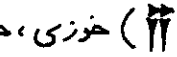
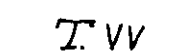
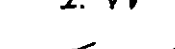
K. 175 H. 140 S. 211

۲۲۵ـ  اوواذَتی چَ یَ.

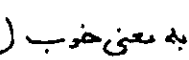
اسم مذکر. نام شهری در پارس.

K. 177 H. 139 T. 78 S. 212

۲۲۶- اوجَ. اسم مذکر (نیز اووَجَ)
نام خوزستان، و به صورت صفت اووَجی یَ () خوزی، خوزستانی.
K. ۱۷۵ T. VV S. ۲۱۲

۲۲۷-  اوتانَ. اسم مذکر. نام یکی از یاران داریوش
در برانداختن گئوماتِ مغ (اُتانِس Otanes) مرکب است از دو جزء:
( او + تانَ) جزء نخست به معنی خوب (= وهو)
جزء دوم از ریشهٔ  کشیدن، استوار داشتن. به معنی دارنده اخلاق
و خرزمان خوب.

K. ۱۷۵ T. V۶ M. 50 (II/27) S. ۲۱۱

۲۲۸-  اوپَ دَرْمَ. اسم مذکر. نام پدر —
ačina که یک ایلامی بوده است.

K. ۱۷۶ H. ۱۸۴ T. V۶ M. 49 (II/26) S. ۲۱۱

۲۲۹- اویَما. اسم مؤنث. نام دژی بوده
است در ارمنستان.

K. ۱۷۶ T. VV S. ۲۱۳

۲۳۰- اووارَزْمی: اسم مؤنث
نام خوارزم (= Chorasmia) به صورت صفت "اووارَزْمی یَ (
= خوارزمی، اهل خوارزم. این اسم در حالت تأنیث، فاعلی و مفرد (۱/۱) به صورت
"اووارَزمیش () نیز آمده است. در اوستا ۳ سد دارد که "خوانئی
ری ذَ" (یشت ۱۰/۱۴) آمده است (کانگا ۱۴۳).

مرکب است از (= ورد) به معنی خوب

"وار" که معنی آن به درستی روشن نیست به معنی زمین خوب، سرزمین خوب.

K. ۱۷۷ H. ۱۴۰ Z. ۷۸ S. ۲۱۲

۲۳۱-  اوَخشْثَرَ

(Cyaxares =) پادشاه مادی که کوروش پسر وی را به نام استیاژ مغلوب کرد. اسم مذکر است (۱/۱) و مرکب از (= خوب، نیک) و — "واخشثرَ" به معنی بالیدن، نمو، رشد. ریشهٔ در اوستا- نمو کردن، بالیدن، رویدن. شاید به معنی خوب بالنده، خوب رونده، نیک پیشرو معنی دهد، یا خوب رشد.

K. ۱۷۷ M. 51 (II/27) Z. ۷۷ S. ۲۱۲

۲۳۲- اوْنَرَ. اسم است، مفرد. در فارسی امروزه هنرگوییم. مرکب است از "او + نَرْ" خوب مرد؛ کسی که با استادی و مهارت و هنر کار می‌کند. در اوستا "هونَرَ" (ورد +) در سانسکریت Sūnára.

۲۳۳-  اوشْکَ. خشک. در اوستا ورد و . چنانکه ایشْ تیشْ، که اسم مؤنث است به معنی خشت معنی می‌دهد و در اوستا- ورد، ورد ایشتَ، ایشتْ یَ همین مفهوم را می‌رساند.

K. ۱۷۸ H. ۱۴۰ Z. ۷۹ S. ۲۱۳

۲۳۴-  اوشْ باری. صفت، مذکر، مفرد. به معنی شترسوار، سوار بر شتر. جزء نخست اوشَ- به معنی شتر

در اوستا و به صورت اوشتر. جزء دوم باری - بردن.

K. IVA T. VA

۲۳۵-  گ اوف. اسم مذکر (۱/۱) کوه. در اوستا و به صورت گ اوف. در پهلوی کوف Kuf و در فارسی نو کوه.

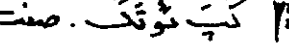
K. IVA H. ۱۴۲ T. V۹ S. ۲۱۳

۲۳۶-  کَتْ پَتوگ. اسم مذکر - (۱/۱). کَپَدوکیه. یکی از کشورهای تابع ایران.

K. IVA H. ۱۴۲ T. V۹ S. ۲۱۳

۲۳۷-  کَ پ دَ Kampanda کم پَنْدَ: اسم مذکر. (۱/۱) نام ناحیه‌ای است در ماد. قرائت‌ها مختلف است.

K. IVA H. ۱۴۲ T. ۸۰ S. ۲۱۴

۲۳۸-  کَپَ تَوتَگ. صفت است، مذکر (۱/۱) کبود.

K. IVA H. ۱۴۱

۲۳۹-  کاپی شَ کانیش اسم دژ و قلعه‌ای بوده است در آراخوزیا - یا رُخَج.

K. IVA H. ۱۴۱ T. ۸۰ S. ۲۱۴

۲۴۰-  کوگَنَ کا. اسم مؤنث. (۱/۱) نام شهری در پارس بوده است.

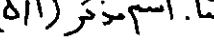
K. I۸۰ H. ۱۴۲ T. ۸۲ S. ۲۱۵

۲۴۱-  کو[ن] دوروش اسم مذکر (۱/۱) نام شهری در ماد.

K. I۸۰ H. ۱۴۲ T. ۸۲

۲۴۲ـ  کوروش. اسم مذکر (۱/۱) کوروش بزرگ بنیانگزار یکی از سلسله‌های شاهی ایران، از شاهان نامادر هخامنشی (کورو).

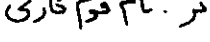
K.۱۸۰ H.۱۴۲ M.39(II/23) T.۸۲ S.۲۱۵

۲۴۳ـ  کوشا. اسم مذکر (۵/۱) نام سرزمین حبشه که یکی از مستعمرات ایران بود یا نوبی  کوشای که باید  کوشی‌یَ - باشد، صنت است (= حبشی از نوبی، نوبیایی).

K.۱۸۰ H.۱۴۲ T.۸۳ S.۲۱۵

۲۴۴ـ  کَمبوجی‌یَ. اسم مذکر. نام پدر کوروش بزرگ و هم‌چنین نام پسر وی.

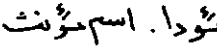
K.۱۷۸ H.۱۴۱ M.38(II/23) T.۸۰ S.۲۱۴

۲۴۵ـ  کَرکَ. اسم مذکر. نام قوم کاری.

K.۱۷۹-۱۸۰ H.۱۴۲ T.۸۲ S.۲۱۴

۲۴۶ـ  کَرمانا. اسم مذکر (۵/۱) کرمان.

K.۱۸۰ H.۱۴۲

۲۴۷ـ  خَئُودا. اسم مؤنث. کلاه، کلاه خود. در اوستا خَئُوذَ و در فارسی خود، خود.

K.۱۸۰ H.۱۴۹

۲۴۸ـ  خَرَتو. اسم مذکر. خِرَد. در اوستا  خَرَتو، خَرَتو. در سانسکریت Kratu.

K. ۱۸۰ H. ۱۳۹

۲۴۹-  خشایَ ثیَ ی .

اسم مذکر (۱/۱) شاه. K.۱۸۱ T. ۸۴ S.۲۱۶

۲۵۰-  خشَ ثریتَ . اسم مذکر. نام یک مادی که باعنوان "فرَوَرتیش" نیز شناخته می شود.

K. ۱۸۰-۱۸۱ H. ۱۳۹ M. 65 (II/30) T. ۸۳ S. ۲۱۵

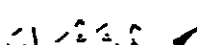
۲۵۱-  خشَثرَ . اسم مؤنث. پادشاهی ، — شهریاری . در اوستا نیز به صورت خشَثرَ : پادشاهی ، فرمانروایی شهر، کشور. از ریشهٔ به صورت خشَ : فرمانروایی کردن ، پادشاهی کردن ، توانایی - داشتن. K.۱۸۱ H. ۱۳۹ T. ۸۳ S. ۲۱۵

۲۵۲-  خشَثرَ پاوَن . اسم مذکر. شهربان ، سانراپ . مرکب است از (خشَثرَ + پا و + پسوند "وَن") جزء نخست به معنی شهر. جزء دوم از ریشهٔ پا ، پاییدن ، نگهبانی کردن ، جزء سوم پسوند "وَن" .

K. ۱۸۱ H. ۱۳۹ T. ۸۳ S. ۲۱۵

۲۵۳-  خشَپ . اسم مؤنث . شب . در اوستا نیز به صورت خشَ ، در سانسکریت *Kšap* .

K. ۱۸۱ H. ۱۳۹ T. ۸۳ S. ۲۱۵

۲۵۴-  خشَیارشا . اسم مذکر. نام جانشین و پسر داریوش بزرگ (*Xerxes*) خشایارشا .

مرکب است از : خشَ یَ برای فریس ید ر ید در اوستا به معنی فرمانروا- نیز نیرومند ، زورمند ، پهلوان ، از ریشهٔ خشی برای فریس د به معنی فرمانروایی کردن دلیر بودن . جزء دوم ید [فریس ید] ارَشَنَ : نَر ، دلیر ، پهلوان . معنی اسم فرمانروای دلیر ، یا فرمانروا [بر] پهلوانان [یان] .

K. 181 M. 66 (II/30) T. 85 H. 139 S. 256

۲۵۵- خَرْشاءَشیا

این اسمی است مشکوک و مورد تردید . آن چه که دریافت می‌شود ، رسانندهٔ نام "خشَیارشا" می‌باشد .

K. 180. M. 64 (II/30) یوستی، ۱۷۴ T. 83

۲۵۶- گَیثا . اسم مؤنث . گله ، رمه ، جانداران اهلی . در اوستا فی ید و ای ید گَیثا : گله ، رمه ، سرزمین ، جهان ، گیهان در پهلوی gēhān گیهان .

K. 182 H. 134 T. 85 S. 216

۲۵۷- گاثو . اسم مذکر ، جا ، مکان . در اوستا فی ید م د ، ص ید و د گاتو ، گاثو به همین معنی . در فارسی نو "گاه" در سانسکریت gātu .

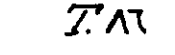
K. 183 T. 86 H. 135 S. 217

۲۵۸- گئوبَرودَ اسم مذکر

نام نیزه دار داریوش . این مرد یکی از یاران و همراهان داریوش در برانداختن "گئوماتِ مغ" بود (= گوبریاس Gobryas) . نام مرکب است . جزء نخست "گئو" به معنی گله ، رمه ، گاو . جزء دوم بَرودَ barura

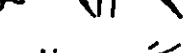
در سانسکریت *khara*. به معنی دارنده، مهتر، صاحب، رئیس. معنی نام: دارندهٔ گله و ریه‌های [بسیار].

K.۱۸۲ M.33(II/20) T.۸۶ H.۱۳۵ S.۲۱۶

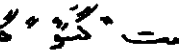
۲۵۹-  گَئوماتَ. اسم مذکر. نام یک مغ مادی که به دروغ خود را بردیا برادر کمبوجیه نامیده و سلطنت را غصب کرد.

نام مرکب است. جزء نخست "گئو" گله، ریه. جزء دوم "مات" معنی شناخته‌ای ندارد.

K.۱۸۲ M.33(II/21) T.۸۶ H.۱۳۵ S.۲۱۷

۲۶۰-  گَئوشَ. اسم مذکر. گوش. در اوستا نیز - ی ید گَئوشَ - از ریشهٔ ی ید "گوش: شنیدن، نیوشیدن". در سانسکریت *góša*.

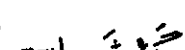
K.۱۸۲ H.۱۳۵ T.۸۶ S.۲۱۷

۲۶۱-  گَوارَ، گَنْوارَ. اسم مذکر، قندهار که نام یکی از سرزمین‌های تابعهٔ ایران بوده است. به صورت صفت گَوارِی، گَنْوارِی، قندهاری.

K.۱۸۳ H.۱۳۴ T.۸۶ S.۲۱۷

۲۶۲- گَ[نْ]دوتَوَ. اسم مذکر. نام محلی در آراخوزیا - ناحیه‌ای در جنوب افغانستان کنونی.

K.۱۸۳ H.۱۳۴ T.۸۶ S.۲۱۷

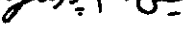
۲۶۳-  گَرْمَ پَدَ. صفت، مذکر (۱/۱) نام چهارمین ماه سال هخامنشیان بوده است به معنی گرما فزا، فصل گرما. مرکب

است : جزء نخست گَرْمَ  ، در اوستا گَرِمَ ۴ بـ ۶ بـ به معنی گرم . در سانسکریت *gharmá* . جزء دوم "پَدَ" مرکز، هنگام، موقع

K. ۱۸۳ *H.* ۱۳۴ *T.* ۸۷ *S.* ۲۱۷

۲۶۴-  چی‌چی خْرَی . اسم مذکر. حالت فاعلی و منزد (۱/۱) در متن حالت (۶/۱) = چی‌چی خَرائیش. نام پدر *Martiya* یکی از شورشیان خوزی .

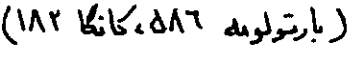
K. ۱۸۴ *H.* ۱۳۰ *M.* 21 (II/17) *T.* ۸۸ *S.* ۲۱۸

۲۶۵-  چیثَرَ . اسم مذکر (۱/۱) . نژاد ، اصل ، تبار . در اوستا ۳ بـ و ۴ بـ چیثرَ : چهر، نژاد ، تخمه (بارتولومه ۵۸۶، کانگا ۱۸۲) .

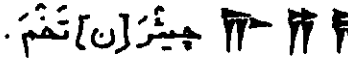
K. ۱۸۴ *H.* ۱۳۰ *T.* ۸۸ *S.* ۲۱۸

۲۶۶-  چیثَرَ[ن]تَخْمَ . اسم مذکر نافرمان و شورشی از ساگارتی‌ها . جزء دوم به معنی دلیر، پهلوان : دلیرنژاد ، ـ پهلوان نژاد (۳ بـ و ۶ بـ) .

K. ۱۸۴ *M.* 22 (II/17) *T.* ۸۸ *H.* ۱۳۰ *S.* ۲۱۸

۲۶۷-  چَثْیِش پیش . اسم مذکر. نام پسر هخامنش و پدر کورش اول.

K. ۱۸۴ *M.* 22 (II/17) *H.* ۱۳۰ *T.* ۸۹ *S.* ۲۱۸

۲۶۸-  چَرِمَنْ . اسم خنثی . چَرم . در اوستا ۳ بـ و ۴ بـ (همین تلفظ در فارسی باستان حالت مفعول فیه و منزد است) در سانسکریت : ـ *Čarman* .

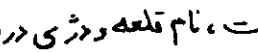
K. ۱۸۴ *H.* ۱۳۰

۲۶۹- چَشْمَ- منحول صریح و منزد. چَشَ : چشم. در اوستا ۳م. مو ۶ ید ۴ چَشْمَنْ.

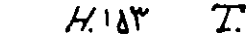
K. ۱۸۴ H. ۱۳۰ S. ۲۱۸

۲۷۰- تارَوا. اسم مؤنث (۱/۱) نام شهری در پارس.

K. ۱۸۶ H. ۱۵۲ T. ۹۲ S. ۲۲۰

۲۷۱-  تیگْرَ. اسم است، نام قلعه و دژی در ارمنستان

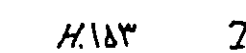
K. ۱۸۶ H. ۱۵۳ T. ۹۳ S. ۲۲۰

۲۷۲-  تیگْرَ. اسم است به معنی تیر، خونگ - در اوستا م. ۹ ا- اسم مذکر (تیغزی) به معنی تیر، خونگ. م. ۹ ا ید به معنی تیز مونث تیز. در سانسکریت *Tigma*.

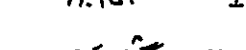
K. ۱۸۶ H. ۱۵۳ T. ۹۳

۲۷۳-  تیگْرا. اسم مؤنث (= *Tigris*) رود دجله.

K. ۱۸۶ H. ۱۵۳ T. ۹۳ S. ۲۲۱

۲۷۴-  تیگْرَخَئُودَ. صفت مرکب، مذکر. به معنی تیزخود که منظور سکاها یا طایفه ای از سکاها بوده اند. جزء نخست در شمارهٔ ۲۳۶ و جزء دوم در شمارهٔ ۲۴۴ گذشت.

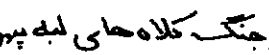
K. ۱۸۶ H. ۱۵۳ T. ۹۳ S. ۲۲۱

۲۷۵-  تَئُوما. اسم مؤنث (۱/۱) دودمان، تخمه، تبار. در اوستا م. ۵ ر ۶ ید ۴ تَئُوخْمَ : تخم، تخمه، نژاد، خویشاوند. در سانسکریت *Taka-m*.

K. ۱۸۵ H. ۱۵۲ T. ۹۱

۲۷۶- تَکَبَرا . صفت (۱/۳) مذکر. کلاه برسر ، سپر برسر. گروه وقومی از یونانیان که در جنگ کلاه‌های لبه پهن وخودهای ویژه‌ای برسر می‌نهادند که چون سپر بود . نظرات ومعانی و وجه ترکیب از دیدگاه‌های شپیگل و تولین جالب توجه است :

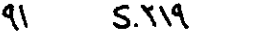
K. ۱۸۵ T. ۹۱ S. ۲۱۹

۲۷۷-  تَخْمَ . صفت است . دلیر ، پهلوان . دراوستا نیز ۴۰ بند مرکب 6 بند تَخْمَ . در فارسی تَهْمْ در تهمتن .

K. ۱۸۵

۲۷۸- تَخْمَ شپارَ . اسم مذکر. مرکب. نام سپه سالار وسردار داریوش . جزء دوم "شپارَ" به معنی سپاه ، لشکر ، ارتش: سپه سالار ، فرماندهٔ سپاه ، دلیر و سرکردهٔ سپاه . جزء دوم دراوستا نیز فرد رسیده ، فرد رسیده است .

K. ۱۸۵ H. ۱۵۲ T. ۹۱ M. 47 (II/26) S. ۲۱۹

۲۷۹-  ثاتی گَرْچی . نام سومین ماه سال صفت است و مذکر. به صورت اضافه ومفرد (۶/۱) "ثاتی گَرْچَ شَیَش" آمده است. به معنی سیرچینی ، سیرجمع کردن ، سیر فراهم کردن . جزء نخست ثاتی گَرْ = سیر و جزء دوم از ریشهٔ "چی" (۳-) چیدن ، جمع کردن .

K. ۱۸۷ H. ۱۵۳ T. ۹۵ S. ۲۲۲

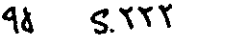
۲۸۰-  ثوخرَ . اسم مذکر. نام یکی از پارسیان ، پدر "اوتان" . نام یکی از یاران داریوش در براندا ختن گئوماتِ مغ . معنی اسم - "سرخ" می باشد. K. ۱۸۸ M. 48 (II/26) H. ۱۵۴ T. ۹۷ S. ۲۲۳

۲۸۱-  θūra.hahra. صفت. مذکر (۱/۱) نام دومین ماه سال، هنگام بهار. جزء نخست  θūra- صفت است به معنی نیرومند. در اوستا فقط آ [ ] ده سورَ. در سانسکریت Sura، به معنی نقل شده. جزء دوم hahra- در فارسی نو بهار شده است.

K.188 H.154 T.97 S.223

۲۸۲- θatagu. اسم مذکر. نام یکی از کشورهای تابع ایران، در جنوب افغانستان امروزی. به احتمال بسیار معنی ترکیب: سرزمین صدگاو، سرزمین پُرگاو. جزء نخست "θata" در اوستا فقط یک بار به صورت sata و فارسی نو سد "صد". جزء دوم به معنی گاو (فقط یک بار)

K.187 H.154 T.98 S.222

۲۸۳-  θrada. اسم مؤنث (۶/۱). سال. در اوستا "sarəd" فقط یک بار، سانسکریت Śarád.

K.188

۲۸۴-  θrūšta. اسم مونث (۱/۱) شوش.

K.188 H.135

۲۸۵-  dāta. اسم خنثی. داد، قانون. در اوستا سه بار dāta. در فارسی نو dāt، داد.

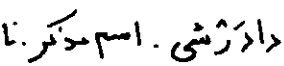
K.189 H.131 T.98 S.225

۲۸۶-  dādūvahya. اسم مذکر یکی از یاران داریوش بود. نام پدرش "bagabuxša" Megabyzus بگابیزوس (رک. به همین نام) بود.

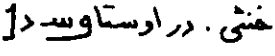
K.۱۸۹ H.۱۳۳ M.29(II/19) T.۹۸ S.۲۲۵

۲۸۷-  دارَیَوَهُش. اسم مذکر. نام یک ارمنی که پیرو داریوش بود.

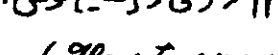
K.۱۸۹ H.۱۳۱ M.24(II/18) T.۹۸-۹۹ S.۲۲۵

۲۸۸-  دارَیَوَهُش. اسم مذکر. نام یک پارسی که شهربان (= خشَثرَپاوَن) بلخ بود از سوی داریوش.

K.۱۸۹ H.۱۳۱ M.25 T.۹۸-۹۹ S.۲۲۵

۲۸۹-  دارو. اسم خنثی. در اوستا و سد دارُد دانوُرو سانسکریت dāru. در فارسی دار (دارو درخت).

K.۱۹. H.۱۳۱

۲۹۰-  دارَیَوَ[هـ]وش. اسم مذکر. داریوش. داریوش بزرگ، پسر ویشتاسپ (Hystaspes).

در میان شاهان هخامنشی از سه داریوش یاد شده است.

۱- داریوش اول، پسر ویشتاسپ.

۲- داریوش دوم، پسر اردشیر اول و نوهٔ خشَیارشا.

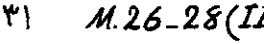
۳- داریوش سوم، پسر اَرشام، پسر اوستانَ که این اوستان خود پسر داریوش دوم بود. نام به معنی دارندهٔ خوبی، نگه دارنده از بیشهٔ نیکی شاید در اصل (dārayа-vahu-manah) جزء نخست از ریشهٔ دَرْ  به معنی نگاه داشتن، داشتن، دارا بودن. جزء دوم Vahu = نیک، خوب. جزء سوم به احتمال manah بوده است. از ریشهٔ 6 به م مَنْ: اندیشیدن.

در ایلامی، این نام da-ri-ia-ma-u-iš و در آکدی da-ri-ia-muš.

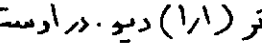
K.۱۸۹ H.۱۳۱ M.26-28(II/18-19) T.99-1.. S.۲۹.

۲۹۱- دَئِیوَ. اسم مذکر (۱/۱) دیو. در اوستا وید ۲۷ «بد». دَئِوُ و شکل مؤنث آن وید ۲۷ «بد» دَئِوی. در سانسکریت deva. در لاتینی deus. در فرانسه dieu. در یونانی Zeus.

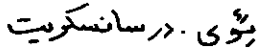
K.۱۸۸ H.۱۳۱

۲۹۲-  دَئِیوَدانَ. اسم مذکر. دیودان، بتکده، معبد پرستش دیوان (= خدایان باطل). جزء دوم دانَ، در اوستا نیز وید ۲ بد؛ در فارسی به صورت پسوندی برای مکان باقی است.

K.۱۸۹ H.۱۳۱

۲۹۳-  دارَنی یَ. اسم است به معنی زر، طلا. در اوستا  زَرَ شَیَه. در پهلوی زرین Zarēn و فارسی نو زر.

K.۱۸۹

۲۹۴-  دارَنی یَ گَرَ. اسم مذکر (۱/۱) مرکب است به معنی طلا کار، زرگر (دارَنی یَ + گَرَ) جزء دوم سازنده، کننده، انجام دهنده.

K.۱۸۹

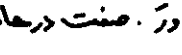
۲۹۵- دَرَزگ. صنت، هنر (۱/۱) درنگ، دیر، تأخیر بسیار. در اوستا دَرِگ وید ۴ بد، دَرِغَ وید ۹۴ بد.

۲۹۶-  دوبالَ. اسم مذکر. نام محلی در بابل است.

K.۱۹۱ H.۱۳۲ T.۱.۱ S.۲۲۶

۲۹۷- دورَ. صنت درحالت خنثی. دور. در اوستا - و ل ا ید دورَ: دور، دراز. سانسکریت dūra دورَ. فارسی‌نو "دور".

K.191 H.132 T.1.1 S.226

۲۹۸-  دو رو وَ - صنت، مؤنث(۱/۱) محکم، استوار، سخت، نیرومند. در اوستا و ل ا ید دُرُوَ. سانسکریت dhruvā

K.191 H.132 T.1.1 S.226

۲۹۹-  دوشی یار. اسم خنثی. سال بد، سال خشک. مرکب است (دوش + یار) جزء نخست علاوه بر پیشوند فعلی، به معنی زشت و بد است. در اوستا و د ید، و د و ر ید دوش، دوژ. در فارسی هنوز برسر بسی کلمات هست: دُژخیم، دُشوار.

در اوستا و ۳ ید ل ا ید یارَ - به معنی سال که صنت از آن "یائیرَیَه" — و ۳ ید د ل ر ید سالی در آمده است. و د و ر ید د ل ر ید "دوژ یائیرَیَه" به معنی بد سالی، خشک سالی (یشت ۸/۵۱،۳۶). وترکیب متابل آن در اوستا ه ر و ر ید د ل ر ید هو یائیرَیَه: خوب سالی، ترسالی است (ه ر و ،  = خوب، نیک) کانتا ۲۶۷.

K.192 H.132 T.1.3 S.227

۳۰۰-  دوشتا. اسم مؤنث (۱/۱) دوست.

S.223

۳۰۱-  دُرَئوگ، دُروگ = دروغ. اسم مذکر (۱/۱) در اوستایی و ل د ۲، و ل ا ید دُروجْ، دُرَاگ. در سانسکریت: drogha.

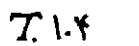
K.192 H.132 T.1.3 S.227

۳۰۲ـ ذَرَیَ. اسم خنثی (۱/۱ـ ۲/۱) دریا. در اوستا: ذ‌ر‌ه‌ یه‌ 3 مره ذَرَیَه، ذَرَیَنگهَ.

K.۱۹۲ T.۱۰۴ S.۲۲۴

۳۰۳ـ دَستَ. اسم مؤنث. دَست. در اوستا که دوم به زَشتَ. سانسکریت hásta. فارسی جدید دست.

K.۱۹۰ T.۱۰۰ S.۲۲۴

۳۰۴ـ  صفت است و مذکر. حالت جمع (۱/۳) یکی از سرزمین‌های تابعهٔ ایران واقع در شرق دریای خزر. در اوستا از مردان پارسای سرزمین وسه مره ـ "داهی" یاد شده است (یشت ۱۳/۱۴۴). به احتمال این دو یادکرد از یک گروه مردم است و طایفه‌ای از سَکاها Skyths بوده‌اند که در شرق دریای خزر سکنا داشته‌اند.

K.۱۹۰ H.۱۳۱

۳۰۵ـ  دَهیو. اسم مؤنث است به معنی سرزمین، کشور، مملکت. در اوستا وید سیع ۲ د، وید که مره ۲ ـ دَهیو، دَئیثنگهو. در سانسکریت دَشیو dásyu. در فارسی جدید دیه، ده.

K.۱۹۰ H.۱۳۱ T.۱۰۰ S.۲۲۴

۳۰۶ـ نامَ. اسم خنثی (۱/۱) نام. در اوستا م سه ۶ بد ۴ نامَنْ. در سانسکریت Nāman. در فارسی جدید "نام".

K.۱۹۳ H.۱۴۵ T.۱۰۵ S.۲۲۸

۳۰۷ـ ناؤ. کشتی. در سانسکریت Nāus.  صفت است از آن در حالت فاعلی، یعنی قایل کشتی را نی

K.۱۹۳ H.۱۴۵ Z.۱.۵ S.۲۲۸ Bar ۱.۶۴

۳۰۸-  نَرْ. اسم مذکر. نَر، مرد. در اوستا و سانسکریت لهٔ سد، نَرَ، نَرْ.

K.۱۹۳

۳۰۹-  ناه. اسم مذکر. بینی، دماغ. در اوستا لهٔ سد ره ناه. در سانسکریت ناس nās (در اوستا اغلب حرف "ه" در سانسکریت به "س" تبدیل می‌شود).

K.۱۹۳ H.۱۴۵ Z.۱.۶ S.۲۲۸

۳۱۰-  نَپات. اسم مذکر. نوه. در اوستا و سانسکریت نیز لهٔ سد ره سه نَپات.

K.۱۹۳ H.۱۴۵ Z.۱.۴ S.۲۲۷

۳۱۱- نی پیش تَنی ی. مصدر است به معنی نوشتن از ریشهٔ "پَ تیث" نوشتن. در بخش ریشهٔ افعال به طور مشروح مطالبی آمده است.

K.۱۹۳ H.۱۴۵

۳۱۲-  نی سایَ. اسم مذکر. نام بخش و محلی در ماد.

K.۱۹۴ H.۱۴۶ Z.۱.۶ S.۲۲۸

۳۱۳-  نی یاکَ. اسم مذکر. جَد، پدر بزرگ. در اوستا نیز لهٔ رسد و سه نیاکَ.

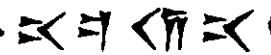
K.۱۹۴ H.۱۴۶ Z.۱.۷ S.۲۲۸

۳۱۴- مذیت بَ تیر یا نیدیت...) اسم مذکر (۱/۱) نام یک فرد بابلی.

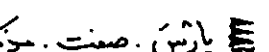
K. ۱۹۳ M. 44 (II/25) H. ۱۴۵ S. ۲۲۷ T. ۱.۴

۳۱۵-  نَبُوکودُرَچَرَ. اسم مذکر (۱/۱). نام یک بابلی است، پسر نَبُونَ نِئیتَ (*Nabonidus*).

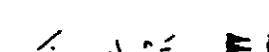
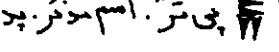
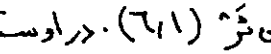
K. ۱۹۳ H. ۱۴۵ M. 42 (II/25) T. ۱.۵ S. ۲۲۷

۳۱۶-  نَبُونَ نِئیتَ. اسم مذکر (۱/۱) نام آخرین پادشاه بابل که از ۵۳۹ - ۵۵۶ پیش از میلاد سلطنت کرد و به دست کوروش برافتاد.

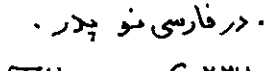
K. ۱۹۳ H. ۱۴۵ M. 43 (II/25) T. ۱.۵ S. ۲۲۷

۳۱۷-  پارسَ. صفت. مذکر (۱/۱) پارسی، اهل پارس.

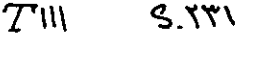
K. ۱۹۶ H. ۱۴۷ T. ۱۱. S. ۲۳۱

۳۱۸-  پی تَرْ. اسم مذکر. پدر. به صورت  پی تا (۱/۱) و  پی تَرْ (۶/۱). در اوستایی هم به صورت پی تَرْ. سانسکریت *Pitar*. در فارسی نو پدر.

K. ۱۹۷ H. ۱۴۹ T. ۱۱. S. ۲۳۱

۳۱۹-  پی راوَ. اسم مذکر (۱/۱) نام رود نیل در مصر است

K. ۱۹۷ H. ۱۴۹ T ۱۱۱ S. ۲۳۱

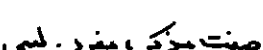
۳۲۰-  پی روشْ. اسم مذکر (۱/۱) عاج.

K. ۱۹۷ H. ۱۴۹

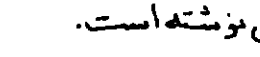
۳۲۱-  پَئِشی یائوواردا اسم مؤنث. به احتمال منظور پاسارگاد باشد؛ یا ناحیه‌ای نزدیک پاسارگاد. شاید جزء نخست از : *Paišya* به معنی پیش و جزء دوم : جا، -

محل سکونت.

K.۱۹۴ H.۱۴۶ T.۱۰۷ S.۲۲۸

۳۲۲-  پوتایَ. صنت مذکر، مفرد. لیبی یائی، فردی از مردم لیبی. هینتس سومالی، اهل سومالی نوشته است.

K.۱۹۷ H.۱۴۹ T.۱۱۱ S.۲۳۱

۳۲۳-  پوثرَ. اسم مذکر. (۱/۱) پسر. در اوستایی دوایی پوثرَ. در پهلوی *Putrá*.

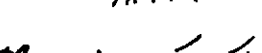
K.۱۹۷ H.۱۴۹ T.۱۱۱ S.۲۳۲

۳۲۴-  پَتی کر. اسم مذکر. پیکر. در پهلوی *Pathar* در فارسی پیکر.

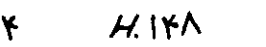
K.۱۹۴ H.۱۴۸ T.۱۰۸ S.۲۲۹

۳۲۵- پَتی گَرَبَنا. اسم مؤنث، (۱/۱) نام شهری در پارت.

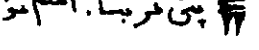
K.۱۹۵ H.۱۴۸ T.۱۰۸ S.۲۲۹

۳۲۶-  پَنْی. اسم مؤنث (۱/۱) راه، جاده. در اوستایی پنتن، در سانسکریت پَتْ - پَتا. *Path*، *Panthan*.

K.۱۹۵ H.۱۴۹ T.۱۰۸ S.۲۲۹

۳۲۷-  پادَ. اسم مذکر. پا. در اوستایی پادَ. در سانسکریت *Pāda*.

K.۱۹۵ H.۱۴۶

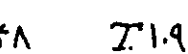
۳۲۸-  پَرْگَ. اسم مذکر. (۱/۱) نام کوهی در پارس.

K.۱۹۶ H.۱۴۹ T.۱۰۹ S.۲۲۹

۳۲۹- پَرْثَوَ. پارتی، پارت. صنت و اسم است (۱/۱).

K.۱۹۶ H.۱۴۸ T.۱۰۹ S.۲۴۰.

فَ

۳۳۰-  فْرادَ. اسم مذکر (۱/۱) نام یک فرد شورشی و نافرمان از مرو «مروزی». در زمان داریوش. به احتمال به معنی پیش تاز، پیش برنده ـ (فْرَ + دا) در اوستا به همین معنی است، از ـ ریشهٔ فْرادْ: افزودن، بزرگ ساختن، پیش بردن (بارتولومه ۱۰۱۲ ـ کانگا ۳۵۲).

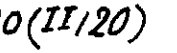
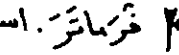
K.۱۹۸ M.30(II/20) T.IIV S.۲۳۲

۳۳۱-  فْرَمانَرَ. اسم فاعل: فرمانروا، رئیس، مرتر، ( = فْرَ ـ ما ـ تَرْ) جزء نخست پیشونو است. ریشهٔ «ما» دستور دادن، فرمان دادن. جزء سوم ـ پسونو فاعلی است. در اوستا نیز  ـ فْرَ ـ ما: فرمودن.

K.۱۹۸ H.۱۳۴ T.۱۱۲ S.۲۳۲

۳۳۲- فْرَمانا. اسم است. فرمان دستور. در پهلوی Framān فْرمان. در فارسی نو فَرْمان (فْرَ + ما + نا) به شمارهٔ گذشته نگاه کنید.

K.۱۹۸ H.۱۳۳ T.۱۱۲ S.۲۳۲

۳۳۳- () فْرَوَرْتی (ش). اسم مذکر (۱/۱) نام یک فرد نافرمان مادی (فْرَاْرْتِش Fraortes). مرکب است از پیشونو فْرَ  و  فرشتهٔ نگهبان، جزء اعلای بدن،

روح متعالی.

K.198 M.31(II/20) H.134 T.112 S.232

بَ

۳۳۴- 𐎠𐎲𐎼𐎹 باختری. اسم مؤنث. باختر، بلخ، باکتریا Baktria. در اوستا رسم ۹ب.

K.199 H.129 T.112 S.233

۳۳۵- 𐎠𐎲𐎶 بَگ. اسم مذکر (ا/ا) خدا. بَغ، در اوستا رسم ۹ب بگ. سانسکریت bhága. در فارسی باقی است، به ویژه در بعضی ترکیب‌ها: بغپور- بغداد.

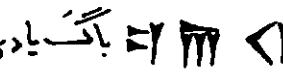
K.199 H.128 T.113 S.232

۳۳۶- 𐎠𐎲𐎶𐎢𐎹𐎼 بَگابیگَ. اسم مذکر. نام یک پارسی، پدر «دی دَرْنَ» (= Hydarnes) که یکی از یاران داریوش بود. جزء نخست بَگ. جزء دوم آ- بیگَ. به احتمال به معنی خداداد.

K.199 H.129 M.18(II/15-16) T.113 S.232

۳۳۷- 𐎠𐎲𐎶𐎢𐎽𐎹 بَگبوخشَ. اسم مذکر (ا/ا). نام یکی از یاران داریوش است در برانداختن بگئومات (= Megabyzus). جزء نخست «بَگ» به معنی خدا. جزء دوم از ریشهٔ 𐎢𐎽𐎹 بَوْگ، آزاد کردن، بخشودن. معنی اسم به ترتیب «خدا بنده».

K.199 M.19(II/16) T.113 H.129 S.232

۳۳۸-  باگ‌یادی. صفت، مذکر (۱/۱) نام هفتمین ماه سال هخامنشی. جزء نخست از "بَگَ" خدا. به احتمال میترا مورد نظر بوده است. جزء دوم از ریشه‌ٔ  یَذْ (و۳ بد یَزْ) ستایش کردن، پرستیدن. شپیگل به معنی «ماه پرستاری از باغ آورده است»، وجزء نخست را به معنی «باغ گرفته»، Oppert و دیسلخ به معنی نخست نقل کرده‌اند.

K.۱۹۹ H.۱۲۹ T.۱۱۳ S.۲۳۲

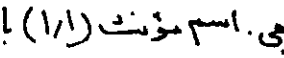
۳۳۹-  باجی. اسم مؤنث (۱/۱) باج، خراج در فارسی باژ، باج. در فارسی میانه baxtan. سانسکریت. bhaj.

K.۱۹۹ H.۱۲۹ T.۱۱۳ S.۲۳۳

۳۴۰-  بابی روشَ. اسم مذکر (۱/۱) بابل. در ایلامی ba-pi-li. صفت از آن بابی رودی ی:

 بابلی، اهل بابل (Babylon)

K.۱۹۹ H.۱۲۸ T.۱۱۳ S.۲۳۳

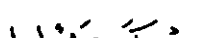
۳۴۱-  بَنْدَک. اسم مذکر (۱/۱). بنده، غلام. از ریشه‌ٔ  بَنْدْ: بستن، بند کردن. حالت جمع بَنْدَکا: بندگان. در پهلوی bandak بَنْدَکْ. در اوستا ریشه ۳ وید بَنْدَ. در سانسکریت bandhá. در اوستایی نیز ریشه‌ٔ ید ۳ و بَنْدْ: بستن معنی می دهد.

K.۱۹۹ H.۱۲۹ T.۱۱۳ S.۲۳۳

۳۴۲-  ثراتَرْ. اسم مذکر. برادر. در اوستا نیز ر.ا سه م بد ثراتَرْ. سانسکریت bhratar. در لاتینی frater.

K.۲.۱ H.۱۲۹ T.۱۱۵ S.۲۳۴

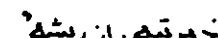
۳۴۳-  بَرْدِی یَ. اسم مذکر (ا/ا) نام نوهٔ کوروش بزرگ. کوروش اول، شاه انشان، پسرش کَبوجیهٔ اول بود. کوروش بَرْدِی یَ (= شِیرْدیس Smerdis).

 "بَرْدِی یَ" به معنی بلندمقام، عالی‌جاه، بلندمرتبه. از ریشهٔ بَرْد: بلند بودن، رفیع بودن. در اوستایی ۵٤ـ.

K.۲.. M.20 (II/16) H.۱۲۰ T.۱۱۴ S.۲۳۳

۳۴۴- بومی. اسم مؤنث. زمین، جهان. در اوستا ۶۷ـ. بومی. فارسی نو "بوم".

K.۲.. H.۱۲۰ T.۱۱۵ S.۲۳۴

مُ-مو:  مِ-می: مَ:

۳۴۵-  ماتَرْ. این اسم به معنی مادر ـ در اوستا ـ ۶ سم یـ۱ ماتَرْ. سانسکریت mātar ماتَرْ. لاتینی mater به تنهایی در فارسی باستان نیامده است، یک بار به صورت مرکب (هَماتَرْ، هَمانا) یک ـ مادر، همان مادر. جزء نخست (هَم) یک، یگانه: از یک مادر. در کتیبهٔ داریوش در بیستون، ستون یکم، سطر ۳.

K.۲.۱، ۲۱۳ H.۱۳۶ T.۱۳۳ S.۲۴۵

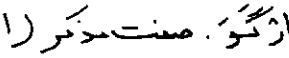
۳۴۶- مادَ. اسم مذکر (ا/ا) ماد، سرزمین ماد. نیز صفت ـ است مذکر (ا/ا) مادی، اهل ماد. در حالت جمع "مادا" مادی‌ها.

K.۲.۲ H.۱۴۳ T.۱۱۶ S.۲۳۶

۳۴۷- ماروش. اسم مذکر (ا/ا) نام شهری

در ماد بوده است.

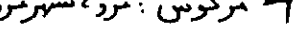
K. ۲.۲ H. ۱۴۴

۳۴۸-  مازگوَ. صفت مذکر (۱/۱)، مروزی، مروی، اهل مرو.  مَزگوش: مرو، شهر مرو.

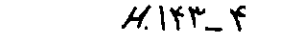
K. ۲.۲ H. ۱۴۳_۴ T. ۱۱۷ S. ۲۳۵

۳۴۹-  ماهَ. اسم مذکر (۱/۱) ماه، یک ماه از سال. در اوستا ۶ سع 3 رم، 6 سد رم بد - ماوَنگهَ، ماهَ. سانسکریت māsa.

K. ۲.۳ H. ۱۴۳ T. ۱۱۸ S. ۲۳۶

۳۵۰-  مَکَ. اسم مذکر (۱/۱). مکران. نام یکی از کشورها یا سرزمین‌های تابع ایران.

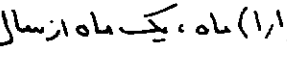
K. ۲.۱ H. ۱۴۳ T. ۱۱۵ S. ۲۳۴

۳۵۱-  مَگُوُ. اسم مذکر (۲/۱) مگوش (۱/۱): مُغ عنوان روحانیان مادی. ایلامی ma-ku-u-iš. اکدی ma-gu-uš.

K. ۲.۱ T. ۱۱۵ H. ۱۴۳ S. ۲۳۴

۳۵۲-  مَچی یَ. صفت مذکر. نام گروهی از مردم یا یک قوم. به احتمال مردم مکران: مکرانی، اهل مَکَ یا مکران.

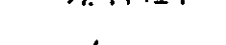
K. ۲.۱ H. ۱۴۳ T. ۱۱۶ S. ۲۳۵

۳۵۳-  مَ ثی شتَ. صفت عالی، مذکر. (۱/۱) بزرگترین. در اوستا 6 سد - وسم بد مَزیشتَ: بزرگترین. از ریشهٔ 6 سد = بزرگ. در فارسی مَهَشت.

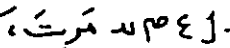
K. ۲.۱ H. ۱۴۴ T. ۱۱۶ S. ۲۳۵

۳۵۴-  مَزگوش. اسم مذکر (۱/۱) مرو.

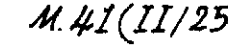
K. ۲.۲ H. ۱۴۳_۴ T. ۱۱۷ S. ۲۳۵

۳۵۵_  مَرْتِیَ. اسم مذکر (۱/۱) نام یک نافرمان شوشی. هم‌چنین به معنی مرد، در اوستا ۵ بد ل ٤ م بد مَرِتَ، که به معنی مرد، انسان، و مردی است.

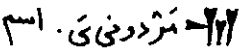
K. ۲.۳ M. 41 (II/25) T. ۱۱۷ S. ۱۱۷ H. ۱۴۴

۳۵۶_  مَرْدونیَ. اسم مذکر (۱/۱) (Mardonius) نام پدر گُبْرِیَه (گوبریاس Gobryas) وی یکی از یاران داریوش بود.

K. ۲.۳ M. 40 (II/24) T. ۱۱۸ H. ۱۴۴ S. ۲۳۶

۳۵۷_ . مَشْکا. اسم مؤنث (۱/۱) در متن به صورت مفعول فیه و جمع (۷/۳) مَشْکاوا  .../ در مشک‌ها، به روی مشک‌ها. در فارسی این اسم باقی است: مَشْک.

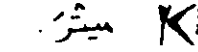
K. ۲.۳ H. ۱۴۴ T. ۱۱۸

۳۵۸_  مَزْداهَ. صفت است، مذکر و مفرد. دانا، آگاه، خردمند. به طور کلی و همیشه در حالت ترکیب با اَهُورَ_اَهورَ (= اَهورَ (= اَهُورَمزدا) می آید. در اوستا نیز مَزدا ۵ بد ک و بد که به صورت مستقل و جدا برای خداوند مورد کاربرد است، چنانکه جزء نخست بد بره ل بد اَهورَ_ نیز جداگانه برای نام خداوند کاربرد دارد و به صورت مرکب نیز در حالت مقدم و مؤخر دو جزء ملاحظه می شود.

در اوستا مرکب است: ۵ بد ک مَزْ، بزرگ و ریشهٔ وید دا_ دانستن آگاه بودن، دانا بودن. مَزْداهَ_ در فارسی باستان حالت دستوری (٦/۱)

یعنی حالت اضافه و مفرد را دارد. T.118 H.144 K.2.3

۳۵۹- میثرَ.

 مِثرَ.

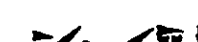
 مِثرُ. اسم مذکر است. مهر، در فارسی باستان و ایرانی باستانی به معنی دوست؛ نیز نام یکی از خدایان ایران قدیم پیش از عصر زرتشت بود که پس از آن هم چنان اعتقاد به این خدای هند و ایرانی - دوام آورد.

در اوستا mi-θra- ، میثرَ؛ پیمان، نیز ایزد بزرگی است با وظایف بسیار

در ایلامی mi-iš-ša-ai در آکدی mi-it-ri.

در سانسکریت mitrá.

K.2.3 H.144 M.41(II/25) T.119 S.236

۳۶۰-  موذرایَ. صفت مذکر (۱/۱).

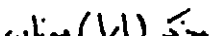
مصری، اهل مصر، از مصر. به صورت جمع "موذرایا" مصری ها. مصر (Egypt) یکی از کشورهای تابع ایران در عصر هخامنشیان بود. موذرایَ:

 = مصر.

K.2.3 H.144 T.119 S.236

۳۶۱- یَئوتی یا. اسم مؤنث (۱/۱) نام ناحیه‌ای در پارس.

K.2.4 H.158 T.119 S.237

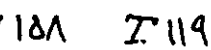
۳۶۲-  یَئونَ. اسم مذکر (۱/۱) یونان.

 یَئونَ. صفت مذکر (۱/۱) یونانی.

 یَئونا. صفت مذکر (۱/۳) یونانی‌ها.

K.۲.۴ H.۱۵۸ Z.۱۱۹ S.۲۳۷

 رو-ز

۳۶۳-  راشتَ. صفت: راست، درست.

(راستام حالت منعول صریح صفت است. مفرد و مؤنث.

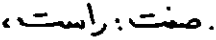
در اوستا [ید ه م ید راشتَ. در پهلوی و فارسی راست. در فارسی باستان

از ریشه "رَد" رَستن، رهاشدن.

۳۶۴- رَئوچَ، روچ. اسم خنثی (۱/۱): روز. در اوستا

[ید ط ۴ ید رَئوچَ، پهلوی روچ، فارسی روز.

K.۲.۵ H.۱۵۰ Z.۱۲۱ S.۲۳۸

۳۶۵-  روتَ. اسم خنثی (۱/۱) رود. در اوستا: —

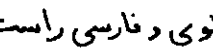
و [ید ط ۴ ید ثرَائتَ، رود، جریان آب. در پهلوی روت، فارسی جدید رود.

سانسکریت Srotas.

K.۲.۵ H.۱۵۰ Z.۱۲۱ S.۲۳۸

۳۶۶- رَغا. اسم مؤنث (۱/۱) نام شهری در پارس.

K.۲.۵ H.۱۵۰ Z.۱۲۱ S.۲۳۸

۳۶۷-  رَگا. اسم مؤنث (۱/۱) نام یکی از شهرهای

ماد ـ که "ری" منظور است. در اوستا [ید ۹ ید رَغَه.

K.۲.۵ H.۱۵۰ Z.۱۲۱ S.۲۳۸

وِ-وی

۳۶۸- وَئیشپارَ. اسم مذکر (۱/۱). نام یکی از پارسیان؛ نام پدر ویدَفرَنا (*Intaphernes*) که از یاران داریوش بود.

K.۲.۶ M,52,54,61 T.۱۲۳

۳۶۹- وَئومیسَ، وَهومیسَ. اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از پارسی‌ها. مرکب از وَهو (=خوب، نیک) و میثرَ: دوست، پیمان ـ: خوب پیمان، نیک دوست.

K.۲.۶ M.63(II/30) T.۱۲۳ H.۱۵۵ S.۲۳۹

۳۷۰- وَرکانَ. اسم مذکر (۱/۱) *Hyrcania*. گرگان، ناحیه ای در شرق دریای خزر. در پهلوی و فارسی نو گرگان. به معنی سرزمین گرگ‌ها. وَرَگ ـ در اوستا ۴۷ یو ۱ و ند وِهْرَکَ، در سانسکریت *Vrka* به معنی گرگ.

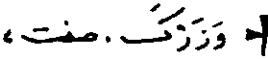
K.۲.۶ H.۱۵۷ T.۱۲۳ S.۲۳۹

۳۷۱- وَرَگَزَنَ. صفت مذکر (۱/۱) نام- هشتمین ماه سال بوده است. مرکب است. جزء نخست وَرَگَ: گرگ. اوستایی ۴۷ یو ۱ و ند وِهْرَکَ. جزء دوم زَنَ- زاده، آفریده. در اوستا نیز ۲ ند زَنَ.

K.۲.۶

۳۷۲- وَرَگَ. اسم مذکر. گرگ. در اوستا ۴۷ یو ۱ و ند وِهْرَکَ. سانسکریت *Vṛka*.

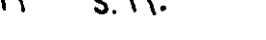
۳۷۳-  وَزَرَکَ. صفت، مذکر (۱/۱) بزرگ.

 وَزْرَ: گرز. در اوستا  وَزْرَ: گرز. سانسکریت: وَجْرَ Vajra.

K.۲.۷ H.۱۵۶ T.۱۲۴ S.۲۴.

۳۷۴- وَهَ مَنُوکَ. اسم مذکر (۱/۱) در متن وَهوکَرْیا (۶/۱) حالت اضافه و منزد. نام یکی از پارسیان، نام پدر اَرْدومَنیشَ. جزء نخست نام "وَهو" به معنی خوب، نیک. با پسوند "کَ".

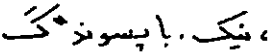
K.۲.۷ M.53 (II/27-8) T.۱۲۴ S.۲۴.

۳۷۵-  وَهَ یَزْداتَ.

اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از پارسیان شورشی در زمان داریوش.

مرکب است. جزء نخست "وَهَ یَ"  "بهترکه - صفت است. جزء دوم از ریشهٔ داتَ: قانون، داد. در صورت کلی به معنی: پیرو داد، پیرو قانون، بهترین قانون گزار یا پیرو داد. هرگاه جزء دوم را "زاتَ" بگیریم به معنی بهترزاد، بهترزاده می شود.

K.۲.۷ H.۱۵۵ M.56 (II/28) T.۱۲۴ S.۲۴.

۳۷۶- 

وَهَ یَ و[یـ]ش داپَ یَ. اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از پارسیان است.

K.۲.۷ M.55 (II/28) H.۱۵۵ T.۱۲۴

۳۷۷-  ویثَ. اسم مؤنث (۱/۱) کاخ، خانه، خانهٔ بزرگ. سانسکریت Viś. لاتینی Vicus.

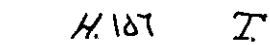
K.۲.۸ H.۱۵۶ T.۱۲۴ S.۲۴.

۳۷۸-  ویدَفَرنَ. اسم مذکر (۱/۱).
نام یکی از پارسیان که از یاوران داریوش بود در مقابله با گئوماتِ مغ.
(*Intaphernes*). به معنی دست یابنده به پیروزی یا جلال و شکوه و فرّ
به معنی دیگر، هرگاه مرکب از پیشوند "وی" و ریشه‌ٔ "دَرْ" بگیریم:
درنده، آن که پاره می‌کند یا می‌درد.

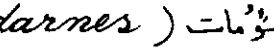
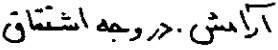
K. ۲۰۸ *H.* ۱۵۶ *T.* ۱۲۶ *S.* ۲۴۱ *M.57 (II/28)*

۳۷۹-  وی دَرْنَ. اسم مذکر (۱/۱). نام یک پارسی
که از یاران داریوش بود در پیروزی یافتن به گئوماتِ (*Hydarnes*).
به احتمال به معنی حافظ امنیت، برقرارکنندهٔ آرامش. در وجه اشتقاق معانی دیگر
نیز داده شده است.

K. ۲۰۸ *H.* ۱۵۶ *M.58 (II/29)* *T.* ۱۲۶ *S.* ۲۴۰

۳۸۰-  وی یَخْنَ. نام دوازدهمین ماه سال
بوده است. صفت، مذکر (۱/۱).

K. ۲۰۸ *H.* ۱۵۷ *T.* ۱۲۶ *S.* ۲۴۱

۳۸۱-  وی وانَ. اسم مذکر (۱/۱). نام یک پارسی
که ساتراپ یا شهربان وَخَجَ - آراخوزیا بوده است. مرکب است از پیشوند
"وی" و ریشه‌ٔ "وَن" پیروز شدن، بردن. به معنی پیروز، فاتح، کشورگشا.
شاید در اوستا  - وی-وَنگه - وَنت، یا -
.

K. ۲۰۸ *H.* ۱۵۷ *M. 60 (II/29)* *T.* ۱۲۶ *S.* ۲۴۱

۳۸۲- ویشتاسْپَ. "= گُشتاسپ"

اسم مذکر (۱/۱) نام پدر داریوش (Hystaspes). در ایلامی :
. uš - ta - aš - pa در آکدی . mi - iš - da - áš - ba .

در اوستا 𐬬𐬵𐬯𐬀 𐬯𐬀𐬎𐬹 𐬱𐬀 𐬐𐬀𐬭𐬌 𐬱𐬀 باعنوان گوی و تد دد ـ (= شاه) پادشاه و فرمانروای پشتیبان زرتشت است. جزء نخست 𐬬𐬵𐬯𐬀 𐬯𐬀𐬎𐬹 𐬱𐬀 تندرو، سریع، پرشتاب ـ در اوستا از ریشهٔ 𐬬𐬵 𐬱𐬀 𐬐𐬀 در آکدن، باشتاب در آکدن ـ و در سانسکریت √vāj . جزء دوم اشپَ 𐬱𐬀 𐬐𐬀𐬭𐬌 𐬱𐬀 : اسب ـ البته معانی دیگری نیز آمده : دارندهٔ اسب بی آرام یا رَموک . دارندهٔ اسب ـ بدون یراق (جزء نخست پیشوند "وی" به معنی بی ، بدون ـ گرفته شده است برای معانی و وجه اشتقاق های گوناگون به مآخذ مربوط نگاه کنید .

K. ۲.۹ H. ۱۵۶ M. 59 (II/29) T. ۱۲۷ S. ۲۴۱

۳۸۳ـ 𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢 وَشْدا سَکَ . اسم مذکر . این واژه از جنبهٔ شناخت و معنی ، مشکوک و مورد تردید است .

K. ۲.۷ M. 62 (II/30) H. ۱۵۵ T. ۱۲۴

۳۸۴ـ 𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢𐎢 ویشپَ اوزاتی.

اسم مؤنث (۱/۱) نام شهری در پارت .

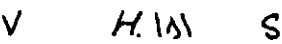
K. ۲.۹ H. ۱۵۶ T. ۱۲۷

سَ 𐎢

۳۸۵ـ 𐎢𐎢𐎢 سَکَ . اسم مذکر (۱/۱) . نام سرزمین سکاهاست Scythia شکیت یَ . به احتمال در شمال سغد واقع بوده است. نیز صفت است و مذکر (۱/۱) سَکایی ، از مردم سرزمین شکیت .

𐎢𐎢𐎢𐎢 سَکاهالت مؤنث است (= سَکِستان ، سکسار) .

K. ۲.۹ T. ۱۲۷ H. ۱۵۱ S. ۲۴۱

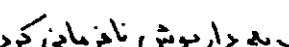
۳۸۶- شکوخ‌َ. اسم مذکر (۱/۱) نام یکی از شاهان سَکایی که نسبت به داریوش نافرمانی کرد. (ضبط شپیگل — سَکونخَ ).

K. ۲.۹ H. ۱۵۱ M. 46 (II/26) T. ۱۲۷ S. ۲۴۲

۳۸۷-  شکوذرَ. اسم مذکر (۱/۱) نام ناحیه ای در مقدونیه.

نیز صفت است، مذکر و مؤنث: شکوذرَ یایی، مقدونی.

K. ۲۱. H. ۱۵۱ T. ۱۲۸ S. ۲۴۲

۳۸۸-  شتانَ. اسم خنثی، جا، محل، مکان. در اوستا نیز هم‌ریشه‌اش شتانَ. در فارسی نو به صورت پسوند مکان (= شتانْ) در سانسکریت sthāna. از ریشهٔ  شتا- در اوستا هم‌ریشه شتا: ایستادن.

K. ۲۱. H. ۱۵۱ T. ۱۲۸ S. ۲۴۲

۳۸۹- شتونا. اسم مؤنث، جمع: ستون‌ها "شتونا" به معنی ستون هنوز در فارسی باقی است. در اوستا نیز هم‌ریشه‌اش شتونَ (یشت ۱۰/۷۱) به معنی ستون آمده است. در سانسکریت نیز Sthuna آمده است.

K. ۲۱. H. ۱۵۱

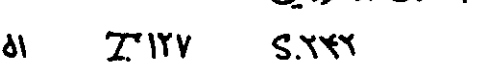
۳۹۰-  شپَرْدَ. اسم مذکر (۱/۱) سرزمین سارد، لیدی (Sardis). شپَرْدی یَ، صفت است: ساردی، لیدیایی.

K. ۲۱۰. H. ۱۵۱ T. ۱۲۸ S. ۲۴۲

۳۹۱-  سی‌گ‌یَ [ح] ودَقی

اسم مؤنث (۱/۱). نام دژی در سرزمین ماد.

K. ۲۰۹ H. ۱۵۱ T. ۱۲۷ S. ۲۴۲

۳۹۲- 

سوگُدَ، سوگودَ، سوگُدَ. اسم مذکر (۱/۱): سغد (Sugdiana). یکی از کشورهای تابع ایران در زمان هخامنشیان. ایلامی Šu-ug-da.

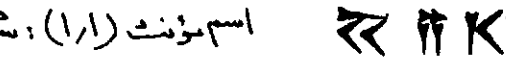
ایلامی Su-ug-du. اوستایی قد و فع p ید سوگدَ.

K. ۲۰۹ H. ۱۵۱ T. ۱۲۷ S. ۲۴۳

ش

۳۹۳-  شی یاتَ. صفت، مذکر (۱/۱): شاد.

در اوستا فرم سد ۴ ید شاتَ. ریشهٔ فرم سد شا: شادی کردن؛ ۳ چنین - صفت است: شاد. و اسم مؤنث از آن فرم سد د ۴ ید شائی تی: شادی.

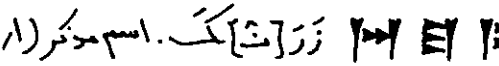
 اسم مؤنث (۱/۱): شادی.

K. ۲۱۰. H. ۱۵۲ T. ۱۲۹ S. ۲۴۳

ز

۳۹۴-  زوزَهْ یَ. اسم مذکر (۱/۱) نام شهری در ارمنستان بوده است.

K. ۲۱۱

۳۹۵-  زَرَ[ش]کَ. اسم مذکر (۱/۱) زَرَنک، نام سرزمینی حدود سیستان امروزه. نیز صفت است: زَرَنکی، اهل زَرَنک.

K.۲۱۱ H.۱۵۸ T.۱۳۰ S.۲۴۳

۳۹۶-  رازانَ. اسم مذکر (۱/۱). نام شهری در بین النهرین، شمال بابل.

K.۲۱۱ H.۱۵۸ T.۱۳۰ S.۲۴۳

۳۹۷-  هَئُومَ وَرَگ. صفت است و مذکر در حالت فاعلی. به احتمال نام طایفه‌ای از سکاها باشد - به معنی نوشندهٔ هوم، یا- آماده کنندهٔ هوم. جزء نخست در اوستا ریشهٔ 6 بد- هَئُومَ- گیاهی است مقدس که طی مراسمی دینی، عصاره و شیرهٔ آن را آماده کرده و می نوشند. در سانسکریت Saoma سَئُومَ.

در اوستا از ریشهٔ ریو د هُو- و در سانسکریت از ریشهٔ su- سو: آماده کردن، تهیه کردن، افشردن و شیره کشی از گیاه مورد نظر.

K.۲۱۱ H.۱۳۷ T.۱۳۱ S.۲۴۶

۳۹۸-  هَخامَنیشْ. اسم مذکر. نام سرسلسلهٔ هخامنشیان است (Achamenes). در ایلامی ha-ak-ma-ni-iš در اکدی a-ha-ma-ni-iš در پارسی باستان ریو بد ریو بد ریو بد

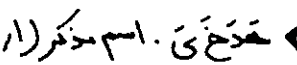
۳۹۹- 

هخامنشی ی. صفت است و مذکر (۱/۱)؛ هخامنشی.

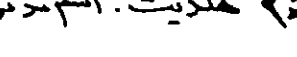
K. ۲۱۲ H. ۱۳۵ T. ۱۳۱ S. ۲۴۴

۴۰۰-  هگمتانَ. اسم مذکر. همدان، اکباتان. ایلامی Agmadana. اکدی Agamatanu. محل گرد آمدن و انجمن مردم. در بخش‌های گذشته به تفصیل در مورد وجه - اشتقاق یاد شده است (= ری ید ۳ + می ید 6).

K. ۲۱۲ T. ۱۳۲ H. ۱۳۵ S. ۲۴۴

۴۰۱-  هَدَخَ ی. اسم مذکر (۱/۱) نام یک پارسی بوده است.

K. ۲۱۳ H. ۱۳۵ M. 34 (II/21) T. ۱۳۲

۴۰۲-  هَدیتَ. اسم مذکر (۱/۱) نام یک ارمنی پدر "اَرَخ" که در شمار شورشیان بود.

M. 35 (II/21) H. ۱۳۶ S. ۲۴۵ T. ۱۳۴

۴۰۳-  هَرَیَوَ. اسم مذکر (۱/۱) هرات، آریا (aria) در اوستا ری ید [ا] د ‹‹ ید، ری ید [ا] ید ‹‹ ید.

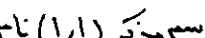
K. ۲۱۳ H. ۱۳۶ T. ۱۳۳ S. ۲۴۵

۴۰۴-  هَرَ[ءَ]خُوَتی. اسم مؤنث. (آراخوزیا Arachosia)؛ رُخَج. به صورت صفت هَرَخُوَتی ی.

K. ۲۱۳ H. ۱۳۷ T. ۱۳۳ S. ۲۴۵

۴۰۵-  هیـ[ن]ـدو . اسم مذکر. هند (سند ، Sind) در اوستا به صورت هپتا هندو . سانسکریت Sindhu. صفت از اسم یاد شده هیـ[ن]ـدوی () : هندی .

K.۲۱۴ H.۱۳۷ T.۱۳۴ S.۲۴۶

۴۰۶-  لَبْنانَ . اسم مذکر (۱/۱) نام یک کوه که از آنجا چوب‌های کاج به ایران می‌آوردند .

نوشته زیر بصورت برگه جدا ضمیمه کتاب بود

توجه به این نکته لازم است که در صورت الفبایی پارسی باستان، نشان میخی  را متقدمین «ثر» خوانده‌اند چنانکه نگارنده نیز بدان راه رفته و عمل کرده است. اما این نشان را دانشمندان متأخر چون بنونیست و میه و کِنت، به صورت SS نوشته‌اند که صدای سین مشدد دارد.

بخش یازدهم:

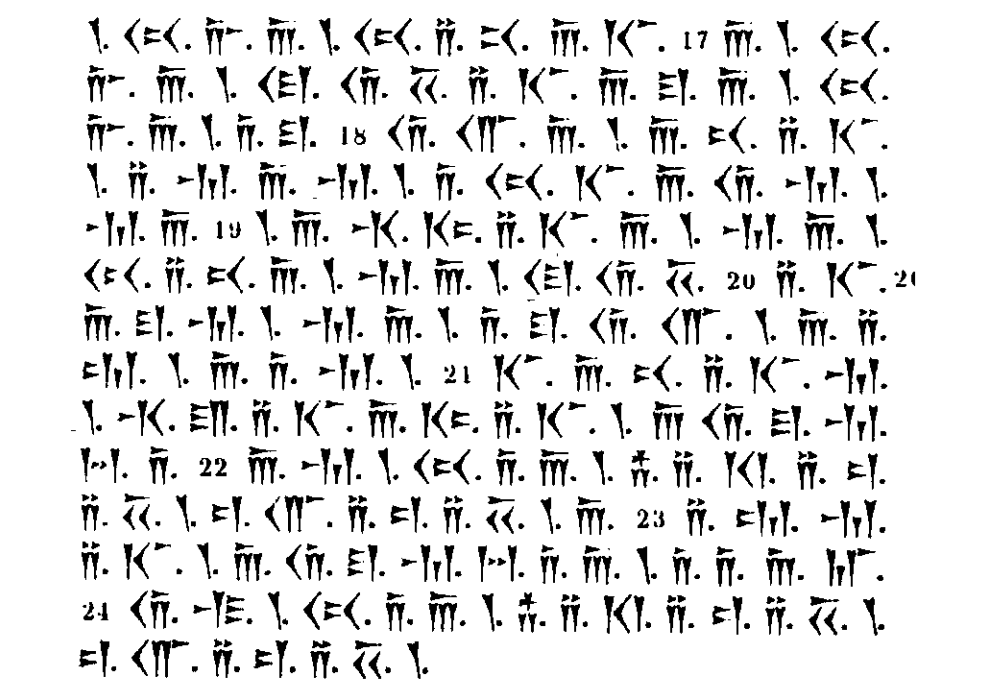
گزیده‌ای از متنِ نوشته‌های فارسی باستان

با ترجمه

A. Darius-Inschrift aus Persepolis.

Cf. SPIEGEL, Ap. Keilinschriften, S. 46 ff. H. — Im Glossar mit a bezeichnet.



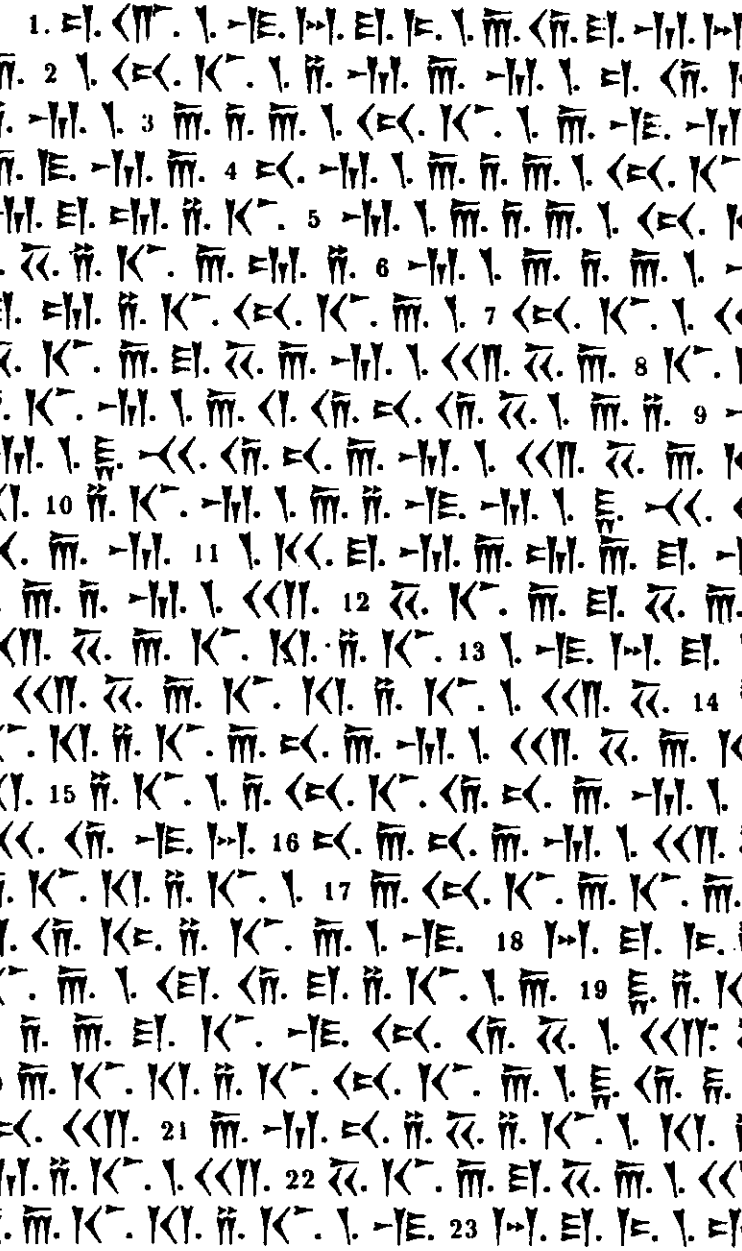


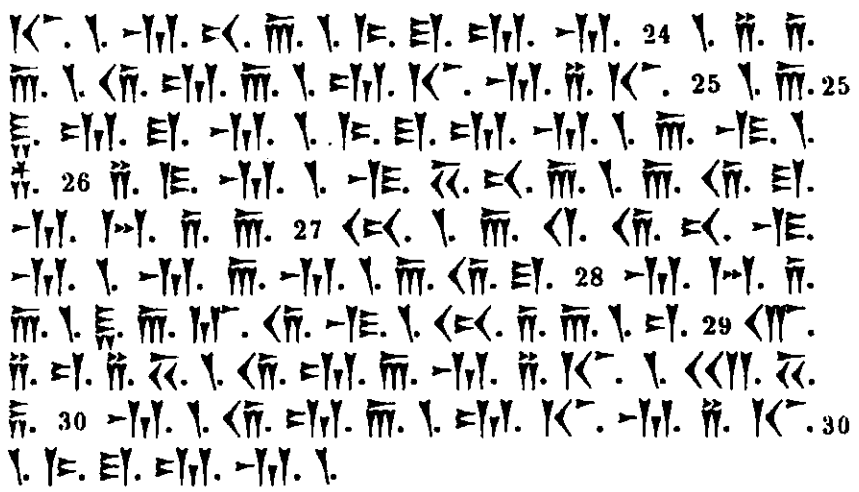
Transskription.

1 *auramazdā vazraka hja mupišta bag* 2 *ānām, hauv dārajavaum* ẖ*šājapi* 3 *jam adadā, hauṣaij* ẖ*ṣaśam frāba* 4 *ra, vasnā auramazdāha dārajavau* 5 *ṣ* ẖ*šājapija. pātij dārajavauṣ* 6 ẖ*šājapija: »ijam dahjāuṣ pār* 7 *sa tjām manā auramazdā frāba* 8 *ra hjā naibā uvaspā umarti* 9 *jā vasnā auramazdāha manak* 10 *ā dārajavahauṣ* ẖ*šājapijahj* 11 *ā hakā anijana naij tarsat* 12 *ij.« pātij dārajavauṣ* ẖ*šāja* 13 *pija. »manā auramazdā uvastām* 14 *baratuv hadā vīpibiṣ bagai* 15 *biṣ utā imam dahjāum aara* 16 *mazdā pātūv hakā hainaij* 17 *ā hakā duṣijārā hakā dra* 18 *uyā; anija imām dahjāum mā* 19 *aganījā mā hainā mā dūṣ* 20 *ijāram mā drauga. aitu adam* 21 *janijam jadijāmij auramazd* 22 *ām hadā vīpibiṣ bagaibiṣ a* 23 *itamaij auramazdā dadat* 24 *āv hadā vīpibiṣ bagaibiṣ.«*

B. Xerxes-Inschrift aus Persepolis.

Cf. SPIEGEL, Ap. Keilinschriften, S. 62 f. A. — Im Glossar mit b bezeichnet.





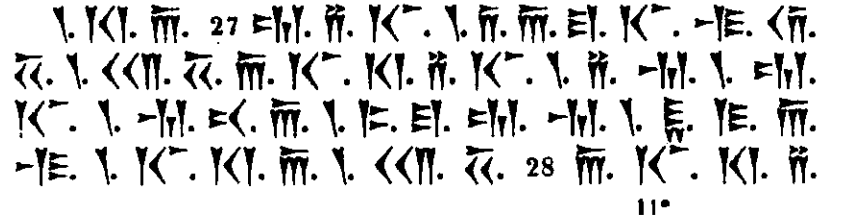
Transskription.

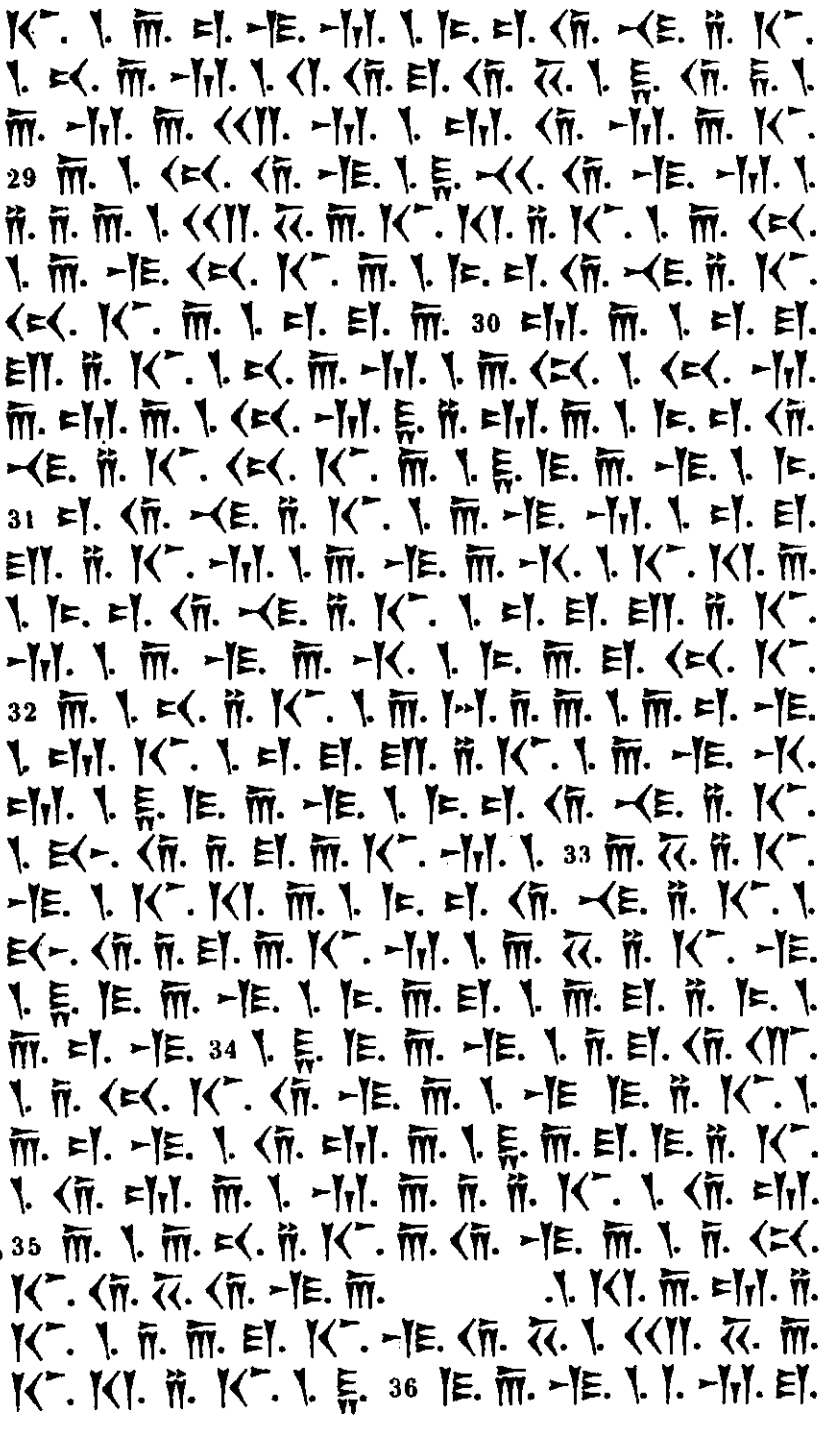
1 *baga vazraka auramazdā* 2 *hja imām bumīm* 3 *adā, hja avam asmā* 4 *nam adā, hja martija* 5 *m adā, hja ṣijāti* 6 *m adā martijahjā,* 7 *hja ḫṣajārṣām ḫṣā* 8 *japijam akūnauṣ ai* 9 *vam parūnām ḫṣājap* 10 *ijam aivam parūnām* 11 *framātāram. adam ḫṣ* 12 *ajārṣā ḫṣājapija* 13 *vazraka ḫṣājapija ḫṣ* 14 *ājapijānām ḫṣājap* 15 *ija dahjunām parūvza* 16 *nānām ḫṣājapija* 17 *ahjājā bumıjā va* 18 *zrakājā dūraij a* 19 *pij dārajavahauṣ ḫṣ* 20 *ājapijahjā puśa haḫ* 21 *ūmaniṣija. pātij ḫṣ* 22 *ajārṣā ḫṣājapija va* 23 *zraka:* »*tja manā kartam* 24 *idā utā tjamaij* 25 *apataram kartam ava v* 26 *īsam vaṣnā auramazdā* 27 *ha akūnavam. mām aura* 28 *mazdā pātūv hadā ba* 29 *gaibiṣ utāmaij ḫṣaśa* 30 *m utā tjamaij kartam.*«

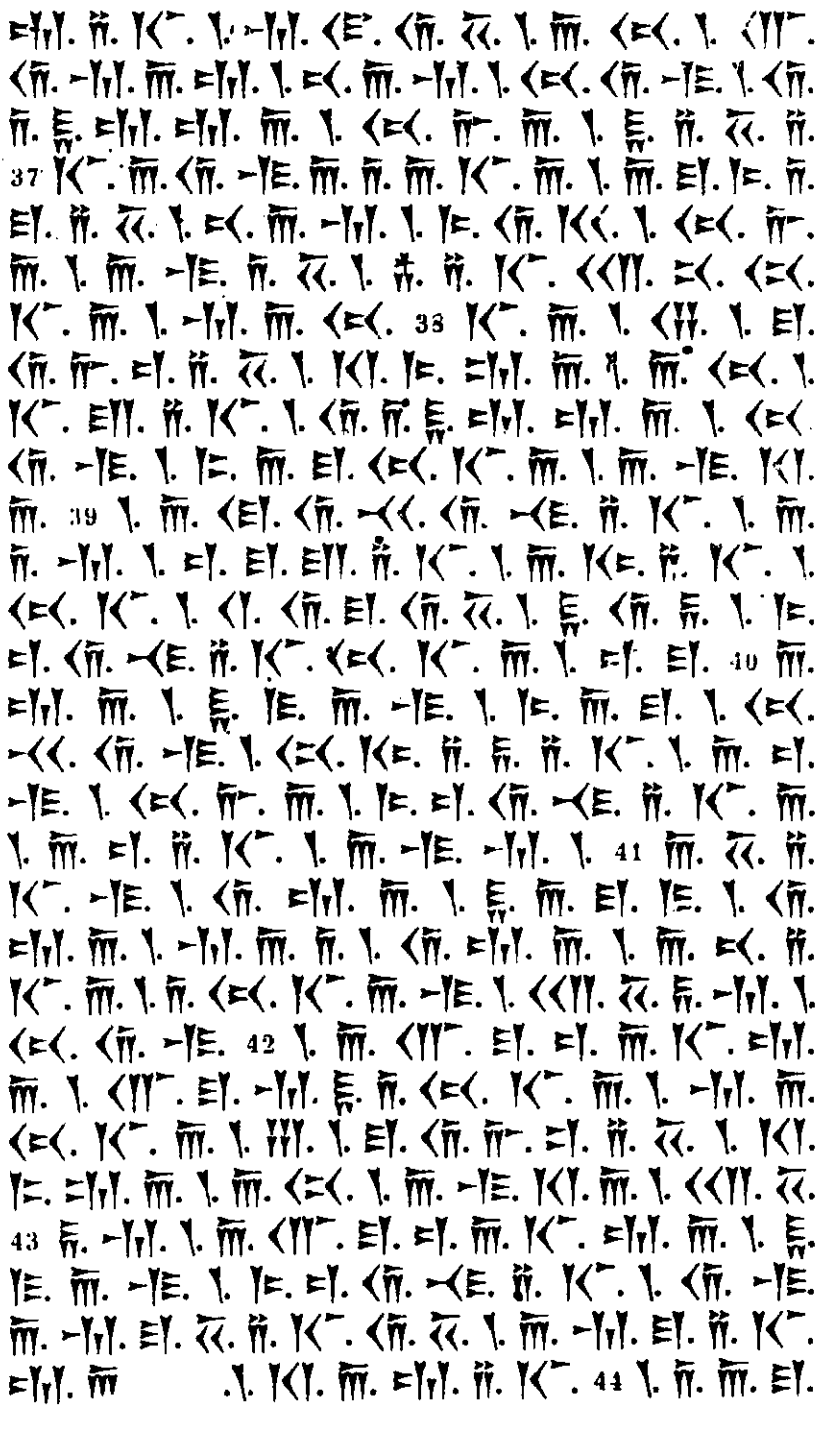
C. Aus der Darius-Inschrift von Behistan.

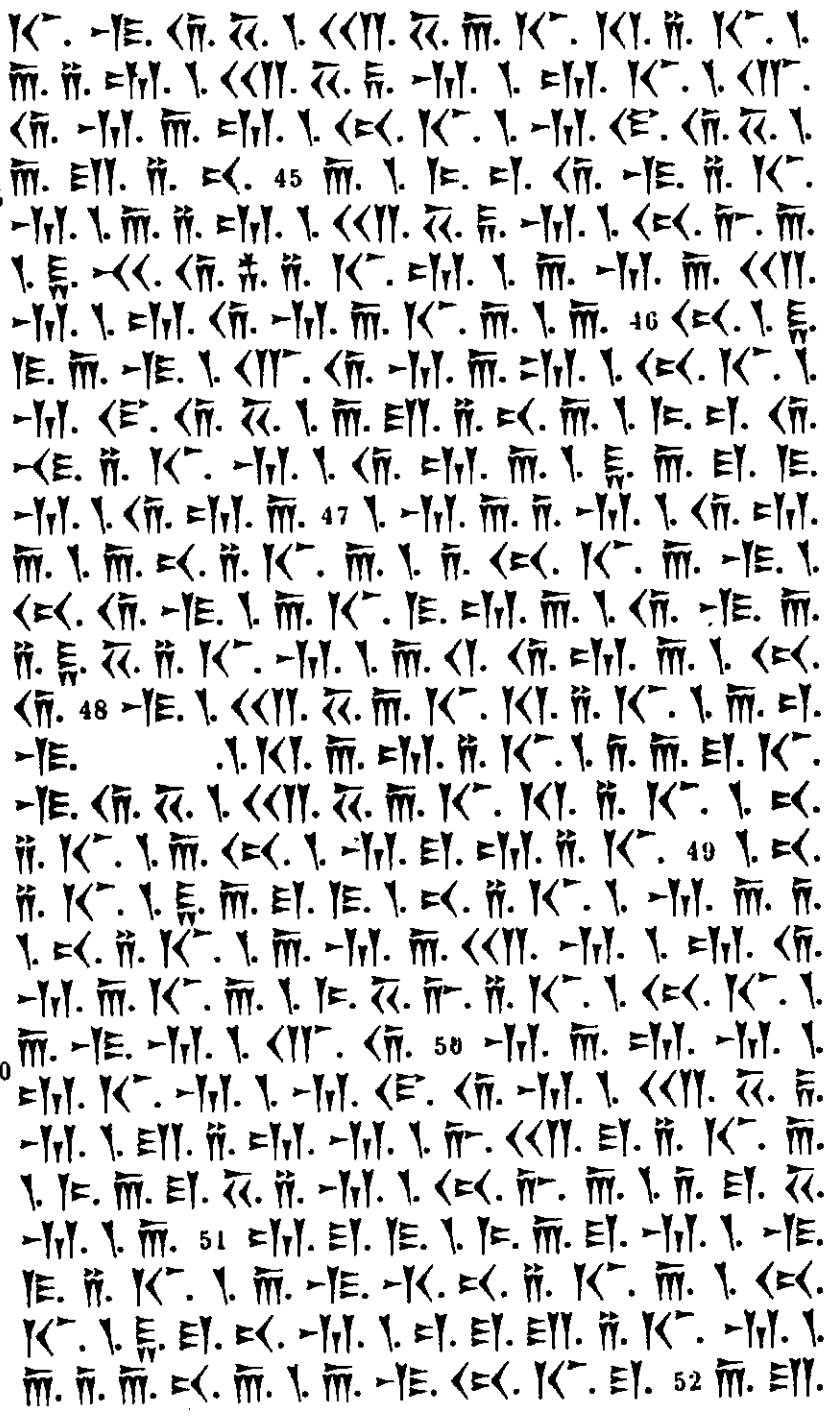
I. Vom ersten falschen Smerdes; Bh. I. 26—61.

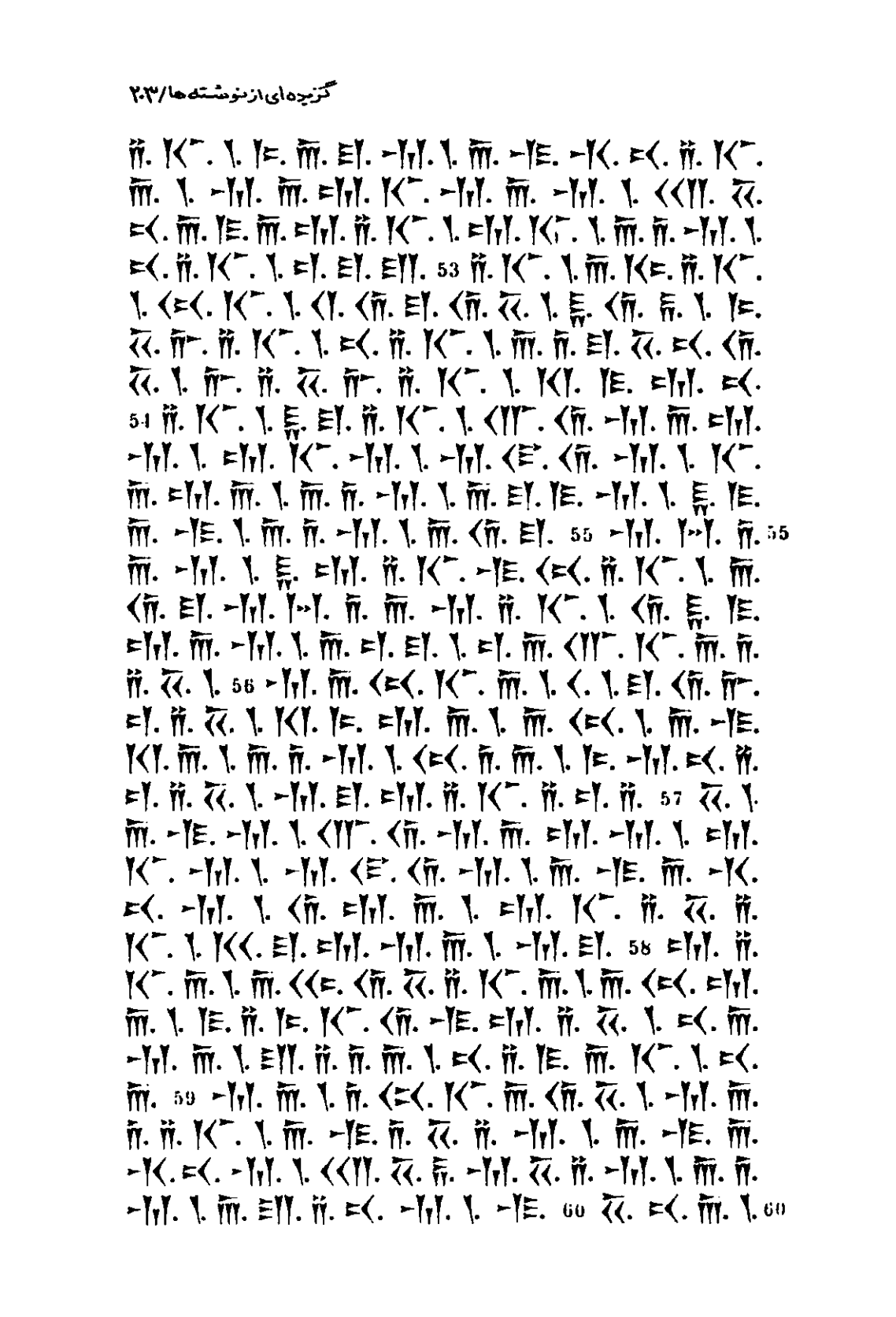
Im Glossar mit c bezeichnet.

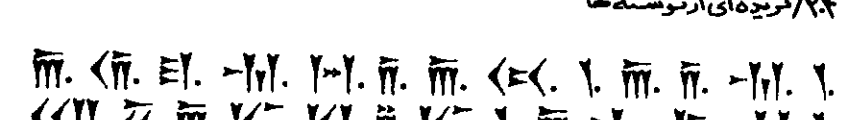












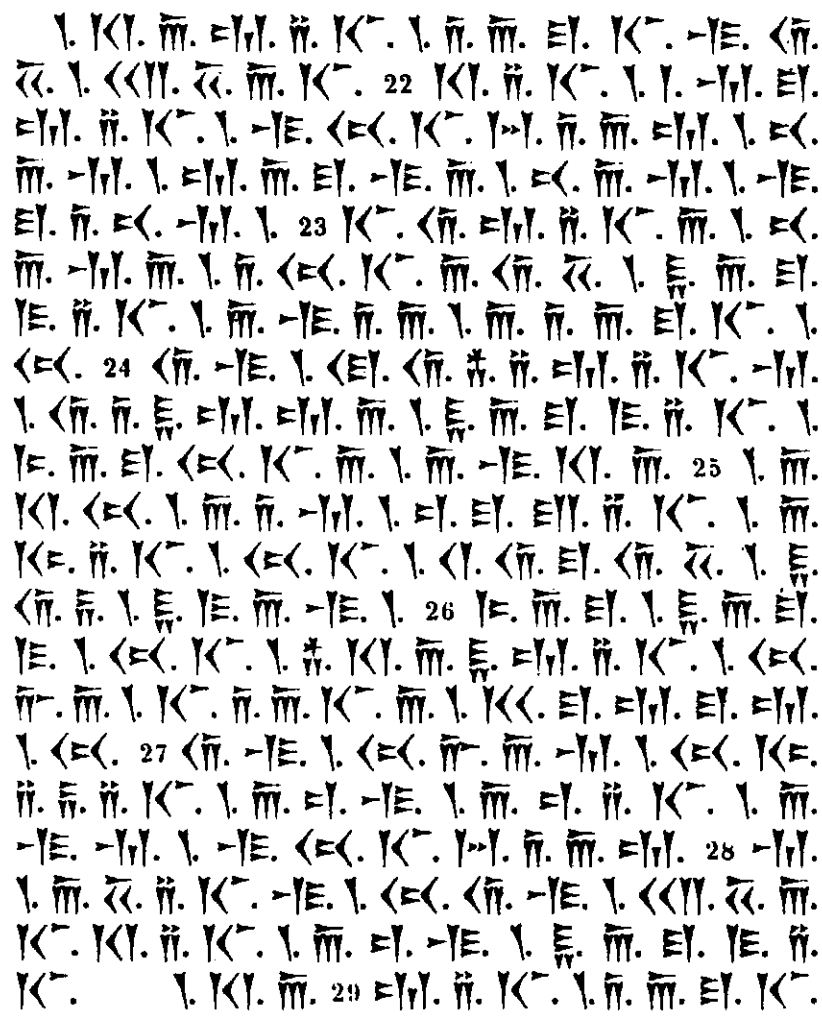
Transskription.

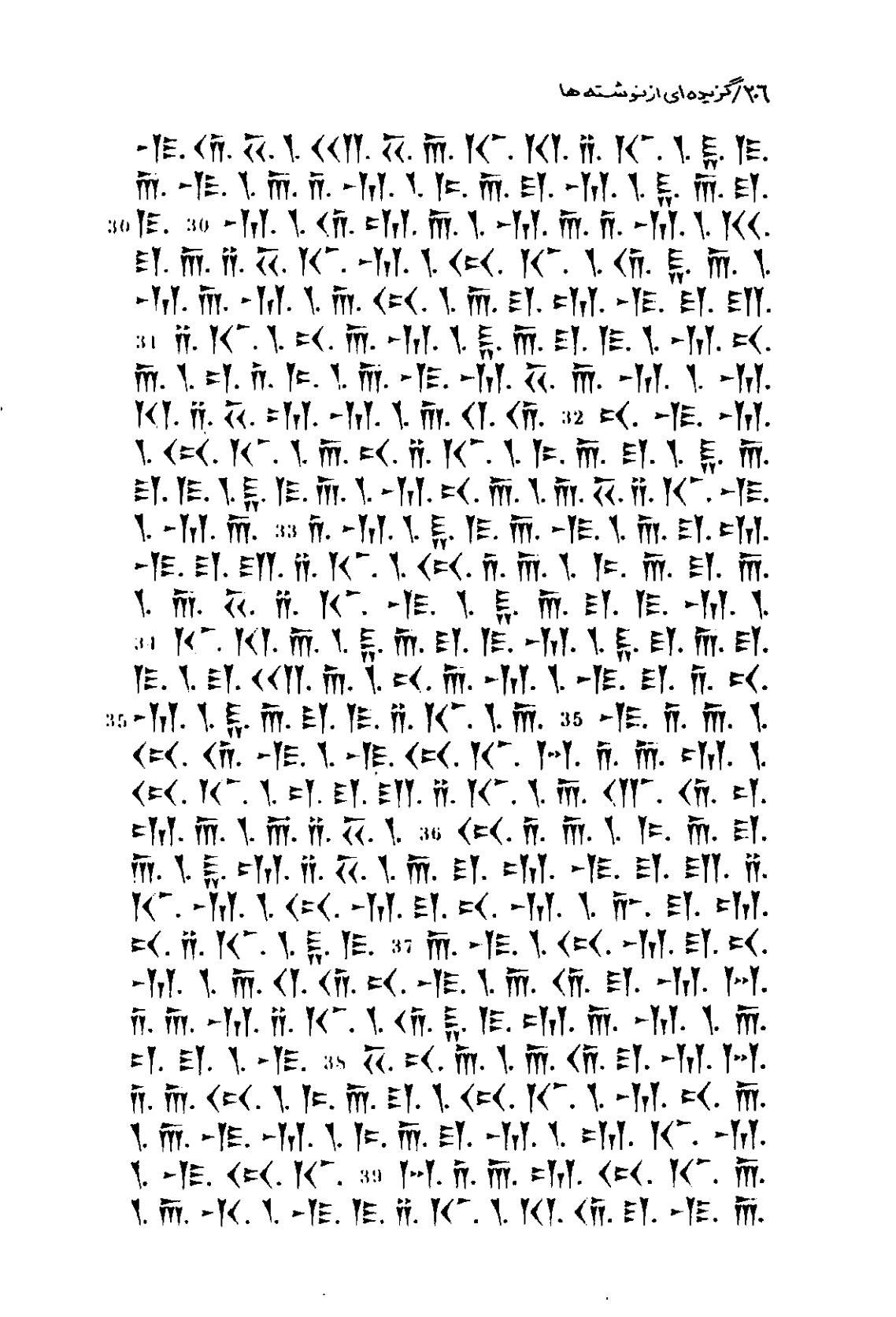
pā 27 *tij dārajavauṣ ḫṣājaṗija: »ima tja manā kartam pasāva jaṗā ḫṣ* 28 *ājaṗija abavam. kabuǧija nāma kūrauṣ puśa amāḫam taumāj* 29 *ā hauv parūvam idā ḫṣājaṗija aha; avaḫjā kabuǧijahjā brā* 30 *tā bardija nāma aha hamūtā hamapitā kabuǧijahjā. pasāva ka* 31 *buǧija avam bardijam avāǧa. jaṗā kabuǧija bardijam avāǧa kūrahj* 32 *ā naij azdā abava tja bardija avaǧata. pasāva kabuǧija mūdrājam* 33 *aṣijava. jaṗā kabuǧija mūdrājam aṣijava pasāva kūra arika abava;* 34 *pasava drauga dahjauvā vasaij ahava utā pārsaij utā mādaij ut* 35 *ā anijauvā dahjuṣuvā.« paṭij darajavauṣ ḫṣājaṗija: »pa* 36 *sāva 1 martija magūṣ aha gaumāta nāma hauv udapatatā hakā paiṣi* 37 *jāuvādājā, arkadriṣ nāma kauśa hakā avadaṣa, vijaḫnahjā māh* 38 *jā 14 raukabiṣ, ṗakatā aha jadij udapatatā. hauv kūrahjā avaṗā* 39 *adūrūǧija: »adam bardija amij hja kūrauṣ puśa kabuǧijahjā br* 40 *ātā.« pasāva kāra harūva hamišija abava hakā kabuǧijā, abij avam* 41 *aṣijava utā pārsa utā māda uta anijā dahjava; ḫṣaśam hauv* 42 *agarbājatā, garmapadahjā mūhjā 9 raukabiṣ, ṗakatā aha, avaṗā ḫṣa* 43 *śam agarbajatā. pasavā kabuǧija uvāmarṣijuṣ amarijatā.« ṗātij* 44 *dārajavauṣ ḫṣājaṗija: »aita ḫṣaśam tja gaumāta hja magūṣ adīn* 45 *ā kabuǧijam aita ḫṣaśam kakā parūvijata amāḫam taumājā a* 46 *ha. pasāva gaumāta hja magūṣ adīnā kabuǧijam utā pārsam utā* 47 *mādam utā anijā dahjāva, hauv ajastā uvāipuṣijam akūtā, hau* 48 *v ḫṣājaṗija abava.« ṗātij dārajavauṣ ḫṣājaṗija: »naij aha martija* 49 *naij pārsaij naij mādaij naij amāḫam taumājā kaṣkij hja avam gau* 50 *mātam tjam magūm ḫṣaśam dītam kaḫrijā; kūraṣim hakā darṣma a* 51 *tarsa, kāram vasaij avaǧanijā hja paranam bardijam adānā; avaḫjar* 52 *ādij kūram avaǧanijā: »mātjamām ḫṣnāsātij hja adam naij bard* 53 *ija amij hja kūrauṣ puśa.« kaṣkij naij adarṣnauṣ kiṣkij pastana* 54 *ij parij yaumātam tjam magūm jātā adam arsam; pasāva adam aura* 55 *mazdām patijavahaij, auramazdāmaij upastām abara; bāgajādaiṣ* 56 *māhjā 10 raukabiṣ, ṗakatā aha, avaṗā adam hadā kamnaibiṣ martijaibi* 57 *ṣ avam gaumātam tjam magūm avājanam utā tjaiṣaij*

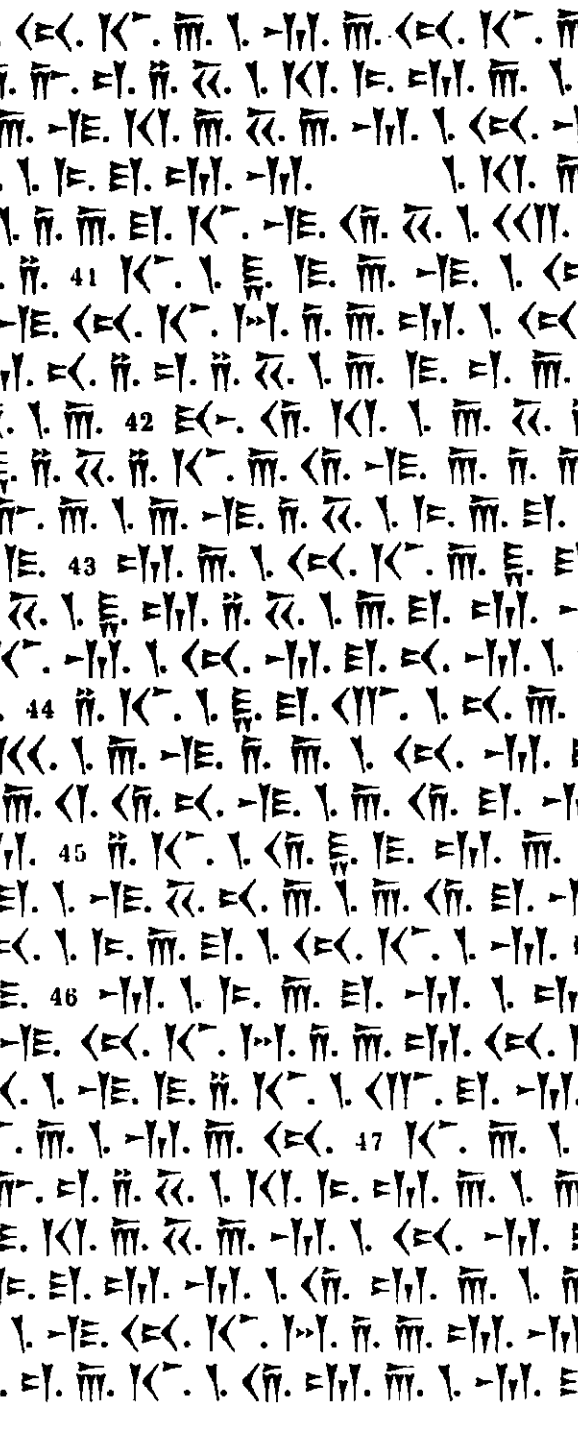
fratamā mar 58 *tijā anūṣijā ahatā; sikajauvatiṣ nāmā dīdā, nisāja nā* 59 *mā dahjāuṣ mādaij, avadaṣim avāganam. ẖṣaṣam-ṣim adam adinam, va* 60 *ṣnā auramazdāha adam ẖṣajapija abavam, auramazda ẖṣaṣam manā fr* 61 *ābaru.«*

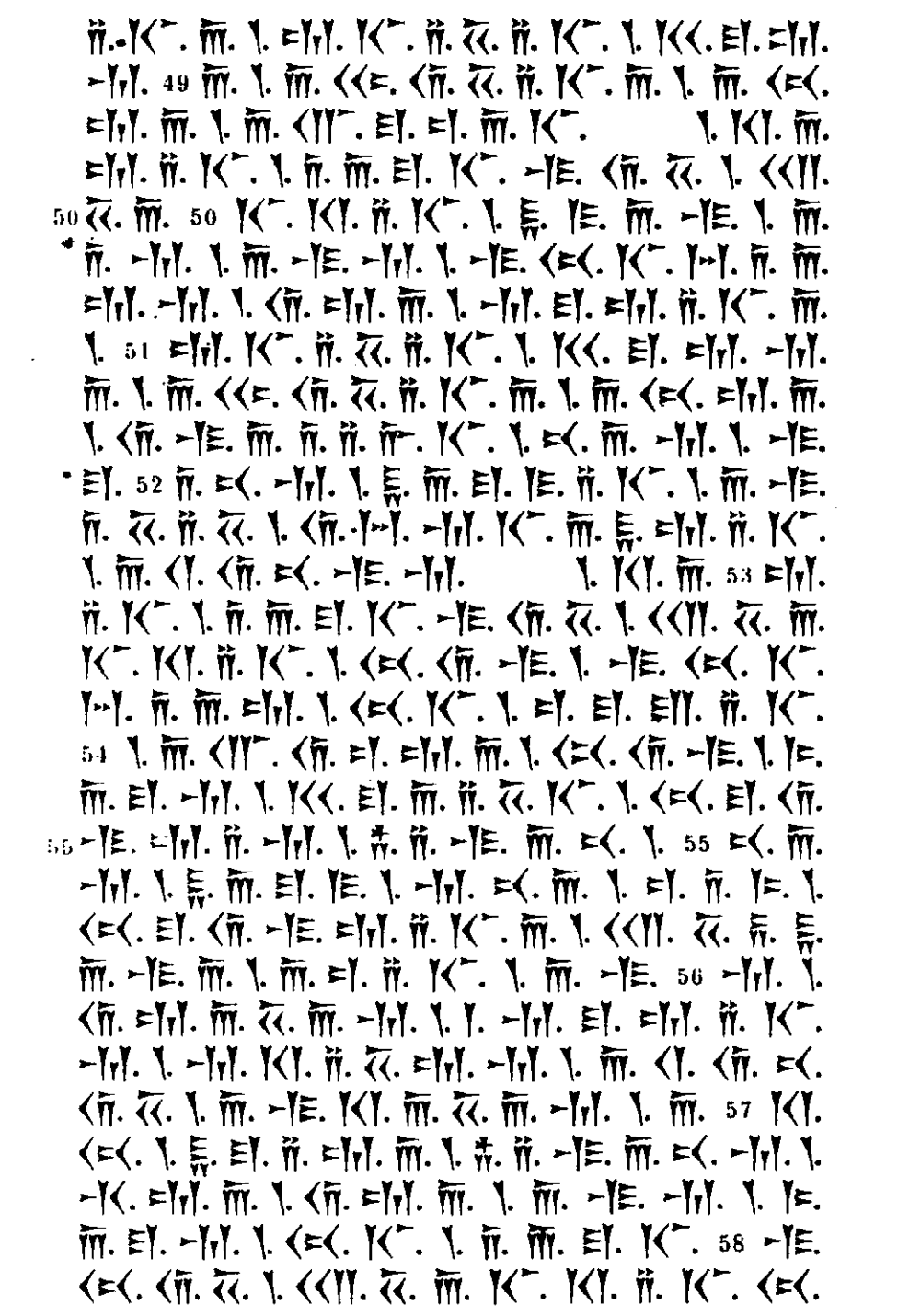
II. Vom zweiten falschen Smerdes; Bh. III. 21—75.

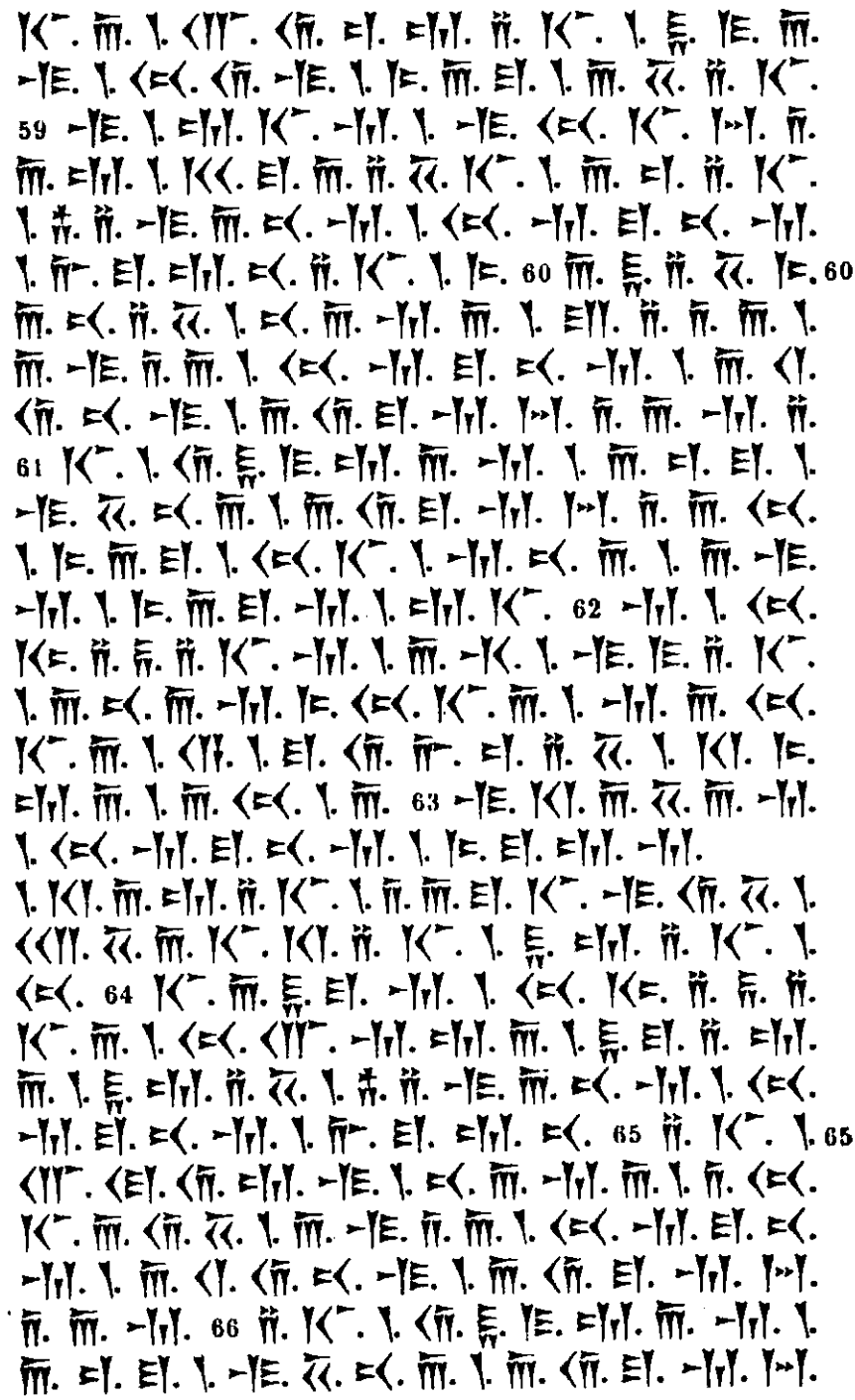
Im Glossar mit d bezeichnet.

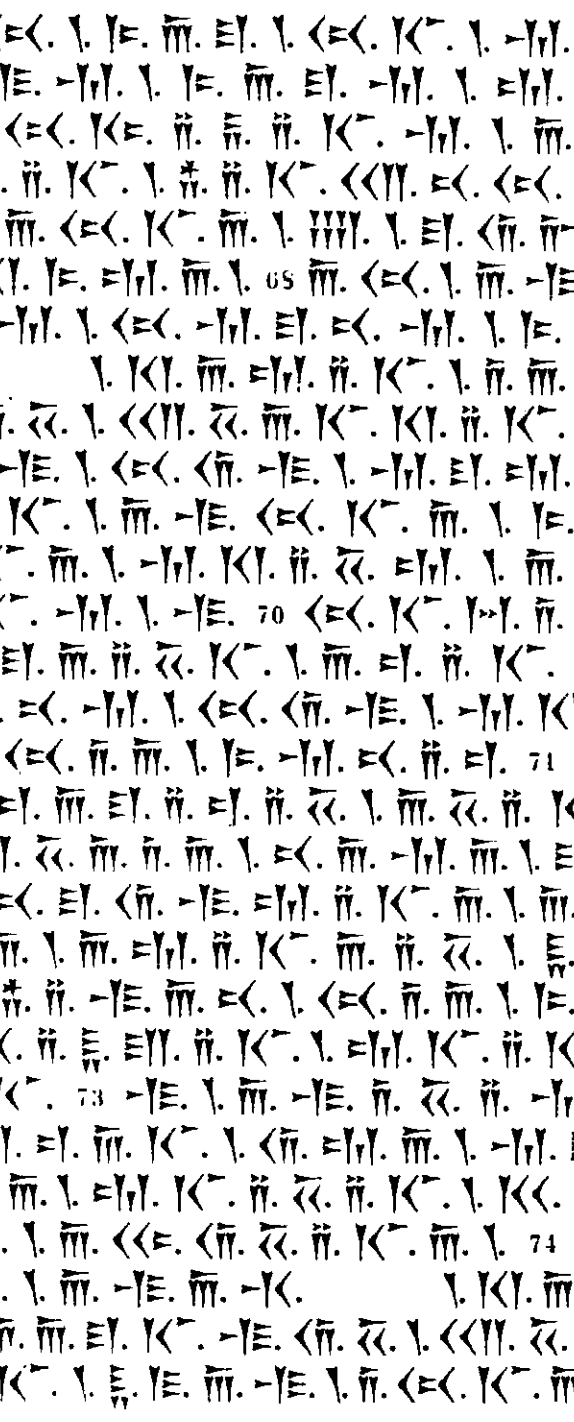


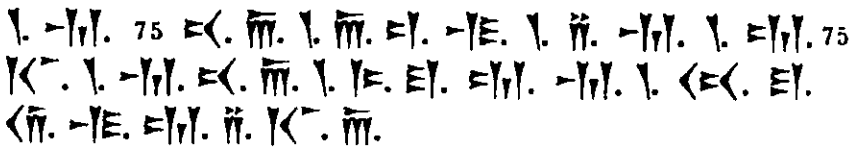












Noten.

a. Z. 4, 9: Korrigirt aus *auramazdāhā*.
b. Z. 17: Korrigirt aus *ahijājā*.
c. Z. 37, **d.** Z. 67: Korrigirt aus *vijaḫnahja*; cf. § 238 N. 2.
c. Z. 42, **d.** Z. 46: Korrigirt aus *garmapadahja*.
c. Z. 51, 52: Korrigirt aus *avāǵanijā*.
c. Z. 55: Korrigirt aus *patijāvahaij*; doch vgl. S. 14 N. 2.
d. Z. 38, 46: Korrigirt aus *vahjazdātahja*.
d. Z. 39: Korrigirt aus *puravāharahja*.
d. Z. 49, 51: Korrigirt aus *ahata*.
d. Z. 62: Korrigirt aus *anāmakahja*.

کتیبه اردشیر در همدان

INSCRIPTION OF HAMADAN

Art. Ham.

از کتاب تودن

کتیبهٔ داریوش در نقش رستم

INSCRIPTIONS OF NAKŠ-I-RUSTAM

Dar. NR. a.

1. (1) adam Dārayavauš xšāyaθiya vazarka xšāyaθiya xšāyaθiyānām xšāyaθiya dahyūnām vištāspahyā puça haxāmanišiya (2) θātiy Dārayavauš xšāyaθiya imam tacaram tayam adam kṛtam hacā maiy[a] (3) pitā Vištāspa Vištāspa pitā Aršāma Aršāma pitā Ariyāramna Ariyāramna pitā Cišpiš (4) pitā Haxāmanišiš hacā tauvmaiy[a] ciyaxvā Haxāmanišiyā amāxam taumā (5) Haxāmanišiyā vasiy adam xšāyaθiya amāxam taumāyā xšāyaθiyā (6) Pārsahyā vasiy adam xšāyaθiya Pārsahyā Uvjahyā vasiy adam xšāyaθiya (7) Uvjahyā Bābiruviyā vasiy adam xšāyaθiya Bābiruviyā Aθurāyā vasiy (8) adam xšāyaθiya Aθurāyā Arabāyā vasiy adam xšāyaθiya Arabāyā Mudrayā (9) vasiy adam xšāyaθiya Mudrayā tyaiy drayahyā dahyāva[m] paruvnāmā (10) vasiy adam xšāyaθiya tyaiy drayahyā dahyāva[m] paruvnāmā Sparδayā vasiy (11) adam xšāyaθiya Sparδayā Yaunā hacā Sparδā vasiy adam xšāyaθiya (12) Yaunā Mādayā hacā Pārsā vasiy adam xšāyaθiya Mādayā Armaniyā (13) hacā Vān vasiy adam xšāyaθiya Armaniyā Katpatukā hacā Sakā (14) tyaiy haumavargā vasiy adam xšāyaθiya Sakā Pārθavā hacā Haraiva (15) vasiy.

3. kā Dārayavauš xšāyaθiya manā pitā Vištāspa Vištāspa pitā (16) kā Aršāma Aršāma pitā Ariyāramna Ariyāramna pitā Cišpiš pitā (17) [Haxāmanišiš] hacā tauvmaiy[a] ciyaxvā Haxāmanišiyā amāxam taumā (18) Haxāmanišiyā vasiy adam xšāyaθiya amāxam taumāyā xšāyaθiyā (19) [Pārsahyā] vasiy adam xšāyaθiya Pārsahyā Uvjahyā vasiy adam xšāyaθiya

[illegible]

Dar. NR. b.

کتیبهٔ داریوش در تخت جمشید

اهورمزد بزرگ ... اوست مرهست بغان
او داریوش شاه را داد ، اویش شهریاری فرابرد
به‌خواست اهورمزد داریوش شاه است

گوید داریوش شاه
این دهیوی پارس کانرا به من اهورمزد فرابرد
اوست نیو ، خوب است ، خوب مرد
به‌خواست اهورمزد و من ، داریوش شاه ، از دیگری نترسدی

گوید داریوش شاه
مرا اهورمزد پشتی برد ، با ویس بغان
وین دهیو را اهورمزد بپایاد از دشمن ، از دشیاری ، از دروغ
بدین دهیو میاید مه‌هین ، مه دشیاری ، مه دروغ
این یان از اهورمزد میجویم ، با ویس بغان

دهیو : سرزمین ، استان ؛ ویس : دودمان شاهی ؛ ویس بغان : خداوندان دودمان شاهی ؛ هین : سپاه دشمن ؛ دشیاری : بدسالی ؛ یان : نیکی ، لطف .

کتیبهٔ خشیارشا در تخت جمشید

بغ بزرگ است اهورمزد
که این بوم داد ؛ که آن آسمان داد
که مرد داد ؛ که شادی داد ، مرد را
که خشیارشا را شاه کرد : یکی را شاه بسیاری
یکی را فرمودار بسیاری
منم خشیارشا شاه بزرگ ، شاه شاهان
شاه دهیوهای بسیار نژاد ؛ شاه در این بوم بزرگ بدور
پسر داریوش شاه ، هخامنشی

گوید خشیارشا شاه
به خواست اهورمزد این دهلیز همه دهیو را من کردم
بسی دیگر نیو است کرده سرتاسر پارس که من کردم و که پدرم کرد آنچه
کرده بینند نیو ، همه را به خواست اهورمزد کردیم

گوید خشیارشا شاه
مرا اهورمزد بپایاد ، و شهرم را ، و آنچه کردهٔ من است
و آنچه کردهٔ پدرم است
این همه را اهورمزد بپایاد .

کتیبهٔ داریوش در بیستون

ستون I سطر ۲۶ تا ۶۱

گوید داریوش شاه: اینست کردهٔ من پس از آنکه شاه شدم:
کمبوجیه نامی، پسر کورش، از تخمهٔ ما، او اینجا شاه بود. آن کمبوجیه را برادری بود بردیه نام، هم مادر (و) هم پدر کمبوجیه. پس کمبوجیه آن بردیه را کشت. چون کمبوجیه بردیه را کشت، به مردم آگاهی نبود که بردیه کشته شده است. پس کمبوجیه به مصر شد. چون کمبوجیه به مصر شد، پس مردم آریخ شدند، آنگاه دروغ در کشورها زیاد شد، هم در پارس، هم در ماد و هم در دیگر کشورها.

گوید داریوش شاه: آنگاه مردی مغ بود گئوماته نام او از پئیشیا(ه) ووادا (به شورش) برخاست. کوهیست ارکدری نام، از آنجا؛ ۱۴ روز از ماه ویخنه گذشته بود هنگامی که برخاست. او مردم را ایدون دروغ گفت: «من بردیام، پسر کورش، برادر کمبوجیه.» پس مردم همه مهر گسل (شورشی یا بی‌وفا) شدند، از کمبوجیه به سوی او رفتند، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها. پادشاهی را او (برای خود) بگرفت (ربود)؛ ۹ روز از ماه گرم پده گذشته بود. هنگامی که ایدون پادشاهی را (برای خود) بگرفت. پس کمبوجیه به مرگ خود بمرد.

گوید داریوش شاه: این پادشاهی که گئوماتهٔ مغ از کمبوجیه (به زور) گرفت، این پادشاهی از پارینه از تخمهٔ ما بود، پس گئوماتهٔ مغ (آن را) از

کمبوجیه (به زور) بستد، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها را وی (برای خود) بگرفت(و) از آن خود کرد؛ او شاه شد.

گوید داریوش شاه: نبود مردی، نی پارسی، نی مادی، نی از تخمهٔ ما کسی که از آن گئوماتهٔ مغ شهریاری را (به زور) گرفتن توانستی؛ مردم از او سخت می‌ترسیدند (که شاید) بسیاری از مردم را - که بردیه را پیش از آن می شناختند - بکشد. از ایرا مردم را بکشد: "مبادا مرا بشناسند که - من بردیه پسر کورش نیستم". کسی چیزی بر ضد آن گئوماتهٔ مغ نیارست گفتن، تا من رسیدم. پس من (از) اهورمزدا پشتیبانی خواستم، اهورمزدا یم یاری کرد، از ماه باگیادیش ده روز گذشته بود؛ هنگامیکه من با چند مرد آن گئوماتهٔ مغ و مردانی را که نزدیکترین پیروانش بودند، کشتم. سی کیاهووتی نام دژی (است از) سرزمین نیسایه (نسا) در ماد، آنجایش بکشتم؛ از او پادشاهی را بستدم. به خواست اهورمزدا من شاه شدم، اهورمزدا پادشاهی بمن فرا آوردم.

کتیبهٔ داریوش در بیستون

ستون III سطر ۲۱ تا ۷۵

گوید داریوش شاه: امردی (بود) وه‌یزدانتهٔ نام، شهری (است) تاروا نام (از) سرزمینی یوتی (یئوتیا) نام، در پارس، آنجایی زیست. او دومین بار، (به شورش) برخاست، در پارس. مردم را ایدون گفت: "من بردیه ام، پسر کورش". آنگاه لشکر پارسی که در میرص (پارس) بود، از هر

جائی (که) پیشتر بود ، آن از من مهرگسل (شورشی) شد ، به سوی آن وه یزداته برفت ، وی شاه شد در پارس .

گوید داریوش شاه : آنگاه من سپاه پارسی و مادی را که با (همپای ، هوادار) من بود ، فرستادم . ارته وردیه نامی ، پارسی - بندهٔ من ، او را مستشان (سالار شان) کردم . سپاه دیگر پارسی ، (از) پس من به ماد شد . پس ارته وردیه با سپاه به پارس رفت . چون به پارس رسید رخا نام شهری (است) در پارس آن جا آن وه یزداته که خود را بردیه می خواند ، با سپاه پیش آمد به سوی ارته وردیه برای پیکار کردن . آنگاه جنگ کردند . اهورمزدا یم پشتیبانی فرا آورد ، به خواست اهورمزدا لشکر من وه یزداته را بسی بکشت . ۱۲ روز از ماه ثور واهرگ گذشته بود (که) ایدون کارزار شان کرده شد .

گوید داریوش شاه : آنگاه آن وه یزداته با اندکی سوارگر بجهت ، به پتیشیا (ه) وواد رفت ، از آنجا سپاهی برگرفت . پس از آن به سوی ارته وردیه آمد به جنگ کردن . پرگه نام کوهی (است) ، آنجا پیکار ساختند . اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد ، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر وه یزداته را بسی بکشت ؛ ۵ روز از ماه گرم پرده گذشته بود (که) ایدونشان کارزار کرده شد و آن وه یزداته را گرفتند و مردانی را کش نزدیکترین فرمانبرداران بودند ، گرفتند .

گوید داریوش شاه : پس من آن وه یزداته را ، و مردانی را کش نخستین پیروان بودند - اوودَیْ چیَهْ نام شهری (است) در پارس آنجا برادرشان کردم .

گوید داریوش شاه : اینست کردهٔ من در پارس .

گوید داریوش شاه

اهورمزد چون دید این بوم را درجوش پس آنرا به من فرا برد

مرا شاه کرد؛ من شاهم

به خواست اهورمزد منش درجای نشاندم

آنچه شان من گفتم آن کردند آنسان که مرا کام بود

پس اگر باخود مینش کنی چند دهیو بود که داریوش شاه داشت

پیکر انرا بنگر که گاه را بردی

آنجا خواهی شناخت

پس ترا دانسته شود نیزهٔ مرد پارسی دور فرا رفته

پس ترا دانسته شود مرد پارسی بسی دور از پارس هماورد را جنگیده

گوید داریوش شاه

اینست کرده؛ این همه به خواست اهورمزد کردم

اهورمزدم پشتی برد هنگامیکه کرده را کردم

مرا اهورمزد بپایاد از گستی، هم چنین ویس مرا، هم چنین این دهیو را

اینرا من از اهورمزد می جویم، اینم اهورمزد دهاد

مردا، اینست فرمان اهورمزد؛ اینت گست میاید

راه راست رها مکن؛ ستنبه مباش

گاه: تخت؛ گستی: زشتی و زبونی؛ مینش کردن (مینیتن پهلوی): اندیشیدن، فکر کردن.

گوید داریوش شاه: آن وه‌یزداته که خود را بردیه می‌خواند، او سپاهی به رخج فرستاد - ویوانه نامی (بود) پارسی، بندهٔ من، فرماندار در رخج - به ضد او (فرستاد)، و برایشان امردی را مرهست (سالار) کرد، (و) بدیشان چنین گفت: «بروید ویوانه را بشکنید و (هم) آن - سپاهی که خود را از آن داریوش شاه می‌خواند. آنگاه آن سپاه - که وه‌یزداته فرستاد - برفت، به سوی ویوانه به جنگ کردن. کاپیشکانی نام دژی (است)، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا یم پشتیبانی مرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر شورشی را بسی بکشت. ۱۳ روز از ماه انامک گذشته بود (که) ایدون نبرد شان کرده شد.

گوید داریوش شاه: باز پس از آن شورشیان انجمن شده به ضد ویوانه پیش رفتند به جنگ کردن. سرزمینی (است) گندوتوه نام، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا یم پشتیبانی مرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر مرمرگسل را بسی بکشت. ۷ روز از ماه ویخنه گذشته بود (که) ایدونشان نبرد کرده شد.

گوید داریوش شاه: آن گاه آن مردی که آن سپاه را مرهست (سالار) بود، که وه‌یزداته برضد ویوانه فرستاد - او گرفتیت، با اندکی سوار بشد ارشاده نام دژی (است) در رخج - در آن نزدیکی بیامد. آن گاه ویوانه با سپاه در پی اش رفت. آنجا او را بگرفت و مردانی کش نزدیکترین پیروان بودند، (و) بکشت.

کتیبهٔ اردشیر دوم در همدان

گوید اردشیر
شاه بزرگ، شاه شاهان
شاه دهیوها، شاه در این بوم
پور داریوش شاه
داریوش، پور اردشیر شاه
اردشیر، پور خشیارشا شاه
خشیارشا، پور داریوش شاه
داریوش پور وشتاسپ
هخامنشی
این اپدان را به خواست اهورمزد و اناهید و مهر کردم
اهورمزد، اناهید، و مهر بپایند از گستی
مرا و شهرم را و آنچه را کردم.

اپدان (فدن): کوشک، استوار

کتیبهٔ داریوش در نقش رستم

بغ بزرگ است اهورمزد
که این بوم داد، که آن آسمان داد
که مرد داد، که شادی داد مردرا

که داریوش را شاه کرد : یکی را شاه بسیاری
یکی را فرمودار بسیاری

منم داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان
شاه دهیو های همه نژاد ، شاه دراین بوم بزرگ بدور
پسر وشتاسب ، هخامنشی ، پارسی ، پسرپارسی ، آریا ، آریاچهر
گویدِ داریوش شاه

به خواست اهورمزد اینهایند دهیوهایی که من گرفتم دور از پارس
منشان پادشاهی کردم ، مرا باج آوردند
آنچه شان از من گفته شد آن کردند
دادی از منست آنشان داشت

ماد ، خوژ ، پرثو ، باختر ، سغد ، خوارزم ، زرنگ ، هرخوت ، سدگو ، گندار ،
هند ، سکان هوم ورگ ، سکان تیزخود ، بابل ، آسور ، عرب ، مدرا ، ارمن
کتپتوک ، سپرد ، یون ، سکان ترادریا ، سکودر ، یونان تکبر ،
پونتیان ، کوشیان ، مچیان ، کرکیان

فرمودار : فرمانده وخداوند ؛ چهر : تخمه ونژاد ؛ خوژ : خوزستان ؛ هریو : هرات
باختر : بلخ ؛ زرنگ : سیستان ؛ هرخوت : بامیان (افغانستان) ؛ سدگو : پنجاب
سکان هوم ورگ و سکان : تیزخود درخاورخوارزم ؛ مدرا : مصر ؛ کتپتوک وسپرد دیو
در آسیای کهتر ؛ سکودر : متدونیه ی بلغار ؛ سکان ترادریا : میان دریای هزرو
دریای سیاه ؛ پونتیان (یاپونتیان) دریمن (؟) ؛ کوشیان درحبشه ؛ مچیان در
مکران (یامسقط).

فهرست اعلام و واژه‌نامه



۱۷_ ۲۳_ ۲۴_ ۶۳_ ۷۳_ ۷۴_ ۹۷_ ۱۴۹





۶۹ اَنّیَتی ی

۱۰۹ اَنیش





۷۳_۸۲ اَنیش تا



۷۵ اَنیشت تا




۵۶_۸۱ اَنیشی






۱۴۶ اَنّیَنَنّیَرَ

۳۳ اَنّیوَ






۱۴۶ اَنّوتی یارَ

۱۴۷ اَنّورَ

۱۱_۱۴۷ اَ_اُ_رَ_مَ_ز_د_آ

۲۲ اَنّورَمَزدا_ وَزرَک

۱۷۹ آ_ بیگن

۱۵۰ اَبی رادوش

۴۲ اَبی ئی


۱۱۷ اَبی-جَوْ


۸۴ اَبَرَ


۱۰۰ اَبَری‌یَ


۷۶ اَبَرَتا

۶۹ اَبَرَتی‌ی


۷۸ اَبَرَمْ


۸۴ اَبَرَهَ


۸۴ اَبَوَ


۷۸ اَبَوَم


۱۱۳ اَپَ


۸۴ اَپیتَ


۴۶ اَپی‌یْ


۴۶ اَپَتَرَم


۱۴۹ اَپَ‌دانَ


۸۴ اَپَرَنْیایَ

۷۷ اَپَرَسم

۹۱ اَپَ‌گَئوْدَ

۹۱ اَپَ‌گَئوْدَیاهْیْ


۷۸ اَپَ‌یَ‌نْیْ

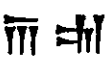

۷۷ اَناوَیَمْ

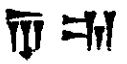

۴۹ اَیَ

۵۱-۱۰۹ اَیَ-اَیْ


اَتی یَ ۹۱


اَتی یاتیش ۵۱


اَتَرْ ۴۲


اَتَرْسَ ۷۳_۸۳


اَتَمَئِتَ ۱۴۷


اَتی یاتیشْ ۸۳


اَتی یَ ۴۲


اَتی یابَتوشنَه ۱۵۹


اَثـوـرـآ ۱۱_۱۴۸


اَثوری یَ ۱۴۸


اَثَنگ ۲۹


اَثَنگ ایامَ ۲۹


اَثَنگ ایشَه ۲۹


اَثَهْ ۷۳_۸۳


اَثَحی یَ ۱۰۰


اَثَهَمْ ۷۷


اَثْری یادی یَ ۱۴۸


اَجَ ۷۳_۸۳


اَجَنی یَ ۹۹


اَجَنَمْ ۷۷


اَجی وَتَمْ ۸۳


۴۶ اَچی‌یَ


۲۴ اَخشَ‌یَنَ


۲۴ اَخشَ‌نَا


۷۳_۸۳ اَدَا

۸۴ اَدَارِی‌یَ


۸۴ اَدَرَشَن‌اوش

۷۵ اَدَرَشِی‌یَ


۳۶ اَدَمْ


۸۴ اَدِینَا


۷۷ اَدِینَمْ


۴۶ اَدَکَی‌یَ


۱۴۹ اَدُو


۸۴ اَدُوروجی‌یَ


۸۴ اَدُوروجی‌یَش


۱۴۸ اَدُوکَـنَ‌یِّ‌شَ

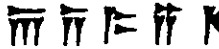

۵۱_۶۵_۷۸_۹۴_۱۱۰ اَرْ


۲۴ اَرِیَکَ


۲۴ اَرِیکَا


۱۵۰ اَرِی‌یَ


۱۵۱ اَرِی‌یارْشَ


۱۳۶_۱۱ اَرِی‌یارَمَنَ

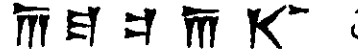

۱۵۱ اَرَی‌یارَمَنَ


۱۵۰ اَرَی‌یَ‌چیثْرَ


۱۵۲ اَرَبایَ


اَرَبَشیرا


۱۵۲ اَرَتَ


۱۵۲ اَرَتا


۱۵۲ اَرَتاوا


۱۵۲_۱۱ اَرَتَخْشَثْرَآ


۱۵۳ اَرَتَ‌وَرْدی‌یَ


۱۵۲ اَرَخَ

۱۵۴ اَرَدَتَ


۱۵۴ اَرَدَشانَ


۱۵۴ اَرَدَو


۱۵۳ اَرَدومَنیش


اَرَسَم ۲۳_۶۳_۷۳_۷۸


۱۵۵ اَرَشادا


۱۵۵ اَرَشامَ


۱۵۵ اَرَشتا


۱۵۵ اَرَشتامَ


۱۵۶ اَرَشتی‌بَرَ


۱۵۶ اَرَشْنیش


۱۵۱ اَرَگَوَدیش

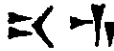

۱۵۴ اَرَمِنَ


۱۶_۳۰ اَرَ-ی-ای-نَ


۱۶ اَرَ-ی-ای-نَ-هَ


۱۵۴_۳۰_۱۶ اَرمِنیَ


۱۶ اَرَ-ی-ن-ی-یَ-یَ

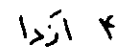

۴۶ اَرَدا


۱۵۷_۲۹_۱۵ اَسا


۱۵۷ اَسپَ یا اَسَ


۱۵۷ اَسا-داروَ

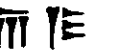

۱۵۷ اَسَ بارَ


۲۳ اَسپَ

۱۵۲ اَسپَچَنا

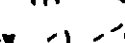

۶۷_۶۹ اَشتیَ

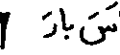
۱۵۲_۳۰_۱۶ اَسَگَرتَ

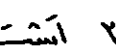

۱۵۲_۳۰ اَسَگَرتیَ

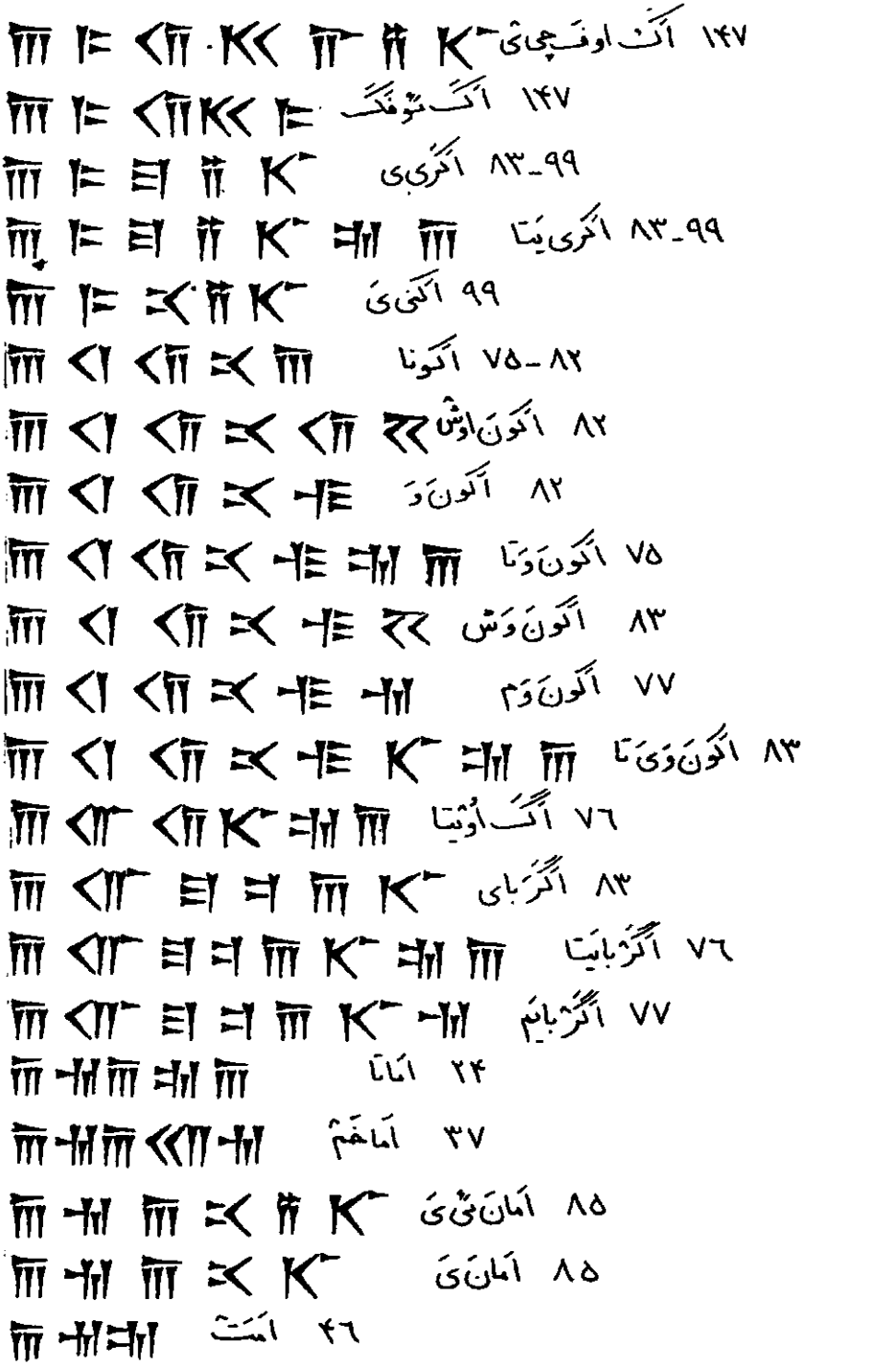

۱۵۲ اَشَمَنَ


۱۵۲_۱۵۷ اَسَنَ


۸۵ اَشیَوَ


۷۹_۸۵ اَشیَوَدَ


۴۶ اَشنیَ


۱۴۷ اَگ‌اوفَچی‌یَ
۱۴۷ اَگ‌تُوفَگ
۸۳-۹۹ اَگَری‌یَ
۸۳-۹۹ اَگَری‌یَتا
۹۹ اَگَنی‌یَ
۷۵-۸۲ اَگونا
۸۲ اَگونَاوش
۸۲ اَگونَدَ
۷۵ اَگونَدَتا
۸۳ اَگونَدَش
۷۷ اَگونَدَم
۸۳ اَگونَدَیَتا
۷۶ اَگ‌اُوتیا
۸۳ اَگَرَبای
۷۶ اَگَرَبایَتا
۷۷ اَگَرَبایَم
۲۴ اَمَاتا
۳۷ اَمَاهَم
۸۵ اَمَانَتی‌یَ
۸۵ اَمَانَیَ
۴۶ اَمَت


۷۶ امَری یَتا


۶۷-۶۹ امَهی

۶۷-۶۹ امی


۸۵ اَموشَ

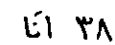
۳۸ انا

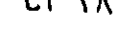

۱۴۹ انامَکَ


۴۰-۴۱ انی یَ


۴۰-۴۱ انی یا


۴۱ انی یااُوا

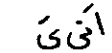

۴۰ انی یام

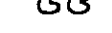

۴۱ انی یاهَ

۴۱ انی یَ نی چی یَ


۴۶ انی یَتا


۴۰ انی یَش چی یَ


۴۰ انی یَمْ


۴۰ انی یَنا


۱۴۹ اَنَحیتَ


۸۴ اَنَی یَ

اَوَ ۳۸-۳۹-۴۰-۵۴-۵۸-۴۹-۶۱-۷۸-۱۱۱-۱۵۶

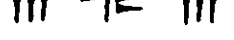

۴۰-۴۶ اوا

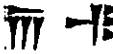

۸۵ اَواجَ

 ۶۲-۸۵ اَواجَنَ

 ۹۸ اَواجَنی یا

 ۶۲-۷۸ اَواجَنَم

 ۶۲ اَواجَنی یا

 ۷۹-۱۱۰ اَوَ-اَژ

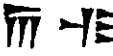
 ۷۹-۶۲ اَوارَسَم

 ۵۸ اَواشتایَم

 ۷۸ اَواکَنَمْ

 ۳۹ اَوام

 ۴۰ اَوی‌شام

 ۶۳-۸۵ اَوَتین

 ۴۰ اَوَتَی

 ۴۶ اَوَپَرا

 ۴۶ اَوَتا

 ۶۳-۱۰۴ اَوَجَتَ

 ۷۹ اَوَجَمْ

 ۵۶-۷۸-۸۵-۹۸-۱۱۶ اَوَجَنْ

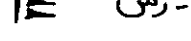
 ۴۶ اَوَدا

 ۴۶ اَوَدَش

 ۶۴-۸۸ اَوَرَدَ

 ۱۳۵ اَوَ-رَدْ


اَوَ-رَس ۶۲


اَوَشتا ۱۵۶


اَوَ-شتا ۱۳۹


اَوَستایا ۱۵۶


اَوَ-کَن ۷۸


اَوَ-گَمْ ۵۴-۹۸-۱۱۴


اَوَگشا ۵۵-۶۳


اَوَم ۳۹

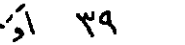

اَوَنا ۳۹


اَوَنی‌یَ ۱۰۰

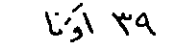

اَوَهَرْد ۸۵


اَوَ-هَرْدْ ۸۵-۱۴۱


اَوَهَنَ ۱۳۸


اَوَهَنَمْ-آوَهَنَمْ ۱۳۸


اَوَهیا ۳۹


اَهْ ۶۹-۶۷-۷۳-۹۱-۱۱۰-۷۹

اَهَ ۶۷


اَهَتا ۶۷


اَهَتی‌یَ ۶۷-۹۱


اَهَمَ ۶۷-۷۹


اَهَنی‌یَ ۶۷-۹۱

 ۶۷ اَهیْ

 ۳۹ اَهَیایا

 ۵۰-۶۹-۷۶-۷۹-۸۲-۸۳-۱۰۹ اَیْ

 ۲۴ اَیاُمَنیشَ

 ۷۶ اَیَتا

 ۷۵ اَیَدیْیَ

 ۱۰۰ اَیَدیَ

 ۷۶ اَیَشْتا

 ۱۰۹ آـاَی

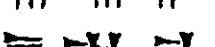
 ۸۲ آثیش

 ۸۶-۱۳۱ آـبَرْ

 ۹۱ آتی

 ۱۱-۱۵۰ آتَرْ

 ۱۴۸ آثرِیَ

 ۹۷ آجَمیا

 ۶۹ آخشَیَاوتی

 ۸۸ آخشنودیْ

 ۱۰۴-۱۱۵ آـگرُبْ

 ۱۰۴ آگرُبیَ

 ۹۸-۱۱۴ آـگمْ

 ۱۳۲ آـما

 ۹۱ آنی

 ۸۵ آه

 ۹۱ آهی

 ۹۱ آهیَ

 ۹۱ آهی

 ۱۵۰ آیَدَنَ

 ۱۳۵ آـیَمْ

ا- ایی 

 ۴۶ ایدا

 ۱۵۹ ایَزَلا

 ۲۸ ای-ش-تَ

 ۱۶۱ ایشْ تیشْ

 ۳۸ ایم

 ۳۹ ایما

 ۳۸ ایمانْ

 ۳۹ ایمَئیِ بیش

 ۳۹ ایمَئیِ شام

 ۳۹ ایمَئیِ یَ

 ۳۸ ایَمْ


۱۵۹ ای‌مَنیشْ


۲۹ ای‌نَ


۲۹-۷۵-۹۷ ای‌یْ


۹۶ یْ‌یا


۹۷ ای-ی-ای-ش


۳۸-۳۹ ای‌یَم

او


۷۹ اوپَ


۴۲ اوپا


۷۹-۱۰۹ اوپَ-اَیْ


۷۹ اوپایَمْ


۱۰۹ اوپَتَیری

۱۶۰ اوپَ‌دَرَمَ

۴۹-۵۱-۵۰ اوپَرَیْ

۵۱-۸۰ اوپَری-اَیْ

۱۱۲ اوپَری-خْشَی


اوپَرَیْ‌یَ


۵۱-۷۹ اوپَرَیْ‌یایَمْ


اُتا


۳۰-۱۶۰ اوجَ


۱۶۰-۱۶ اوتانَ


۳۰-۱۱ اوجی‌یَ


۱۲۸ اودَ-پَتَ


۱۲۸ اودَپَتَتا


۱۶۱ اوش‌باری


۱۶۱ اوشَکَ


۱۰۵ اوفَرَشتَ


۲۲ اومَرَتی‌یا


۳۷ اووَ


۸۸ اووا


۱۵۹ اووادَتّیَ‌یَ


۱۶۰ اووارَزمی


۳۰ اووارَزمیش


۳۰ اووارَزمی‌یَ


۱۶۰-۳۰ اووَجَ


۳۰ اوژجی‌یَ


۱۶۱ اووَخشَثرَ


۲۳-۱۲ اووَسپا


۱۶۱ اوژنَرَ


۱۶۰ اویَما

ba بَ


۱۸ بابی رَشْوَشَ


۱۸ بابی رَشْوَوَ


۱۸۰-۳۱-۱۹-۱۸ بابی روشَ


۱۸ بابی رودَ


۱۸ بابی رودی‌یَ


۱۸۰-۳۱-۱۸ بابی رودی‌یَ


۱۸ بابی رودی‌یا


۱۸۰-۱۲۹ باجی

۱۷۹ باخْتَری


۱۸۰ باک یادی


۹۸ بی‌یا


۱۷۹ بَتوگ


۱۸۱ بومی


۱۱ ب-او-می-ی-ش


۱۵ ب-او-می-ی-ی-ا


۱۳۰-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۵-۹۰-۸۶-۸۴-۷۶-۷۸-۷۱-۵۹ بَر


۱۷ بَرانا


۱۸۰ بَرانَرْ


۷۱ بَرَتی‌ی

۱۰۳-۱۰۲ بَرْتَ نتی‌ی


بَرَتوو ۹۰


بَرْدَ ۱۳۱-۱۸۱


بَرْدِیَ ۱۸۱


بَگ ۱۸-۱۲۹-۱۷۹


بَگابیگَنَ ۱۷۹


بَگانامَ ۱۸


بَگاهَ ۱۸


بَگ بوخشَ ۱۷۹


بَگَ-وَرَرَکَ ۲۲


بَد، بند، بن[ـد] ۱۳۰-۱۸۰


بَدَکَ ۱۳۰-۱۸۰


بَوَ ۶۹-۷۱-۷۸-۸۴-۹۸-۱۳۱


بَوَتی ی ۷۱

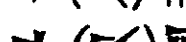
pa پَ


پا ۷۸-۹۰-۱۲۷-۱۶۴


پاتَ ۹۰

پاتُوَ ۹۰


پادَ ۱۷۷


پادیَ ۹۰


پارَسَ ۱۷۶


پی‌تا ۱۷۶-۱۷


پَتی‌تی ۱۲۹


پی‌تَرْ ۱۷۶


پیتْ ۵۲-۶۴-۸۰-۸۴-۱۰۲-۱۰۳-۱۲۷-۱۲۸-۱۰۰-۱۷۵


پی‌تَرْ ۱۷۶


پی‌راوَ ۱۷۶


پی‌روشْ ۱۷۶


پیشی‌یاتُوادا ۱۷۶


پَیْشی‌یا ۴۳


پیشَ-پَیْشَ ۱۲۸


پیشتَ ۵۲


پَیْشْ‌یا ۴۷


پوتایَ ۱۷۷


پ-او-تَرْ ۱۷۷-۱۱


پَتْ ۱۲۷

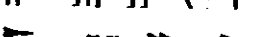

پَتی ۴۹

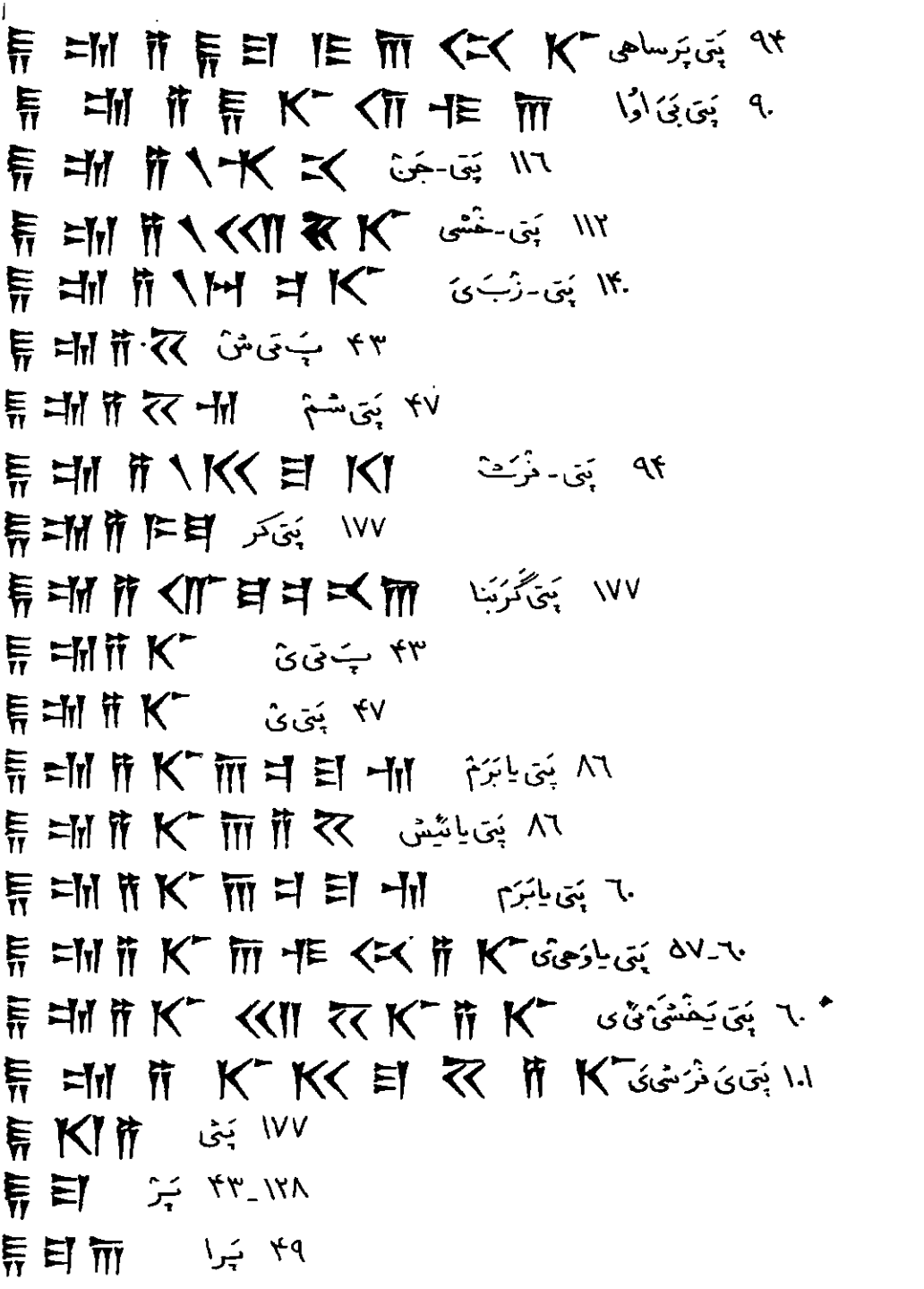

پَتی-آ-بَرْ ۸۶


پَتی-اَی ۸۶-۱۰۹


پَتی-بَرْ ۵۹-۱۳۱

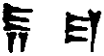

پَتی-پا ۹۰-۱۲۷


پَتی‌پَرْساتی‌یْ ۹۵

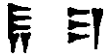

۹۴ پَتی‌پَرساهی
۹۰ پَتی‌بَیَ‌اُوا
۱۱۶ پَتی-جَنْ
۱۱۲ پَتی-خْشی
۱۴۰ پَتی-زْبَ‌یَ
۴۳ پَ‌تی‌شْ
۴۷ پَتی‌شْم
۹۴ پَتی-فْرَشْ
۱۷۷ پَتی‌کر
۱۷۷ پَتی‌گَرَبَا
۴۳ پَ‌تی‌یْ
۴۷ پَتی‌یْ
۸۶ پَتی‌یابَرَمْ
۸۶ پَتی‌یائیش
۶۰ پَتی‌یابَرَم
۵۷-۶۰ پَتی‌یاوَهی‌یْ
۶۰ پَتی‌یَخْشَیْ‌یْ‌یْ
۱۰۱ پَتی‌یَ‌فْرَشْ‌یَ
۱۷۷ پَتی
۴۳-۱۲۸ پَرْ
۴۹ پَرا


۱۱۰ پَرا-اَ


۱۱۰ پَرا-اَیْ


۶۰-۷۱-۸۶ پَرا-بَرْ


۶۰-۶۱-۸۶ پرابَرَ


۶۰-۶۱ پَرابَرَتَمْ


۵۵-۹۸-۱۱۴ پَرا-گَمْ


۵۵ پَرَگَتا


۴۹-۶۱ پَری


۱۱۰ پَری-اَیْ


۶۱-۸۶-۹۵-۱۳۱ پَری-بَرْ


۶۱ پَری‌بَرا


۶۱-۷۱ پَری‌براهی‌یْ


۶۱ پَری‌بَراهی‌یْ


۹۵ پَری‌بَراهی


۴۳ پَرَیْ‌یْ


۶۱ پَرَ-بَرْ


۳۱ پ‌رَشَ‌وَ


۱۷۸-۱۸ پَرْشَوَ


۱۸ پَرْشَوَیْ‌یَ


۱۸ پَرْشَوَیْ‌بیش

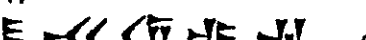

۱۲۸ پَرْسه

 ۷۱ پَرَسامی‌ی

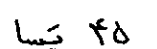
 ۱۷۷ پَرَگ

 ۴۷ پَرودَم

 ۴۷ پَرودی‌یَتَ

 ۴۵ پَسا

 ۴۵-۴۷ پَساوَ

 ta تَ

 ۱۰۴ تَ

 ۷۵-۸۸-۱۰۵ تا

 ۱۶۸ تارَوا

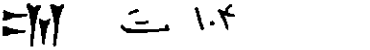
 ۷۰ تارَتی‌ی

 ۱۶۸-۲۵ تیگَرَ

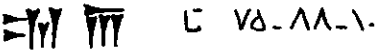
 ۱۶۸ تیگرا

 ۱۶۸ تیگرَخَشوَ

 ۲۴ تی‌گَرَخَاوَدا

 ۶۸ تَی

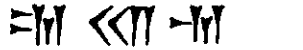
 ۳۷ تَ‌یَ‌ی



 ۲۵-۲۷ تَ‌اوَیا

 تَخشَ

 ۱۶۹-۲۵ تَمْمَ

 ۱۶۹ تَمْمَ‌شپارَ

 ۱۱۸-۸۲-۵۴-۴۲ تَرَ

 ۸۳-۷۳ تَرْسَ

 ۷۰ تَرْسَ‌تَی

 ۸۹ تَرْسَمْ

 ۱۱۸ تَشْ

 ۱۶۹ تَکْبَرا

 ۱۶۰ تَنْ

 ۱۰۱ تَنَ‌تِیْ

 ۱۱۸-۷۷-۷۰ تو

tu

 ۲۷-۲۵ تونوا

 ۲۵ تونوَتَمْ

 ۲۵ تونْ‌وَتَهْیا

 ۸۸ تودْ

 ۳۶ تُودَم

 *pa*

 ۱۶۹ نامیْ‌گَرْچی

 ثاتی ۷۰

 ثوهرَ ۱۶۹

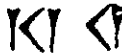
 ثورَ ۱۷۰

 ثورَواهرَ ۱۷۰

 ثوواهَ ۳۶

 ثَتَگو ۱۷۰

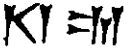
 ثَتَگوایَ ۳۰

 ثَتَگوش ۳۰

 ثَیَ ۸۹ 

 ثَیاتی ۹۴

 ثَرَدْ ۱۷۰

 ثَدْ ثلثاد، ۸۹۹۴_۱۱۹

 ثَکَتا ۱۰۶

 ثَهْ ۷۳_۷۷_۸۳_۱۰۰_۱۱۹_۱۰۲_۱۰۳

 ثَهْیامَهی ۷۰_۱۰۰

 *ša* شَ

 شَری ۶۶

 شَریتیَ ۳۳

 شَرُشا ۱۷۰

 شَرَیْ ۱۲۰_۸۰_۵۲

ga ـَـ ج


جو ۱۱۷


جَتا ۵۵


جَتَیْ ۵۵_۷۰

جَوْ ۱۱۶

جَوی ۵۵_۸۹

جَوی‌یامی ۷۰


جَنْ ۵۵_۶۳_۷۳_۷۰_۷۷_۸۳_۸۹_۹۶_۱۰۰_۱۱۶

جَوْ ۱۱۷

gi ـِـ ج، جی

جیو ۲۴_۸۳_۱۱۷

جیوا ۲۴

ka ـَـ چ


چا ۱۲_۲۰_۱۵۲

چی‌تا ۴۷

چیژَ ۱۶۷


چیژَ[ن]تَمْ ۱۶۷


چی‌چی‌حَرَی ۱۶۷


چَشْ پیشْ ۱۶۷


۴۷ ہی نا


۱۰۲-۱۱۶ جَ


۱۰۲ جَرْتَ تَیَ


۱۶۸ جَشْمَ
۱۶۸ جَشَ


۱۰۶ (جَرْمَنَ)

ع ha


۱۶۳-۲۵ عَثُورا


۱۶۳ عَزَنو


۱۶۵ عَزْمَادَشیا


۱۶۴ عَشَایَ تَیَ

۲۳ عَشَایَ تَیَ-وَزْرَکَ

۱۶۴ عَشَپَ

عَشَ ثریتَ

۱۶۴ عَشَرْ


۱۶۴ عَشَرْ پاوَن


۹۳-۱۱۲ عَشنا


۹۳ عَشناساتَیَ


۹۳ عَشناساہی


۱۰۵-۱۱۳ عَشنو




۹۰ خشترپاون


۱۱۲-۱۰۳-۶۰ خشی


۱۶۴ خشیارشا


۱۰۳ خشیثنه

da د


۱ د ۷۳-۸۳-۱۲۰-۱۴۹


۱۷۰ داتَ


۱۷۰ داتووَهْیَ


۱۷۱ دادَرشی

۱۷۲ دارَنیَ

۱۷۲ دارَنیَ‌گَرَ

۷۰ دارَیامیَ

۷۰ دارَیَوَ

۱۷۱ دارَیَوَ[هیَ]وش

۱۷۱ دارو

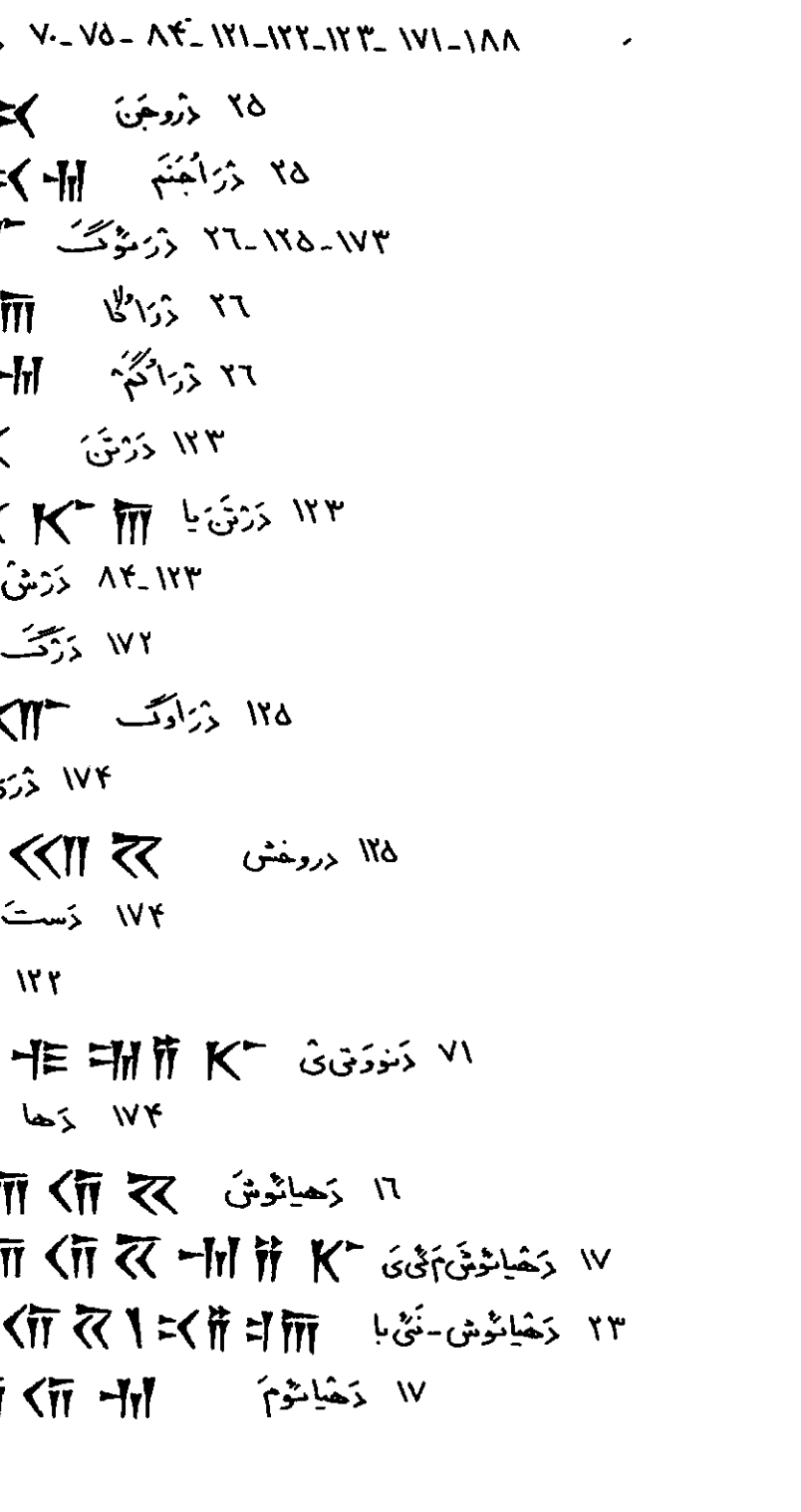

۱۷۲ دانَ


۱۷۲ دَئیوَ

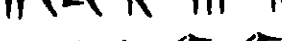

۱۷۲ دَئیوَدانَ


۱۲۱ دَئیَیَ


۱۲۱ دَئوگ


دَرَ ۷۰-۷۵-۸۴-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۷۱-۱۸۸
۲۵ دَروجَن
۲۵ دَرَاجَنَم
۲۶-۱۲۵-۱۷۳ دَرَوگ
۲۶ دَرَاگا
۲۶ دَرَاگَم
۱۲۳ دَرَنَ
۱۲۳ دَرَنَ یا
۸۴-۱۲۳ دَرَش
۱۷۲ دَرَگ
۱۲۵ دَرَاوگ
۱۷۴ دَرَیَ
۱۲۵ دروخش
۱۷۴ دَست
۱۲۲ دَن
۷۱ دَنوَتی یَ
۱۷۴ دَها
۱۶ دَهیاثوش
۱۷ دَهیاثوشَم یَ
۲۳ دَهیاثوش-نَیَ یا
۱۷ دَهیاثوم

 ۱۷ دَهیاوَ

 ۱۷۴ دَهیو

 ۱۷ دَهیوشووا

 ۱۷ دَهیونامَ

 ۱۷ دَهیووَنامَ

 ۱۷ دَهَیَ اُوا

di دِ، دی

 ی ۸۹_۱۰۷_۱۲۳_۱۲۴

 دیتَ ۱۲۴

 دیتم ۱۰۷

 یَیَ ۸۹

 دیش ۳۷

 دیم ۳۷

 یَیْ ۸۸

du دُ، دو

 دوبالَ ۱۷۲

 دورَ ۱۷۳

 دورَدَش ۴۷

 دوروجَ ۱۲۵


دوروخْتَمْ ۴۷


دوروَ ۱۷۳


دوروا ۲۵


دوشتا ۱۷۳


دوشی‌یار ۱۷۳


دوگ ۱۲۵


دوَوَشِیشْتَه ۲۸


دوَوَشِیشْتَه ۲۸


دوِیْ‌نَاپَرَنْمْ ۴۷


دوی‌تی‌یَ ۳۳

 ra ر


را ۹۱_۱۳۵


رادی‌یَ ۹۱


راشتَ ۱۸۵

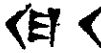

راشنامَ ۲۶


راشتَمَ ۲۶


روتَ ۱۸۵


رَنْجَ ۱۸۵


رَخا ۱۸۵


رَ ۶۴_۸۹_۱۳۵_۱۳۶_۱۸۵

 رَش ۶۲-۷۴

 رگا ۱۸۵

 رَم ۱۳۶

 za زَ

 زازانَ ۱۹۲

 زوزَهْیَ ۱۹۱

 زَبا ۱۴۰

 زَرَ[ش]کَ ۱۹۱

 زَن ۱۸۶

 sa سَ

 سا ۵۷-۱۳۸

 سی‌کَ‌یَ[ه]وو‌تی ۱۹۱

 سوگوذَ ۱۱

 سوگذ، سوگوذَ ۱۹۱

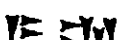
 سوگذَ ۱۹۱

 شپَرذَ ۱۹۰-۳۱

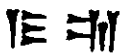
 شپَرذِیَ ۳۱

 شپَرذِیا ۳۱

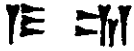
 شتا ۱۹۰-۱۵۶-۱۳۹-۸۲-۸۱-۷۶-۷۵-۷۳-۵۸

 ۱۹۰ شتان

 ۹۱ شتب

 ۱۳۹ شتمتب

 ۹۱ شتبو

 ۱۹۰ ستونا

 ۱۸۹ سک

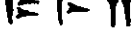
 ۱۸۹ سکا

 ۱۹۰ شکودر

 ۱۹۰ شکو[ن]خ

 ša شَ

 ۳۷ شَتین

 ۳۷ شیم



 ۱۹۱-۲۷ شیاتَ

 ۱۹۱ شیاتَم

 ۲۷ شیاتیشَ

 ۲۷ شیاتیمَ

 ۷۹-۸۵-۱۴۰ شیَو

 ۱۴۰ شتا

 ۱۴۱-۸۰ شَو

 شَن ۱۵۹

fa فَ

 فَرَ ۴۹-۵۶-۵۷-۸۱-۱۷۸

 فَرَ-اَئیشی ۵۷

 فَرائیشیَ ۵۷-۸۷

 فَرائیشیَمْ ۵۷-۸۱

 فَرابَرَ ۶۱-۸۷

 فَراجَنَمْ ۵۶-۵۸-۸۱

 فَراشَایَم ۵۷-۸۱

 فَراسَهی ۵۷

 فَرامایَنا ۵۸

 فَرانَیَمْ ۵۶-۸۱

 فَراهَجَمْ ۵۷-۸۱

 فَر-بَرَ ۸۶-۱۳۱

 فَرَثَما ۲۸

 فَرَش ۷۷-۹۴-۹۸-۱۰۱-۱۰۵-۱۲۹

 فَرَهیَ شیش ۹۸

 فَر-جَنَ ۵۶-۸۱-۱۱۶

 فَرادَ ۱۷۸

 فَرَش ۱۲۹


۱۳۸ فَرَ-سا


۱۳۹-۸۱ فَرَ-سَتا


۱۳۲-۵۸ فَرَ-ما


۵۸ فَرَماتَمْ


۱۷۸ فَرَماتَرَ


۱۷۸-۵۹ فَرَمانا


۱۳۶ فَرَ-ثَىْ


۸۱-۵۶ فَرَ-ثَىْ


۴۷ فَرَوَتَ


۱۷۸ فَرَوَرْتى (ش)


۸۱ فَرَ-هَجْ هَنْجْ


۱۴۱ فَرَ-هَنْجْ


۴۷ فَرْهَرَوَم

ka کَ


۱۶۲ کاپِیشْ کاشِیش


کاسَکَ ۲۹ کاسکین


۱۱۱-۱۶ کامَ


۱۶۲-۱۶ کَ اوفَ


۱۶۳ کَوْمَبوجیَ


۱۶۲-۲۴ کَپَ ٹوتَکَ

 ۱۶۲ کَپَدَ

 ۱۶۲ کَتپَتوک

 کَرَ ۷۵-۷۷-۸۱-۸۲-۹۲-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۵-۱۱۲

 ۹۸ کَریَ‌یَ‌شیش

 ۱۰۵ کَرَتَ

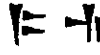
 ۱۰۵ کَرَتا

 ۱۰۱ کَرَتَنَ‌مَ‌یَ

 ۱۶۳ کَرَکَ

 ۱۶۳ کَرمانا

 ۱۱۱ کَمَ

 ۲۴ کَنَنَ

 کَنَ ۵۲-۵۹-۷۸-۸۲-۹۵-۹۹-۱۰۲-۱۱۱-۱۴۹

 ۱۰۲ کَرَمَنَ‌تَنَ‌مَ‌یَ

کُ، کو — ku

 ۱۱ کُ-او-دُ-رُ-اُ-ش

 ۱۶۳-۱۶ کوروش

 ۱۶۳-۳۰-۱۲ کوشا

 ۱۶۳ کوشایَ

 ۱۶۳-۳۰ کوشیَ

 ۸۹ کوشوا


۱۶۲ کوگَنَ کا


۶۹ کونَ اوتی


۱۶۲ کونَ دوروش


۹۳ کونَ وآتی


۹۱ کونَ وانَ تی


۹۳ کونَ واهی

گ ga


۱۶۵ گانو


۱۶۵ گَنِنا

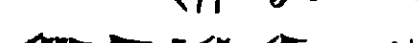

۷۶_۹۳_۱۱۳ گَنوب


۹۳ گَنوباتَ تی

۷۰ گَنوبَتَ تی

۱۶۵ گَنوبَروو


۹۱_۱۱۳ گَنود


۱۶۶ گَنوش


۱۶۶ گَنوماتَ


۱۶۶ گَوارَ


۱۶۶ گواری


۱۶۶ گَئنَ دوتَوَ


۷۶_۷۷_۱۱۵ گَرَبَ

 ۱۵۲ گَرْتَ

 ۱۰۶ گَرْتْ

 ۱۰۶ گَرَفْتَا

 ۱۶۷ گَرْمَ

 ۱۶۶ گَرْمَ بَدَ

 ۱۰۶-۱۱۴ گَسْتَه

 ۱۰۶ گَشْتَا

 گَمْ ۶۶-۵۴-۹۷-۹۸-۱۱۴

 گَنْ ۱۱۴

 ۱۰۶ گَنْتَ

 ۱۰۶-۱۱۴ گَنْدْ

 ۱۱۵ گَنْ

گُ - گو  *gu*

 ۱۱۵ گودْ

لَ  *la*

 ۱۳-۱۹۴ لَبَانَ

مَ  *ma*

 مَ ۲۹-۴۰-۷۴


ما ۴۴-۸۸-۸۹-۹۱-۹۳-۹۷/ ۷۴/ ۱۳۱


۸۸ ما-اوَرَدَ

۱۸۱ ماتَر


۴۵ ماتِیَ


۳۱-۱۸۱ مادَ


۳۱ مادا


۳۱ مادَیَبیشَ


۳۱ مادَیَشووَ


۳۱ مادَم

۱۸۲ مارگَوَ


۱۸۱ ماروش


۳۶ ماه


۱۸۲ ماهَ


۱۸۶ میثرَ

۳۷-۱۷ مَنَیَ

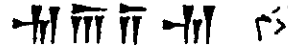

۱۳۲ مَنوش

۲۸-۱۸۲ مَنیشتَ


۲۸ مَنیشتَمَه


۱۸۲ مَچیَ


۵۹-۷۲-۷۶-۱۳۳ مَرَ


۱۹ مَرتیَیانامَ

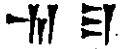

۱۹ مَرقی‌یَ‌تی‌بیشَ

۱۹ مَرقی‌یَ‌هَیا

۷۲-۱۳۳ مَرزد


۱۸۳ مَرزدنی‌یَ

۱۸۳-۵۹-۱۹-۱۸ مَرقی‌یَ


۱۸۲ مَرگوش


۱۸۲ مَرگوش


۱۸۳-۲۶ مَرزاهَ


۱۸۳ مَشکا


۱۸۲ مَکَ


۱۸۲ مَگوُ


۱۵ مَگوش


۱۵ مَگوم

۷۱-۸۵-۹۵-۱۳۲/۱۰۳-۱۰۴ مَنَ


۳۶ مَنا


۹۵ مَنی‌یاهَیَ


۹۵ مَنی‌یاتیَ


۹۵ مَنی‌یاهَ‌تی‌یَ


۷۱ مَنی‌یَ‌تی‌ی


۲۶ مَنَ‌اُویشَ


۱۵۴ مَنَهَ

 نو ۱۳۴

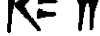
 نهی ۶۸

mi ی-مِ

 میتَرَ ۱۸۴

 می ۶۸

 مِتَرَ ۱۸۴

 مِتَرَ ۱۸۴

mu مو-مُ

 موت ۸۵-۱۳۴

 موذرای ۳۱-۱۸۴

na نَ

 ناو ۱۷۴

 نام ۱۷۴

 نه ۱۷۵

 نادی‌یَ آ ۱۷۴

 نی ۴۹-۵۲-۶۴-۸۲/۱۰۰

 نی-اَز ۹۴-۱۱۰

 نی-کَنَ ۵۲


نی-بَیشَ ۸۰


نی پیشتا ۶۵


نی پیشتام ۶۵


نی پیشتَمْ ۶۵


نی پیشْتَنْ‌ای‌یَ ۵۲_۶۴_۱۰۲_۱۳۰_۱۷۵


نی‌پَدی‌یَ ۴۳_۴۷


نی-ثَرَیَ ۸۰_۱۲۰


نیج ۴۹_۵۰_۵۱


نیج-اَیَ ۵۱_۱۰۹


نی‌جایَم ۵۱


نی‌رَسائَیَ ۵۱


نی‌رساتَیَ ۶۵_۹۴


نی‌سایَ ۱۷۵


نی-شتا ۸۶_۱۳۹


نی‌شادَیَمَ ۶۶_۸۰


نی‌شتایَ ۸۶

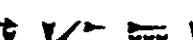

نیشتا ۸۶_۱۳۹


نی‌کَنْتووَ ۵۲


نی‌هَدَ (نی-شَدَ) ۱۴۱


نی-هَدَ ۸۰


نی‌یَ ۴۵


نیاک ۱۳-۱۷۵


نی‌ی‌یی‌ی‌ی ۶۵-۱۰۰


نی‌ی‌پئیشم ۶۵-۸۰


نی‌ی‌ثرارئم ۵۲-۸۰


نی‌یئی‌ی ۵۲-۶۶

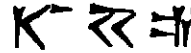

نی‌یئشتای ۸۶


نی‌یئشتایم ۸۰

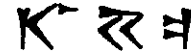

نی‌یئشارئم ۶۶-۸۰


نی-یم ۱۳۵


نئوچین ۲۹


نااُچ ۲۹


نبوکودرچر ۱۷۶


نبونئیت ۱۷۶


نپا ۱۷


نپاث ۱۷۵


نتی ۶۸


نث ۵۳-۸۷-۹۶-۹۹-۱۲۶


نَدیث‌بئیر ۱۴۶


ندیث‌بئیر ۱۷۵


نر ۱۷۵


نوم ۳۳

 ئێ ۵۶_۸۱_۸۴_۱۲۶

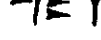
 nu

 نورەم ۴۷

 va

 وا ۴۵

 وایشپار ۱۸۶

 وئێن ۶۳_۷۲_۹۵_۹۶_۱۳۶

 وئیناێئی ۷۲

 وئیناێی ۹۶

 وئێن ێئی ۷۲

 وئوسیس ۱۸۶

 وج ۷۹_۱۳۶

 ور ۹۱_۹۶_۱۳۷

 ورث ۱۳۷

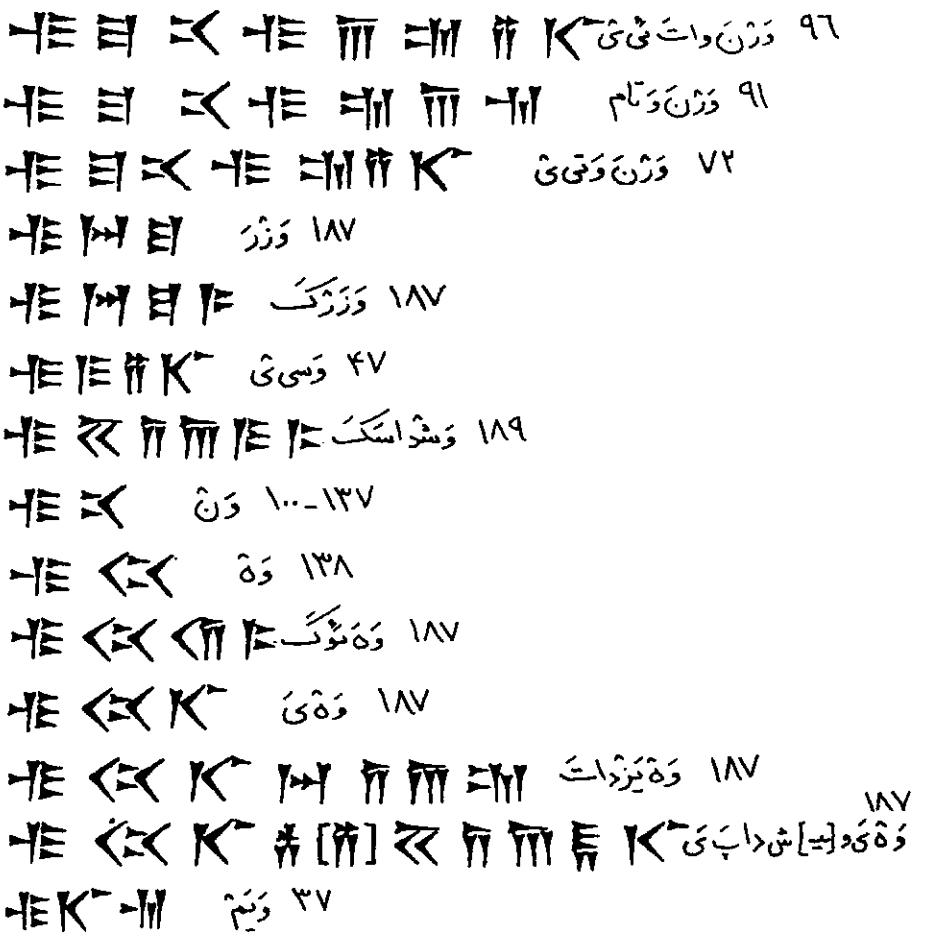
 ورێی ێئی ۷۲

 ورزا ۱۵۳

 ورک ۱۳۷_۱۸۶

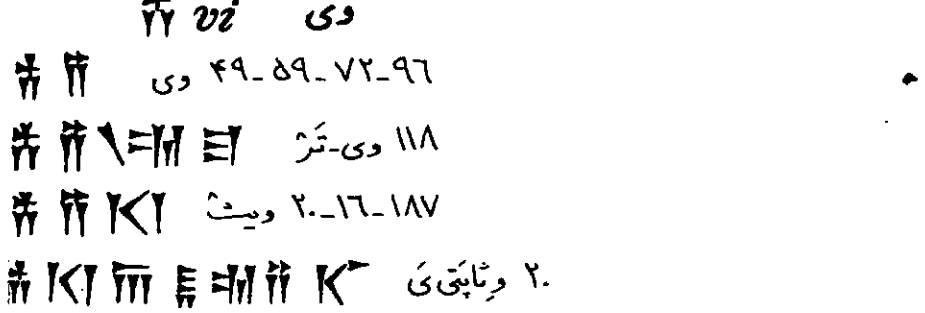
 ورکان

 ورکزن ۱۸۶



۹۶ وَرْنَ‌واتَ‌تی‌یَ
۹۱ وَرْنَ‌وَتام
۷۲ وَرْنَ‌وَتی‌یَ
۱۸۷ وَرْزَ
۱۸۷ وَرْزَکَ
۴۷ وَسی‌یَ
۱۸۹ وَشْواسَکَ
۱۳۷-۱۰۰ وَنْ
۱۳۸ وَهْ
۱۸۷ وَهْتُوکَ
۱۸۷ وَهْیَ
۱۸۷ وَهْیَزْداتَ
۱۸۷ وَهْیَهِ[یـ]شْ‌داپَ‌یَ
۳۷ وَیَمْ

وی vi



وی ۴۹-۵۹-۷۲-۹۶
۱۱۸ وی-تَرْ
۱۸۷-۱۶-۲۰ ویشْ
۲۰ وِثابَتی‌یَ
۲۰ وی‌تی‌یا


۲۰ ویناد


۵۶-۱۱۷ وی-جَنْ


۵۶-۹۰ وی‌جَناتی‌ئ


۱۸۸ وی‌دَرْنَ


۱۸۸ ویدَفَرَنَ


۱۹ ویدَنَ


۴۱-۲۰-۱۲ وِ-ای-سَ


۴۱ ویسا


۴۱ ویشپا


۴۷ ویسپَدا


۴۱ ویسَمْ

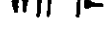

۴۱ ویسَهْیا


۱۸۹ ویشپَ‌اوزاتی

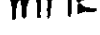

۱۸۸ ویشتاشپَ


۸۷-۵۹-۸۲ وی-کَنْ

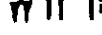

۹۵-۵۹-۵۳ وی‌کَناهی


۱۳۳ وی-مَرْ


۵۹-۷۲ وی‌مَرَدَتَی‌ئ


۵۳-۹۶ وی‌ناث‌یاتی‌ئ


۵۳-۹۹ ویناث‌ئ‌شِشْ


۸۷-۱۲۶ وی-نَشْ

 ۱۸۸ وی‌وانَ

 ۵۴ وی‌یَتَرَیاما

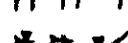
 ۵۴-۸۲ وی‌یَتَرَیَمَ

 ۱۸۸ وی‌یَفْنَ

 ۵۳-۸۷ وی‌یَک

 ۵۳-۸۲ وی‌یَکَنَمْ

 ۵۴-۸۷ وی‌یَناتَ یَ

 ۲۰ وِنْی‌یا

 ۲۰ وِتَبی‌شَ‌چا

 ha , hi ـَ-ـَ

 ۱۹۴ هیلِنَ‌هدو

 ۳۲ هیدوشَ

 ۳۲ هیدیَ

 ۱۹۲ هَتّومَ‌وَرگَت

 ۳۷ هُو-هوومْ

 ۷۳ هَتی‌یَ

 ۷۳ هَتَنْشَ‌تَ‌نْی‌یَ

 ۴۵ هچا

 ۴۵ هَچا-اودش

 ۴۵ هَچاچیَ-دورَدَشَ

۱۹۲-۳۲ خَماسیش


۱۹۳
-۳۲ خماسی‌شی‌یَ


۳۲ خَماسی‌شی‌یا


۱۴۱-۸۰-۶۶ خَهْ


۴۵ خَوا


۱۹۳ خَوَخَیَ


۱۲۲ خودگام


۱۹۳ خَرَنْیُ‌وَ


۱۹۳ خَرَ[ه]نْووَیَ


۲۱ خَرَنْووَتیشَ


خَرَنْووَتیمَ


۲۱ خَرَنْووَتی‌یَ


۲۱ خَرَنْووَتی‌یا


۱۴۱ خَرْ


۱۴۰ خَزانَ


۱۹۳-۹۸ خَگتانَ

۱۹۳ خَلْدیتَ


۱۲۲-۶۶-۴۹ خَمْ


۱۱۸-۸۷ خَمْ-تَخَشْ


۸۷ خَمَتَخَشْ‌نْیُ‌یَ


۸۷ خَمَتَخَشْ[ن]تا


۱۲۲ هَمْ-دَنُگْ


۱۲۲ هَمْ-دَرْ


۱۱۴-۹۸-۶۶-۵۵ هَمْ-گَمْ


۵۵-۶۶ هَمْگُنْتَا


۲۷ هَمی‌ثْرِیَ


۲۷ هَمی‌ثْرِیا


۲۷ هَمی‌ثْرِیَ‌ئِیشَ


۲۷ هَمی‌ثْرِیَیَمَ


۶۷ هَنْتِیَ


۱۴۱-۸۱-۵۷ هَنْجْ یا هَجَ


۶۸ هی


۴۷ هیاپَرَمْ

یَ ja


۲۶ یاأمَ‌ئِیشَ


۴۴ یاتا


۴۴ یاوا


۱۸۴ یَثُوتی یا


۱۳۴ یَثُوْ


۳۱-۱۸۵/۱۸۵ یَثُونَ


۱۸۵ یَثُونا

 ۴۴ یَنا

 یَدْ ۷۱_۷۵_۹۵_۹۹_۱۳۴_۱۰۰_۱۸۰

 ۹۵ یَداتَیْنَ

 ۴۴ یداتَ

 ۴۴ یدایا

 ۴۴ یَدیَپَتی

 ۹۹ یَدَیْشا

 ۴۴ یَدیوا

 ۴۴ یَدیَ

 ۷۱ یَدَتَیْنَ

 ۹۵یَدیَنَیایْنَ

 ۹۵ یَدیَنَ

 ۹۹ یَدیَیَیْشْ

 یَمْ ۵۲_۶۶_۷۶_۱۳۵

 ۴۴ یَنَی

I. Aus dem Altpersischen.

Die Zeichen der **altpersischen** Schrift, sämmtlich Kompositionen aus den drei Keilen 𐎹, 𐎺 und 𐏁, sind die folgenden:

I. Vokalzeichen.

𐎠 *a* 𐎡 *i* 𐎢 *u*.

II. Silbenzeichen.

1. *a*-haltige.

𐎧 *ka* 𐎨 *ka* 𐎩 *ta* 𐎪 *pa*; 𐎫 *ja* 𐎬 *ra*;
𐎭 *ga* 𐎮 *ja* 𐎯 *da* 𐎰 *ba*; 𐎱 *ra* 𐎲 *la*;
𐎳 *ha* 𐎴 *pa* 𐎵 *fa* 𐎶 *sa* 𐎷 *ša* 𐎸 *ša*; 𐎹 *na* 𐎺 *ma*;
𐎻 *za*; 𐎼 *ha*.

2. *i*-haltige

𐎽 *ji* 𐎾 *di*; 𐎿 *vi*;
𐏀 *hi*; 𐏁 *mi*.

3. *u*-haltige.

𐏂 *ku* 𐏃 *tu*; 𐏄 *ru*;
𐏅 *gu* 𐏆 *du*; 𐏇 *nu* 𐏈 *mu*.

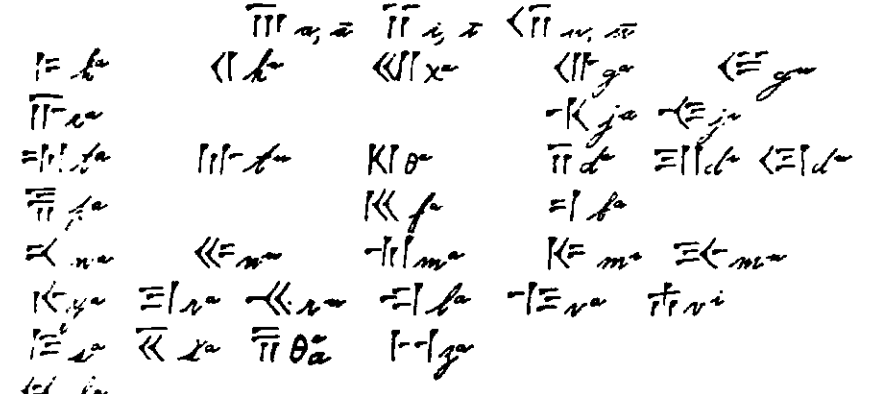
Dazu Zahlzeichen: 𐏑 oder 𐏒 = 1, 𐏓 = 10, die einfach komponirt werden, z. B., 𐏓𐏑𐏒 = 13.

Die einzelnen Zeichen werden gewöhnlich durch . getrennt. Das Zeichen 𐏐 dient in den älteren Inschriften zur Hervorhebung des Wortanfangs, später einfach zur Trennung der einzelnen Wörter.

Altpersische Schrifttafel

Nr.	Altpers. Zeichen	Trans-skription	Entdecker und Entdeckungsjahr
1.		i	(Wortkenner) Tychsen 1798
2.		a	Grotefend 1802
3.		i	Saint-Martin 1832 (1823: y)
4.		u	Grotefend 1802
5.		ka	Lassen 1836 (Burnouf: k)
6.		ku	Hincks, Rawlinson 1846. (Grot. 1815: k)
7.		ga	Lassen 1836
8.		gu	Hincks, Rawl. 1846 (Lassen 1836. g')
9.		ça	Lassen 1836. (Grotefend 1802 ch)
10.		ča	Jacquet 1837/8
11.		ǰa	Holtzmann 1845. (Jacquet 1837/8: z)
12.		ǰi	Rawlinson 1846. (Lassen 1836: ǰ)
13.		ta	Lassen 1836. (Grotefend 1802: t)
14.		tu	Windischmann 1845. (Lassen 1836: t')
15.		da	Lassen 1836. (Grotefend 1802: d)
16.		di	Hincks, Rawl. 1846. (Holtzm. 1845: d')
17.		du	Hincks, Rawl. 1846. (Lassen 1836: d')
18.		θa	Jacquet 1837/8. (Lassen 1836: ζ)
19.		pa	Lassen 1836. (Grotefend 1802: p)
20.		ba	Lassen 1836. (Burnouf: b)
21.		fa	Lassen 1896. (Grotefend 1802: f)
22		na	Lassen 1836 (Rask 1821. n)

Cuneiform Syllabary.



Ideograms.

𒀀𒈾, xšāyaθiya 𒀀𒀀𒀀, BUMI 𒁹𒁹𒀀, DAH. 𒀀𒀀𒈾, Auramazdā. In 1705 I copied the original of Art Haur, and my notes show the 𒀀𒀀𒈾-Auramazdā. The word appears also as an ideogram on Art Haur a.

Word-dividers.

𒁻 𒁼

Numerals.

𒁹, 1 𒁹𒁹, 2 𒁹𒁹𒁹𒁹, 8 𒁹𒁹𒁹𒁹𒁹, 9 𒌋, 10 𒌋𒁹, 12 𒐐, 20 𒐐𒁹, 23 etc.

ANCIENT PERSIAN LEXICON

A, Ā

ā, 1)Verbal prefix, *to, unto;* e. g. **āya^{n}tā** = **ā** + **aya^{n}tā** (them. to i), Dar. Sz. c. 3; cf. New Pers. **āyad** < **ā** + ***ayatiy**. Note Turfan MSS. **ā-gad** (better than agad, Müller). 2)Postpos. prep. with loc., *in, on, by;* e. g., **gāθavā**, *in place*, **dastayā**, *at hand*, **arbairāyā**, *in Arbela*, **drayahyā**, *by the sea*. Cf. Jackson, Av. Gram. 736; Schulze, KZ, 29, 264; Brugmann, Grundr^2., 619; Bartholomae, Grundr. d. iran. Philol., 217–9. In Av. also with acc., abl., gen., dat.; e. g. Av. **x^{v}afāδa**, Skt. **svapnād ā**; Av. **ahurāi ā**, Skt. **asurāya**. Av. **ā**, Skt. **ā**.

a- (before consonants; **an-** before vowels), neg. prefix; **a-xšata**, *inviolate, unhurt*, **a-nāmaka**, (*month*) *of the nameless* (*god*), **an-āhita**, *without blemish*. I. E. ***n̥-**, ***nn̥-**, Av. **a-**, **an-** (Middle Pers. **a-**, **an-**), Skt. **a-**, **an-**, Gr. **α-**, **ἀν-**, Lat. **in-** (for **en-**), Goth. **un-**; Gr. **νᾱ-**, **νη-** (I. E. ***n̥̄**); cf. Schulze, KZ, 27, 606.

a, demon. pron. *this*. Gen. sg. f. **ahyāyā** (written **[ahyā]yāy** by stone-cutter's blunder in Dar. Sus. b.), **ahiyāyā**. Loc. sg. f. **ahyāyā, ahiyāyā**. In both gen. and loc. the stem **a** has been increased by **hy** (from gen. sg. ?), to which is added an ending analogous to that of nouns. Cf. Bartholomae, Grundr. 239, 2; Foy, KZ, 35, 9. I. E. ***o-**, Av. **a**, Skt. **a**, Gr. **ε-ι**, Cret. **ῆ**.

aita, demon. pron. *this*. Acc. sg. n. **aita**. I. E. ***eito**, Y.Av. **aēta** (Turfan MSS. **'ēd**), Skt. **eta**.

aina[ira] (Elam. **ainaira**; Bab. **a-ni-ri-'**), m. name of a Babylonian, father of Nidintu-Bêl. The word is clear in Elam. and Bab. texts. KT record space for about two characters. Gen. sg. **aina[ira]hyā**, Bh. 1. 16.

aiva, num. *one*. Acc. sg. m. **aivam**. I. E. **oi̯uo**, Av. **aēva** (Middle Pers. **ēv**, New Pers. **yak** < ***aivaka**, cf. Horn, NS, 19, 4.), Gr. **οἶος**, Cypr. **οἰϝος**.

agrbāya (ʾgrbʾy), impf. 3. sg., er ergriff, nahm gefangen, zu *grab-* 'greifen', aw. *grab-*, ai. *gṛbhāyáti* 'er ergreift'.

agrbāyam (ʾgrbʾym), impf. 1. sg., ich ergriff, nahm gefangen, eroberte.

agrbāyan (ʾgrbʾy), impf. 3. pl., sie ergriffen, nahmen gefangen.

agrbāyata (ʾgrbʾytʾ), impf. med. 3. sg., er riß an sich, nahm ein, besetzte.

agrbya (ʾgrbi[y]), impf. pass. 3. sg., er wurde gefangen. (So mit K. Hoffmann, MSS 8 [München 1956] 18, statt mit R. G. Kent *agrbī[ta]*: R. Schmitt, KZ 1967, 62, tritt für Vollstufe *agrabi[ya]* ein.)

āgrya (ʾgriy), adj. nom. sg. m., treu, zu aw. *āgrə-mati-* 'loyal-gesinnt'. (E. Benveniste, BSL 1951, 32f.)

āgryānām (ʾgriyʾnʾm), adj. dat. pl. m., treuen [Mannen].

āha (ʾh), impf. 3. sg., er war, es gab, zu *ah-*[1] 'sein', aw. *ah-*.

ahahi (ʾhy), subj. 2. sg., du seiest, mögest (wirst) sein, ai. *ásasi*.

āham (ʾhm), impf. 1. sg., ich war, bin geworden, el. *ha-um*.

āhan (ʾh), impf. 3. pl., sie waren, ai. *ásan*.

ahani (ʾhniy), subj. praes. 1. sg., ich sei, möge sein, el. *ha-nu*, ai. *ásāni*.

āhanta (ʾhtʾ, zweimal ʾht geschrieben), impf. med. 3. pl., sie waren (gewesen), sie wurden, waren vorhanden.

ahati (ʾhtiy), subj. praes. 3. sg., er sei, mag sein, soll sein, ai. *ásati*.

ahištata (ʾištʾt), impf. med. 3. sg., hatte sich aufgestellt, zu *stā-* 'stellen', aw. *stā-*, ai. *sthā-*. (E. Benveniste, BSL 1951, 23.)

ahmahi (ʾmhy), praes. 1. pl., wir sind, zu *ah-*[1] 'sein', aw. *mahi*, ai. *smási*.

ahmāxam (ʾmʾxm), pron. pers. gen. 1. pl., von uns (= unser), aw. *ahmākəm*, ai. *asmákam*.

ahmi (ʾmiy, nur in XDNb ʾhmiy), praes. 1. sg., ich bin, zu *ah-*[1] 'sein', aw. *ahmi*, ai. *ásmi*.

ahurahya mazdāha (*aurhy mzdʾh*), gen. sg. m., [des Gottes] Ahuramazdah ['des Herrn Weisheit', nur in XPc 10].

ahuramazdāh (ʾurmzdʾ), nom. sg. m., Ahuramazdah, Gottesname Zarathustras, frei: 'der Allweise Herr', el. *u-ra-maš-da*, spät *u-mar-maš-da*, akk. *a-ḫu-ru-ma-az-da*, aram. ʾhwrmzd, aw. *ahurō mazdā*, zu ai. *ásura* 'göttlicher Herr' und *medhá* f. 'Weisheit'.

ahuramazdāha (ʾurmzdʾh, auch ʾurmzdh und ʾurmzdʾh geschrieben), gen. sg. m., [des Gottes] Ahuramazdah.

ahuramazdām (ʾurmzdʾm), acc. sg. m., [den Gott] Ahuramazdah.

ahuramazdā-mai (ʾurmzdʾmiy), nom. sg. m. mit pron. pers. dat. 1. sg., Ahuramazdah ... mir.

ahuramazdā-tai (ʾurmzdʾtiy), nom. sg. m. mit pron. pers. dat. 2. sg., Ahuramazdah ... dir.

ahuramazdā-hidugam (ʾurmzdʾhdᵘugm), acc. sg. n., einen Ahuramazdah-Eid. (E. Benveniste, BSL 1951, 50, I. Gershevitch, JAOS 1959, 198, und M. Mayrhofer, Gs. Henning [1970] 285.)

āhyata ([ʾ]h[yt]ʾ), impf. med. 3. sg., er wurde fortgetrieben, zu *ah-*[2] 'werfen', aw. *ah-*, ai. *as-*.

An'ushiya (𐎠𐎽𐎢𐎹𐎱𐎹𐎠 𐎠𐎽𐎢𐎹𐎱𐎹𐎠) Nachfolger, Anhänger. nom plur. *an'ushiyâ* Bh. I, 58. II. 77. 95. III, 49. 51. 73. IV, 32. Von shiya gehen und an'u nach. Oppert glaubt, dass an'u allein Stamm — shiya aber Endung sei, so auch Hübschmann, der an'ushiya auf anutya zurückführt.

Aitar (𐎠𐎹𐎼𐎠𐎽 𐎠𐎹𐎼𐎠𐎽) prep. c. c. acc. in, innerhalb Bh. I, 21. II, 78. IV, 32. Aw. aiwi, neup. اندر, auch in dem weitern Kreise der indogermanischen Sprachen erhalten.

Apatara (𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽 𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽) der Andere, der Fernere, acc. apataram ferner A, 25. apataram hacâ ausser NRa) 18. Comparativform von apa.

Âpadâna (𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽 𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽) Palast. âpadâna S, 3. apadânâ S, 4. Cf. oben zu der St. p. 128.

Apanyâka (𐎠𐎱𐎠𐎽𐎹𐎠𐎲 𐎠𐎱𐎠𐎽𐎹𐎠𐎲) Vorfahr, Ahne S, 3. Von apa hinweg und nyâka q. v.

Aparam (𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽 𐎠𐎱𐎠𐎼𐎠𐎽) adv. nachher. Bh. IV. 37. 42. 48. 68. 70. 87. V, 19. Aw. aparem dasselbe. cf. Ys. XXXI, 20. auch apâm, was wol nur Veränderung von apara ist. Ys. X, 1.

Apariy (𐎠𐎱𐎠𐎼𐎹𐎽 𐎠𐎱𐎠𐎼𐎹𐎽) nach. cf. Gramm. § 58.

Âpi (𐎠𐎱𐎹 𐎠𐎱𐎹) Wasser. nom âpi mit dem Enklit. shim: âpishim Bh. I, 96. loc. *âpiyâ* Bh. I, 95. Es ist aw. skr. âp neup. آب Wasser, durch schliessendes i in die vocalische Declination übergeführt. Cf. auch nâvi und lat. navis.

Apiy (𐎠𐎱𐎹𐎲 𐎠𐎱𐎹𐎲) auch, noch O, 19. Szb) 6. D, 9. E, 13. A, 18. C, 8. F, 18. K. 14. Mit d'uraiy zusammengeschrieben NRa, 12. Cf. oben p. 111. Skr. api.

Abâcarish (𐎠𐎼𐎠𐎽𐎠𐎽𐎼𐎠𐎽𐎹𐎢 𐎠𐎼𐎠𐎽𐎠𐎽𐎼𐎠𐎽𐎹𐎢) Bh. I, 64. ein dunkles Wort, das noch nicht erklärt und, wie ich glaube, kaum richtig gelesen ist, vgl. oben meine Bem. zu d. St. Die Erklärungen Rawlinsons (officia sancta oder ministris) und Benfey's (Schützer) sind unzulässig, weil sie sich auf die fehlerhafte Lesart abicarish stützen. Ich habe das Wort nach dem mir wahrscheinlichen Zusammenhange — obwol blos conjectural — mit Weideplatz übersetzt.

Abashtâ (𐎠𐎱𐎠𐎢𐎼𐎠 𐎠𐎱𐎠𐎢𐎼𐎠) Gesetz. Bh. IV, 64. Cf. oben p. 103 flg.

Abiy (𐎠𐎱𐎹𐎲 𐎠𐎱𐎹𐎲) praep. c. c. acc. zu Bh. I, 40. 76. 80. 82. 84. II, 2. 12. 17. 73. 88. III, 2. 3. 14. 27. 55. 59. 70. 81. 86. V, 12. 22. 24. 27. I, 24. Szb) 9. 12. Aw. aiwi und avi in derselben Bedeutung huzv. 𐬀𐬌, pârsi ôi.

فهرست مآخذ

دربارهٔ بخشی عمده از مآخذ کتاب، در بخش دهم، میان صفحات ۱۴۶ـ۱۴۲ نام و نشان برخی از آنها نقل شده است. در این فهرست کلی منابع کتاب یاد شده، اما چون در آن فصل در مورد بعضی از منابع توضیحاتی آمده، در این جا تنها نام و نشان آن کتب درج و در بارهٔ آن‌هایی که نقل نشده، یادداشتی کوتاه می‌آید:

WALTHER HINZ: *Neue Wege im Altpecsischen. Wiesbaden. 1973*

MANFRED MAYRHOFER: *Iranisches Personenamenbuch. Band I. Die Altiranischen Namen. Wien. 1979*

HERBERT CUSHING TOLMAN: *Ancient Persian Lexicon. American Book Company. 1908*

H.C.TOLMAN: *Cuneiform Supplement. New York. 1910*

CH. BARTHOLOMAE: *Handbuch der Altiranischen Dialekt. Leipzig. 1883*

RONALD. G. KENT: *Old Persian : Grammar Texts Lexicon. New Haven, 1953.*

CH. BARTHOLOMAE: *Altiranisches Wörterbuch. Berlin, 1979.*

FERDIND YUSTI: *Iranisches Namenbuch. Marburg, 1895.*

F.H: WEISSBACH: *Die Kellinschriften Achameniden Leipzig, 1911.*

EDWARD LEE JOHNSON: *Index Verborum To the Old Persian Inscriptions. American Book Company, 1910.*

کتاب در ۵۲ صفحه به چاپ رسیده و بر اساس کار "تولین" واژه های فارسی باستان فهرست شده است. کتاب با توجه به اختصار کامل، جهت ـ کسانی که به دنبال لغت نامه ی کافی و موجز هستند مفید است. آن چه که از ممیزات این واژه نامه است آن که هر کلمه با اشاره به کاربرد در کتیبه ها و نام ونشان، مرتب وچاپ شده است.

مقالهٔ "ویسباخ" F.H. *Weissbach* باعنوان:

Die Altpersischen Inschriften.

کتیبه های فارسی باستان در جلد دوم، "اساس فقه اللغة ایرانی":

Grundriss Iranischen Philologie.
Strassburge, 1904. این مقاله میان صفحات ۷۵ـ۵۴ آمده است
مجموعهٔ فوق زیر نظر گیگر و کوهن *W. Geger. Ernest Kuhn*
در ۱۹۰۴ـ۱۸۹۶ منتشر شده است.

در مورد "دستور زبان اوستایی" که در این کتاب مورد استناده واقع شده است، به کتاب نگارنده "دستور زبان اوستایی ـ بخش دوم" نگاه کنید. مآخذی در این زمینه، در کتاب یاد شده به تفصیل آمده است که جهت احتراز از یادکرد مجدد، نقل نمی‌شود.

اما در مورد واژه‌ها و همانندهایی در لاتینی، سانسکریت، فارسی باستان، اوستایی، پهلوی و فارسی، علاوه بر "فرهنگ واژه‌های باستانی ایران" از بارتولومه و فرهنگ اوستایی "یوستی" که دستور زبان را نیز در بر دارد و در بخش دهم ـ معرفی شده، از فرهنگ اوستایی "کانگا" نیز بهره برده شده است.
فرهنگ کانگا، به سال ۱۹۰۰ منتشر شده و هرچند دارای نقاط ضعف بسیار و اغلاط چاپی و عدم دقت در ارائهٔ کاربرد واژه‌ها از دیدگاه اشاره به بندها را واجد است، اما با این حال برای یک محقق با توجه به فرهنگ‌های معدود دیگر شایان توجه است، در حالی که کسی که مراجعه می‌کند، گجراتی بداند:

K.E.KANGA: *A Complete Dictionary of the Avesta Language*: *Bombay, 1900*

در مورد پیشوندها و شکل کهن آنها و برجایی شان در فارسی نوین، از کتاب

"تتبعات ایرانی" از دارمستتر استفاده ای محدود شده است. منبع مورد مراجعه، چاپ ۱۹۷۱ در آمستردام است:

J.DARMESTETER: *Études Iraniennes....*
Amsterdam, 1971.

در مورد دستور تطبیقی زبانهای ایرانی باستان، از کتاب بسیار پر ارزش "پروفسور شپیگل" درهمین زمینه بهره برده شده است که در "دستور زبان اوستایی" به شکل گسترده تری از این بهره بری ها، اشاراتی بسیار هست.

F.VON SPIEGEL: *Vergleichende Grammatik*
Der Altiranischen Sprachen.
Amsterdam, 1970.

کتاب "فرمان های شاهنشاهان هخامنشی" تألیف رالف. نورمن. شارپ R. N. *Charp*. چاپ ۱۳۴۳. دانشکده ادبیات، دانشگاه شیراز.

کتاب "جهانداری داریوش بزرگ" نوشته ع. شاپور شهبازی. چاپ دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۰. دو بخش از ترجمهٔ کتیبهٔ بیستون مربوط به داریوش از این کتاب نقل شده است.

کتاب "چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان" از دکتر محمد مقدم. ترجمهٔ کتیبهٔ خشیارشا در تخت جمشید و کتیبهٔ داریوش در تخت جمشید

از این کتاب است.

متن‌هایی که از کتیبه‌ها نقل شده از کتاب "بارتولومه" که معرفی شده با عنوان:

Handbuch der altiranischen Dialekte.

میان صفحات ۱۷۵ـ ۱۶۰ برداشته شده است. در آغاز کتاب، برابرهای حروف لاتینی برای الفبای پارسی باستان که به دست داده شده از بارتولومه در همین کتاب است و دانش پژوهان می توانند با نگاه به آن جدول، در آوانویسی پارسی باستان سود جویند.

FR. SPIEGEL: *Die Altpersischen, Keilinschryften Im Grundtexte Mit uebersetzung, Grammatik und Glossar. Leipzig, 1881*

برای توضیح به صفحهٔ ۱۴۴ نگاه کنید.

بخش اول: الفبای فارسی باستان

حروف بی‌صدا	۷
نشانه‌های جداکننده	۸
ترتیب هجاها	۸
جدول حروف میخی با برابرهای اوستایی	۹
ایدئوگرام‌ها	۱۰
حروف صدادار	۱۰ـ۱۳

بخش دوم: حالات هشت‌گانه اسم

اسم: حالت فاعلی	۱۵
حالات هشت‌گانه اسم و شناسه‌های آنها	۱۶ـ۱۷
حالت تأنیث و حالات هشت‌گانه	۱۷ـ۲۱

بخش سوم: صفت

ساخت و انواع صفت	۲۲ـ۲۷
صفت تفضیلی	۲۷
صفت عالی	۲۷ـ۲۸
صفت نسبی	۲۸ـ۲۹
اسم و ساخت صفات	۳۰ـ۳۲

بخش چهارم : عدد
شکل وچگونگی اعداد ۳۳
اعداد وصفی ۳۳
ساخت ، ترکیب و شکل اعداد ۳۴-۳۵

بخش پنجم : ضمیر
ضمایر شخصی منفصل ۳۶-۳۷
ضمایر متصل ۳۷
ضمیر اشاره ۳۸-۴۰
ضمیر مبرهم ۴۱

بخش ششم : حروف اضافه ، حروف ربط
حروف اضافه ۴۲-۴۶

بخش هفتم : قید
فهرست قیدها در فارسی باستان ۴۶-۴۷

بخش هشتم : فعل
دستگاه فعل در فارسی باستان ۴۸
فعل معلوم ، فعل مجهول ، فعل میانه ۴۸-۴۹
پیشوندهای فعلی ۴۹

ریشهٔ افعال و پیشوندها ۶۷ـ۵۰
صُوَر صرف فعل بودن (= اَه) ۶۷
فعل مضارع ۶۸ـ۷۳
فعل ماضی و انواع آن ۷۳ـ۸۷
وجه امری و صُوَر آن ۸۸ـ۹۱
وجه التزامی ۹۱ـ۹۶
وجه تمنایی ۹۶ـ۹۷
فعل مجهول ۹۷
نمونه هایی از صیغه های تمنایی ۹۷ـ۹۹
نمونه هایی از فعل مجهول ۹۹ـ۱۰۱
مصدر ۱۰۱ـ۱۰۳
صفت اسم فاعلی ۱۰۳ـ۱۰۴
اسم مفعول و صفات مفعولی ۱۰۴ـ۱۰۷

بخش نهم : همانندی ریشه های افعال در فارسی باستان و اوستایی
یادداشت و توضیح ۱۰۸
فهرست ریشه های افعال در فارسی باستان ۱۰۹ـ۱۴۱

بخش دهم : نام های خاص
واژه های همانند در اوستا ـ فارسی باستان و پهلوی .
نگاهی به مآخذ دربارهٔ مطالعهٔ دستور و زبان فارسی باستان ۱۴۲ـ۱۴۶

فهرست نام‌های خاص و بعضی واژه‌ها ۱۴۶

بخش یازدهم

گزیده‌ای از متن نوشته‌های فارسی باستان، با ترجمه ۱۹۶-۲۲۵

فهرست اعلام و واژه‌ها ۲۲۶-۲۷۲

نمونه‌هایی از صفحات دستور زبان فارسی باستان از کتب دانشمندان این فن ۲۷۳-۲۷۸

فهرست منابع و مآخذ ۲۷۹-۲۸۳

فهرست مطالب ۲۸۴-۲۸۷



OLD PERSIAN

GRAMMAR TEXTS LEXICON

BY

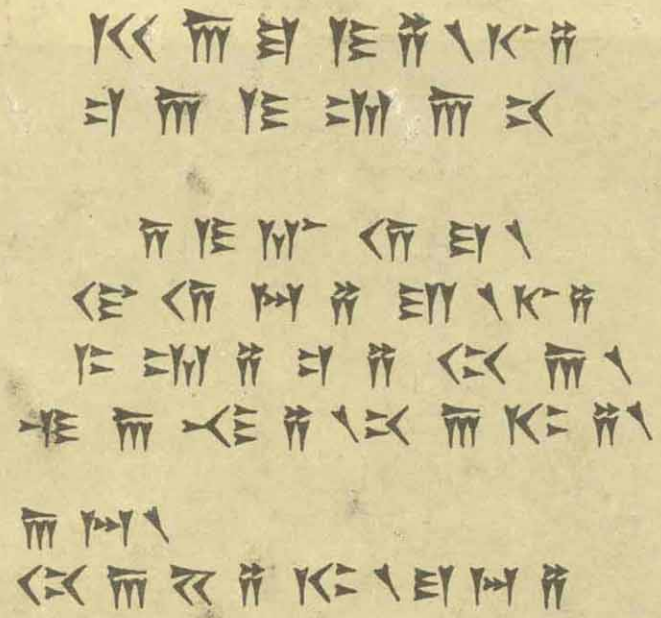
HASEM RAZI

FRAVAHAR

a publication of

SĀZMĀN-E-FARAVAHAR

TEHRAN, 1989



OLD PERSIAN

GRAMMAR TEXTS LEXICON

BY

HAŠEM RAZI

FRAVAHAR

a publication of

SĀZMĀN-E-FARAVAHAR

TEHRAN, 1989